



دانشگاه پیام نور استان چهارمحال و بختیاری

طرح پژوهشی در قالب گرانت

**عنوان:**

**بررسی جایگاه زنان سرزمین بختیاری  
بر اساس قصه های مکتوب**

**مجری طرح:**

دکتر حمید رضایی

**با همکاری**

ابراهیم ظاهری عبدوند

**ناظر**

دکتر جهانگیر صفری

تیر ۱۳۹۱

## چکیده

قصه‌ها و افسانه‌ها، منابع مهمی هستند که در بسیاری از فرهنگ‌ها، بوسیله زنان ساخته و نقل می‌شوند و در آنها از وضعیت، آرزوها و خواسته‌های زنان طبقه فرادست و فرودست جامعه سخن رفته است. بنابراین بررسی آنها می‌تواند که نقش مهمی در شناخت زوایای مختلف زندگی زنان در ادوار مختلف فرهنگ یک جامعه داشته باشد.

هدف در این نوشتار نیز بررسی وضعیت زن در فرهنگ بختیاری بر اساس چهل قصه مکتوب می‌باشد. فرهنگ بختیاری مانند فرهنگ‌های دیگر، فرهنگی مردسالار است که علی‌رغم نگرش مثبت به زنان، آنان را فرودست‌تر از مرد می‌داند. در این فرهنگ، زنان در عرصه‌های اقتصادی و سیاسی حضوری کم‌رنگ دارند و نگاهی مردسالار بر این زمینه‌ها حاکم است؛ اما نکته قابل تأمل این است که زنان بختیاری در برابر این فرهنگ مردسالار سکوت نکرده؛ بلکه بسیاری از کلیشه‌های جنسیتی موجود را بخصوص در زمینه‌های اجتماعی نپذیرفته و حتی در برخی مواقع، مردان را مجبور به تغییر عقیده نسبت به زنان کرده‌اند. از مهمترین دغدغه‌های زن در این قصه‌ها، ازدواج و مبارزه با اندیشه‌های مردسالارانه بوده است. گرچه از زن انتظار می‌رود که بر اساس معیارها و خواسته‌های مردان ازدواج نماید؛ اما آنها در بسیاری از موارد این نگرش‌ها را رد کرده و بر اساس معیارهای خود خواسته‌اند، ازدواج نمودند.

در این پژوهش حضور زنان در قصه‌ها هم از جهت کیفی و محتوایی و هم از نظر کمی و آماری بررسی شده است. حضور زنان در عرصه فعالیت‌های سیاسی و اقتصادی، اندیشه‌های مردسالارانه در قصه‌های مورد بررسی، مبارزه با اندیشه‌های مردسالارانه بوسیله زنان، نام‌گزینی شخصیت‌های زنان، ازدواج و دغدغه‌های زنان، صفت‌های زنان، تعداد شخصیت‌های زنان در قصه‌ها، شخصیت‌های اصلی و فرعی زن در قصه و شخصیت‌های منفی و مثبت زن قصه موضوع‌های مورد بررسی در این مقاله می‌باشند.

**کلید واژه:** فرهنگ بختیاری، زن، قصه، ازدواج، فعالیت سیاسی و اقتصادی

## فصل اول

### بخش اول

۴	مقدمه.....
۴	تعریف قصه و افسانه.....
۵	اهمیت قصه ها.....
۵	جایگاه زنان در قصه ها.....
۶	پیشینه تحقیق.....
۷	سؤال های تحقیق.....
۷	مبانی نظری پژوهش.....
۸	روش پژوهش.....
۹	اهداف و فرضیات پژوهش.....
	بخش دوم
۹	تنبل پازردآلو.....
۱۲	سنگ صبور.....
۱۵	قصه دده گرده به شولار.....
۱۸	دختر شاه پریان و ملک محمد.....
۲۱	شاهزاده خانم زندانی و باغات رنگی.....
۲۳	تمتی.....
۲۵	ددر گاپون و پادشاه.....
۲۷	جیکم جیکم سرگشته که کمر نگشته.....
۲۹	گل گیس.....
۳۱	اژدها و زن ظالم.....
۳۳	آقا خاکی.....
۳۳	اقبال خو رسیده.....
۳۴	بابا خارکش.....
۳۵	علی میشه زا.....
۳۷	دسته گل قهقهه.....
۳۹	دختر مو طلائی.....

۴۰	بچه
۴۲	دخترک چوپان
۴۲	سیب سرخ
۴۴	دوخواهر
۴۶	قلعه هفت در
۴۷	به دنبال روزگار
۴۸	قصه حمالی که رمال شد
۴۹	قصه نی
۴۹	حسینا
۵۰	گلاله زری و خواهر زال مورّه
۵۱	سبز قبا
۵۲	زن بابا
۵۳	خواست خدا
۵۵	بی بی نارنج
	فصل دوم
۵۵	حضور زنان در عرصه فعالیت های سیاسی و اقتصادی
۵۹	اندیشه های مردسالارانه در قصه های مورد بررسی
۶۲	مبارزه با اندیشه های مردسالارانه و تبعیض ها بوسیله زنان
۶۴	ازدواج و دغدغه های زنان
۶۹	صفت های زنان
۷۴	شخصیت های زن در قصه های مورد بررسی
۷۸	نتیجه گیری
۸۰	منابع

## فصل اول: بخش اول

### مقدمه

ادبیات هر ملتی شامل دو قسمت ادبیات مکتوب و ادبیات شفاهی که ادبیات شفاهی نیز در برگیرنده قصه ها، مثل ها، ضرب المثل ها، ترانه ها است.

ادبیات شفاهی هر ملت گنجینه ای غنی است که با بررسی آن می توان به بسیاری از جنبه های مختلف فرهنگ آن ملت آشنا شد. «فرهنگ مردم هر ملتی در حکم زندگی نامه ای و شرح احوال و سیرت های توده ی عوام آن ملت و عامل اصلی و شاخص خصلت های تصویر اصیل آداب و عادات آن قوم و روشنگر سوابق تاریخی و نشان دهنده ی تحول فکری و تکامل اجتماعی مرد آن کشور است» (انجوی شیرازی، ۱۳۷۱، ص ۱۰). قصه ها جزء مهم فرهنگ عوام است که در این پژوهش به بررسی تصویر زن در فرهنگ بختیاری براساس آنها پرداخته می شود.

این پژوهش شامل دو فصل است: در فصل اول در بخش نخست، ابتدا تعریف قصه و اهمیت قصه ها بیان شده و در ادامه روش تحقیق و اهداف بیان گردیده است. بخش دوم آن شامل خلاصه و مواد خام قصه هاست. هرگونه اظهار نظری که درباره زنان در این قصه ها شده، در این بخش آورده شده است. فصل دو نیز شامل دو بخش است: در بخش ابتدایی، به تحلیل محتوایی و کیفی حضور زنان در قصه پرداخته و در بخش دوم، مسائل زنان از نظر آماری بررسی شده است.

### تعریف قصه و افسانه

قصه، به آثاری اطلاق می شود که تکیه آن بر حوادث خارق العاده است همچنین دارای پیرنگ ضعیف و کلی گرایی می باشد. شکل آنها ساده و ابتدایی است، زبانی نقلی و روایتی دارند، پر از اصطلاح و لغت های عامیانه می باشند و زبان معمول و رایج زمان در آنها به کار گرفته شده است (ر.ک. میرصادقی، ۱۳۸۵، ص ۲۲).

## اهمیت قصه ها

افسانه و قصه ها، از جمله منابعی هستند که از طریق آنها، می توان به مطالعات جامعه شناختی و مردم شناختی پرداخت و اطلاعات سودمندی را درباره ی طبقات مختلف جامعه بدست آورد. در قصه ها، هم از طبقات فرادست جامعه و فرهنگ و بایدها و نبایدهای آنها سخن رفته است و هم فرودستان جامعه به تصویر کشیده شده اند. «قصه جزء مهمی از میراث فرهنگی هر قومی به شمار می رود. در قصه ارزش های سنتی و پس زمینه های فرهنگی و روانشناختی هر قوم و حوادث و سوانح اجتماعی جاری انعکاس می یابد» (الول ساتن، ۱۳۸۴، ص ۱۲). با مطالعه قصه ها، هم می توان به برداشت های خاص یک قوم از زندگی پی برد و هم می توان روابط موجود بین اقوام و فرهنگ ها را کشف کرد (ر.ک. همان، ص ۱۲).

## جایگاه زنان در قصه ها

بر اساس قصه ها، می توان به نقش زن در فعالیت های مختلف اجتماعی آشنا گردید، به صفات مثبت و منفی زنان و نگرش جامعه نسبت به آنها پی برد همچنین با انتظاراتی که از زنان در خانواده و اجتماع می رود و نوع دغدغه ها و خواسته های آنها آشنا شد. در این طرح، هدف آن است تا با بهره گیری از قصه ها و افسانه ها، به بررسی جایگاه زن در سرزمین بختیاری پرداخته شود؛ چرا که یکی از منابعی که می توان اطلاعات سودمندی در باره زنان بختیاری، در سده های مختلف تاریخ بدست آورد، همین افسانه ها و قصه هاست. در تاریخ ها، تذکره ها و ادبیات رسمی اطلاعات زیادی درباره زنان به خصوص زنان فرودست جامعه نمی توان یافت و تنها چراغی فرا راه برای پیمودن این مسیر، افسانه هاست که از تخیل مردم عادی روزگار تراوش کرده و برای نسل امروز به یادگار مانده است (ر.ک. محجوب، ۱۳۸۷، ص ۱۷۱). هر چند فرهنگ بختیاری مثل بسیاری از فرهنگ های دیگر، فرهنگی مرد سالار بوده است، با این حال تفاوت هایی با دیگر فرهنگ ها نیز دارد که با بررسی این قصه ها، می توان این تفاوت ها را نشان داد. «مردسالاری در کشورهای مختلف به طریق مختلف عمل می کند: تفاوت های چشمگیری میان مردسالاری موجود در ایالت متحده و مردسالاری موجود در مثلاً هند یا مکزیک یا ایران وجود دارد. به

علاوه تفاوت های فرهنگی در تجربه ی زنان از مردسالاری، حتی در درون مرزهای یک کشور واحد، تأثیر می گذارد» (تایسن، ۱۳۸۷، ص ۱۷۳).

### پیشینه تحقیق

گر چه قصه های فرهنگ بختیاری در آثاری همچون کتاب های « افسانه های مردم بختیاری» از لیموچی و « افسانه های چهار محال بختیاری» از آسمند جمع آوری شده؛ اما تا کنون پژوهشی در باره جایگاه زن در فرهنگ بختیاری نوشته نشده است و تنها در برخی آثار، به صورت کلی اشاره ای گذرا به برخی از ویژگی های زن در فرهنگ بختیاری شده که از جمله این آثار می توان به کتاب های « پژوهشی در باره ی ایل بختیاری» از بهرام احمدیان و « فرهنگ سیاسی عشایر جنوب ایران» از عبدالعلی خسروی اشاره کرد. همچنین قنبری در کتاب «جستاری در فرهنگ و هنر بختیاری» به بررسی نقش زن در فرهنگ بختیاری پرداخته و به این نتیجه رسیده است که زن به عنوان عنصر مهم خانواده نقش آفریننده، آموزگار، میراث دار و انتقال دهنده مصادیق فرهنگی را برعهده دارد و با توجه به نقش مهم زنان در آموزش افراد در ایل بختیاری، آنها محور اصلی توسعه در عرصه فرهنگ خواهند بود. البته پژوهش های در باره نقش جایگاه زن در قصه ها، در دیگر فرهنگ ها مانند مقاله «بررسی نقش و جایگاه زن جنوب در قصه های عامیانه (گپ شو)» از رضا نوبخت در مجله پژوهش زنان و مقاله « محوریت قهرمانان زن در قصه های عامیانه» از حسین بیات در مجله نقد ادبی به چاپ رسیده است.

### سؤال های تحقیق

در این مقاله کوشش می شود بر اساس قصه های مشهور در فرهنگ بختیاری، به سؤال های زیر درباره زن پاسخ داده شود:

- ۱- میزان مشارکت زنان در فعالیت های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی تا چه میزان است؟
- ۲- آیا فرهنگ بختیاری فرهنگی مردسالارانه است در صورت فرهنگ مرد سالار، واکنش زنان نسبت به این فرهنگ، چگونه است؟

۳- درباره نابرابری های جنسی چه نظری وجود دارد؟

۴- نوع نگاه نسبت به زن در فرهنگ بختیاری مثبت است یا منفی؟

۵- با توجه به جایگاه مهم شخصیت در داستان، چند درصد از شخصیت های قصه های مورد بررسی را زنان تشکیل می دهند؟

### مبانی نظری پژوهش

مبنای نظری این پژوهش نظریه فمینیسم لیبرال با تکیه بر نابرابری جنسی است. نابرابری جنسی، یکی از سه نظریه فمینیستی است که بر اساس آن به بررسی وضعیت زنان پرداخته می شود. این نظریه دارای چهار مضمون است. یک، زنان و مردان، از موقعیت های نابرابری برخوردار هستند؛ دوم این که این نابرابری از سازمان جامعه ناشی می شود؛ سومین مضمون نابرابری اجتماعی این است که با وجود تفاوت در استعداد های افراد، هیچ گونه الگوی تفاوت طبیعی وجود ندارد که دو جنس را از هم متمایز کند؛ مضمون چهارم این که دگرگون ساختن موقعیت زنان امکان پذیر است (ریترز، ۱۳۸۳: ۴۷۴-۴۷۳). فمینیست، دارای گرایش های متفاوتی است که ویژگی مشترک تمام این گرایش ها، این است که معتقد به ستم بر زنان در جامعه مردان هستند و خواستار حقوق اجتماعی و سیاسی برابر برای زنان با مردان اند. یکی از نظریه های فمینیستی که بر نابرابری جنسی تأکید دارد و در صدد تبیین این نابرابری است، فمینیسم لیبرال می باشد. هدف فمینیست لیبرال ها، این است که نشان بدهند «تفاوت های قابل مشاهده میان دو جنس ذاتی نیست؛ بلکه نتیجه ی جامعه پذیری و «همگون سازی جنس و نقش» است. تفاوت رفتار با دختران و پسران که کمابیش از بدو تولد آغاز می شود، از شکوفایی کامل ظرفیت های انسانی زنان جلوگیری می کند» (آبوت، ۱۳۸۷: ۲۸۸). از نظر لیبرال ها، زنان به طور بنیادین با مردان تفاوت ندارند. آنها خواهان اصلاح جامعه هستند تا زنان و مردان به فرصت های برابر با مردان در جامعه دست یابند.

### روش تحقیق

یکی از روش هایی که در پژوهش های مختلف در رشته هایی مانند جامعه شناسی، مردم شناسی، تحقیق های ادبی و نسخه شناسی به کار می رود، روش تحلیل محتوا است. تحلیل



محتوا «نوعی تکنیک پژوهش است که برای توصیف عینی، منظم و تا آنجا که ممکن است کمی محتوای ارتباطات با هدف نهایی تفسیر داده ها به کار می رود» (ساروخانی، ۱۳۷۵: ۲۸۰). اهمیت این تکنیک در این است که این تحلیل می تواند برداشت نسبتا واقع بینانه ای از یک متن و یا یک شخص بدست آورد همچنین می توان بر اساس آن، متون مختلف در زمان گذشته را بررسی نمود، به خصوصیت اجتماعی - فرهنگی آن زمان پی برد و در شرایطی که افراد قابل دسترس نیستند، می توان خصوصیات شخصیتی آنها را به طور دقیق مطالعه نمود (رفیع پور، ۱۳۸۴: ۱۴۳).

این مقاله بر اساس روش تحلیل محتوا و شیوه نمونه گیری نوشته شده است. پس از بررسی قصه های مکتوب در فرهنگ بختیاری، به بررسی آن دسته از قصه ها پرداخته شده است که به نحوی نوع نگرش های مختلف نسبت به زنان را در این فرهنگ نشان می دهند و هر دو جنس مرد و زن در آنها نقشی داشته اند. همچنین این قصه ها مهمترین و با اصالت ترین قصه های مکتوب در فرهنگ بختیاری می باشند. پس از کنار گذاشتن قصه های مکرر، ناقص و خلاصه شده، سی قصه مهم زیر مورد بررسی قرار گرفت:

تنبل پازردآلو، سنگ صبور، قصه دده گرده به شولار، دختر شاه پریان و ملک محمد، شاهزاده خانم زندانی و باغات رنگی، تمی، ددرگاپون و پادشاه، جیکم جیکم سرگشته که کمر نگشته، گل گیس، ازدها و زن ظالم، آقا خاکی، اقبال خو رسیده، بابا خارکش، علی میشه زا، دسته گل قهقهه، دختر مو طلائی، آهو بچه، دخترک چوپان، سیب سرخ، دوخواهر، قلعه هفت در، به دنبال روزگار، قصه حمالی که رمال شد، پسر گلاله زری و خواهر زال مُورَه، سبز قبا، قصه نی، حسینا، زن بابا، نارنج و ترنج، خواست خدا.

این مقاله شامل دو بخش است: در قسمت محتوایی، مباحثی همچون حضور زن در عرصه های سیاسی و اقتصادی، اندیشه های مردسالارانه در قصه ها، مبارزه با اندیشه های زن ستیزانه و ازدواج بررسی شده است و در بخش آماری به مواردی همچون توصیف زنان، نام گزینی، تعداد و شخصیت های منفی و مثبت زن در قصه ها، شخصیت های اصلی و فرعی زن پرداخته شده است.

## هدف ها و فرضیه های پژوهش

- ۱- زنان در قصه ها نقش فعالی دارند؛
- ۲- در مقابل مردان چند درصد زنان، قهرمان و شخصیت اصلی داستان هستند؛
- ۳- بیان انتظارات، مشکلات و نوع نگرش نسبت به زنان؛
- ۴- بررسی میزان مشارکت زنان در فعالیت های اقتصادی، سیاسی و اجتماعی
- ۵- صفت های بارز اخلاقی و جسمی زنان که در این قصه ها به کار رفته، از دیگر موضوع های قاب بررسی دیگر این پژوهش است.

## بخش دوم

### تنبل پازردآلو

مضمون قصه، مبارزه با اندیشه های مردسالاری است و نشان دادن این موضوع که زن در خانه تنها نقش تولد فرزند ندارد؛ بلکه در رسیدن مرد به جایگاه اجتماعی والا نقش بسیار مؤثری دارد. خلاصه قصه چنین است: در کنار باغ پادشاهی، پیر زنی با پسر فلجش زندگی می کردند و گذران زندگی آنها از طریق کلفتی بود. روزی دختر پادشاه برای تفریح به باغ می رود و تنبل پازردآلو را می بیند که در زیر درخت زردآلو نشسته است. دختر تصمیم می گیرد، با او ازدواج کند. هنگامی که به خانه باز می گردد، با پدرش در این باره صحبت می کند و بیان می کند، زن است که قدرت انجام کارهای بزرگ به مرد می دهد و می توان او را به پادشاهی برساند. این موضوع موجب خشم پدرش می شود. دختر از خانه پدر به نزد پیرزن و تنبل می روند. پس سال ها کوشش، توانست که از تنبل پاکوتاه یک مرد موفق بسازد و به پدرش ثابت نماید که نقش زن در رسیدن به جایگاه های اجتماعی بسیار مؤثر می باشد. سرانجام پدر اندیشه دخترش درباره زنان را می پذیرد و پاکوتاه را به عنوان جانشین خود معرفی می نماید.

قلندر، تنبل پازردآلو و سلیمان نام مردان قصه و نام دختر پادشاه، بی بی اختر است. دیگر

شخصیت های قصه نام خاصی ندارند.

پادشاه، تنبل پازردآلو، بی بی اختر، سلیمان تاجر، پیرمرد، پیرزن از جمله شخصیت های قصه هستند.

شخصیت اصلی قصه، بی بی اختر است و شخصیت مقابل او نیز پدرش می باشد. در این افسانه، زنان در پیشبرد حوادث قصه نقش فعالی دارند و قصه برای اثبات دیدگاه شخصیت اصلی قصه یعنی بی بی اختر شکل گرفته است. تعداد شخصیت های مرد قصه ۵ نفر است و تعداد شخصیت های زن قصه ۳ نفر می باشند.

شخصیت پردازی قصه به صورت مستقیم صورت گرفته است: «یک الازنگی با صورت کریه سیاه رنگ که بدن پر مو داشت، کنار دختری زیباروی و خوش اندام نشسته بود» (لیموچی، ۱۳۸۵، ص ۸۷). جسارت زنان نیز از طریق عمل نشان داده شده است چنان که بی بی اختر بدون هیچ گونه ترسی خواسته هایش را با پدر در میان می گذارد؛ هرچند که با خشم پدر روبه رو می شود؛ اما تا اثبات دیدگاه اش برنظر خود پافشاری می نماید. به طور کلی، در این شخصیت پردازی ها، هم به صفات ظاهری و جسمانی زنان مانند زیبایی و خوش اندامی توجه و هم خصوصیات روحی و درونی آنها مانند جسارت زنان، توانایی و قابلیت زن، مهربانی و فداکاری او به تصویر کشیده شده است.

در این قصه، دو نوع نگرش نسبت به زنان وجود دارد: یکی نگرش مردسالارانه جامعه است که نگاه منفی نسبت به زن دارد. این نگرش منفی، از طریق پادشاه بیان می شود که می توان او را نمادی از کلیه مردانی دانست که اندیشه های زن ستیزانه دارند: « این مرد است که زن را می سازد، زندگی را می سازد، زن هیچ نقشی جز زاد و ولد و خدمت به شوهر ندارد، زن حق دخالت در امور زندگی را ندارد، زن ضعیف تر از آن است که به مرد انگیزه بدهد، چطور ممکن است یک زن مرد را به مقام فرمانروایی و یا به پادشاهی برساند» (لیموچی، ۱۳۸۵، ص ۷۹). صدای دیگر قصه، نگرش دختر پادشاه است. او بر این باور است که نقش زن بیش از آن چیزی است که پادشاه به آن اعتقاد دارد. از نظر او «یک زن می تواند یک درویش را به مقام پادشاهی برساند، یک زن می تواند به مرد انگیزه کارهای بزرگ را بدهد. یک زن می تواند با ارائه عشق و علاقه مرد را بجایی برساند که کندن سخت ترین کوه برایش سهل باشد» (همان، ص ۷۹). این قصه در حقیقت کشمکش بین این دو اندیشه است که در پایان قصه، این اندیشه بی بی اختر است که پیروز می شود، پادشاه شکست خورده و به قابلیت ها و توانایی های زن اقرار می کند و می

پذیرد که اندیشه های او نسبت به زنان نادرست بوده است. «شاه متعجب شد، پشتکار و جدیت بی بی اختر را در به کرسی نشاندن عقاید و اعتقاداتش تحسین کرد. در عقاید خود تجدید نظر نمود و اعتراف کرد که تا کنون اشتباه می کرد» (همان، ص ۹۴).

نقش های زن در این قصه، دختر، مادری و همسری است. زن با توجه به طبقه اجتماعی اش به کار و فعالیت اقتصادی می پردازد؛ برای مثال پیرزن فقیر برای تأمین اسباب زندگی اش به کلفتی می پردازد. آن گونه که در این قصه نشان داده می شود، این اعتقاد وجود دارد که فعالیت های اقتصادی متعلق به مردان است و نقش زنان تهییج مردان به کار است؛ همان گونه که بی بی اختر، تنبل پا زردآلو را به یک تاجر مشهور تبدیل کرد. در این قصه و اکثر قصه های دیگر، زنانی به کار بیرون از خانه اشتغال دارند که مردان کار کننده در خانه ندارند؛ مانند پیرزن این قصه که خود به کلفتی می پردازد. «پیرزن برای گذران زندگی خود و پسرش در خانه های مردم کلفتی می کرد» (همان، ص ۷۷).

انتظاری که مردان از زنان دارند، این است که زنان باید مطیع فرمان آنها باشند؛ اما این انتظار از جانب زن قصه پذیرفته نیست و به مبارزه با آن می پردازد.

در قصه تنبل پا زردآلو، زن دو دغدغه دارد: یکی حذف این اندیشه است که فاصله طبقاتی را حذف کند و با هر مردی از هر طبقه که خود به خواهد، ازدواج کند. «بی بی اختر به محض شنیدن ماجرا جرقه زای به مغزش رسید، با خود گفت: این جوان حق حیات دارد، باید او را درمان کنم، به او زندگی ببخشم، این کار از من ساخته است، خواستن توانستن است، او را به مقام برسانم و با او ازدواج کنم. حتما نباید یک شاهزاده، وزیر و یا فرمانروا شوهر من باشد» (همان، ص ۷۸). بی بی اختر نه تنها این از دغدغه های ذهنی اوست؛ بلکه با ازدواج با تنبل پا زردآلو که فردی از طبقه فرودست جامعه و فقیر است، آن را عملی نیز می کند. مشکل دیگر زن در این قصه مبارزه با اندیشه های زن ستیزانه و رسالت دفاع از حق زن که این موضوع تفکر اصلی شخصیت اول قصه، بی بی اختر است.

سنگ صبور

در این قصه، زندگی دختری به نمایش در آمده که تنها فرزند خانواده است. روزی این دختر، به کنار دریاچه نزدیک خانه اشان می رود و می بیند که دو دست از دریاچه بیرون می آید، در حالی که سرنوشتش در آن دست ها نوشته شده است. این دختر همراه با خانواده اش، برای فرار از تقدیر محتوم، از محل زندگی خود کوچ می کنند؛ اما در بین راه، به علت طوفان شدید، پدر و مادرش را گم می کند و خود تنها به مسیرش ادامه می دهد تا به ساختمانی می رسد که پسر جوانی بیمار و بی هوش در آن است. دختر، از پسر مراقبت می کند تا بهبودی خود را به دست می آورد؛ اما در آن میان، دختر کولی ای با وانمود کردن این که او در تندرستی آن پسر، نقش اصلی را داشته است، پسر را فریب می دهد، با او ازدواج می کند و دختر، به عنوان کلفت در خانه آن پسر مشغول به کار می شود تا سرانجام پسر می فهمد که دختر کولی او را فریب داده است؛ بنابراین او را طلاق می هد و با دختر مورد نظر ازدواج می کند.

مضمون قصه، این است که گریز از سرنوشت رقم خورده برای انسان امکان ندارد. با توجه به این که قصه ها اکثرا برای کودکان گفته می شود و علاوه بر جنبه سرگرمی، این گروه را برای زندگی آینده آماده می کند و فرهنگ جامعه را برای آنها نهادینه می سازد. در این قصه نیز راوی این مطلب را به شنودگان از جمله دختران گوشزد می کند که باید تسلیم سرنوشت بود و از شرایطی که در آن هستند، فرار نکنند. به نظر می رسد که این مسأله ناشی از اندیشه ی مردسالارانه است که در فرهنگ بختیاری موجود است. زنان نباید هیچ گونه اعتراضی داشته باشند و باید به شرایط موجود تن در دهند. این اندیشه، از طریق راویان قصه که بخصوص زنان هستند، برای شنودندگان آن که بیشتر دختران می باشند، روایت می گردد تا برای این شنودگان این موضوع بهتر پذیرفته شود.

در این قصه، هیچ کدام از شخصیت ها نام ندارند و به صورت دختر، مادر و دختر کولی نام گذاری شده اند. هر چند که گفته شده است این عدم نام گذاری شخصیت ها دلیلی بر بی هویتی آنهاست؛ اما به نظر می رسد که این دلیل، در این قصه ها نمی تواند چندان صحیح باشد. شاید بتوان گفت که یکی از دلایل مهمی که در این قصه ها، برای شخصیت ها، از جمله برای زنان نام خاصی انتخاب نشده است و آنها با عنوان های عامی مانند دختر، زن، مادر، کلفت و غیره به

شنونده معرفی می شوند، این است که با این شیوه، شنوندگان قصه ها که معمولاً بیشتر زن هستند، می تواند خود را با توجه به ویژگی های مشترک بین خود و شخصیت های قصه، به جای آنها قرار دهند و نوعی این همانی و همذات پنداری قوی بین شخصیت قصه و آنها ایجاد گردد.

در قصه مذکور، سه شخصیت زن: دختر، مادر و دختر کولی وجود دارد. شخصیت پردازی بیشتر به شیوه مستقیم و توصیف شخصیت ها صورت گرفته است و مخاطب قصه از طریق راوی است که به خصوصیات ظاهری و درونی اشخاص قصه پی می برد؛ برای مثال زیبایی و جوانی دختر این گونه نشان داده می شود: «جوان، نسبت به رفتار دختر جوان و زیبا کنجکاو شد» (لیموچی، ۱۳۸۵، ص ۱۸۹). گاهی نیز شخصیت پردازی از طریق غیر مستقیم و از طریق گفتگو انجام می گیرد؛ برای مثال شنونده از طریق گفتگوی دختر با سنگ صبور است که به صفت صبوری دختر پی می برد. دختر، در گفتگو با سنگ صبور، از سختی های که در زندگی کشیده است با او سخن می گوید: «ای سنگ صبور حالا بگو که تو صبوری یا من؟ هان سنگ صبور تو صبوری یا من؟ بگو تو صبوری یا من؟» (همان، ص ۱۹۰).

در این قصه، زنان، نقش فعالی دارند. شخصیت اصلی قصه، زن - دختر - است و مادر و دختر کولی، شخصیت های فرعی قصه می باشند. دختر و مادر، از چهره مثبتی برخوردار اند و خصوصیات مثبت یک زن از طریق آنها به خصوص دختر به تصویر کشیده می شود و دختر کولی شخصیت منفی قصه است که شخصیت مقابل دختر محسوب می شود. همچنین شخصیت های قصه از جمله زنان، شخصیت های ایستایی هستند که در پایان قصه هیچ گونه تغییری در رفتار آنها دیده نمی شود.

در این قصه همچنین می توان با برخی از صفات مثبت و منفی زنان آشنا شد. از جمله صفت های مثبت آنان از جنبه ظاهر: جوانی و زیبایی و از لحاظ روحی: صبوری است. این صفت های است که شخصیت اصلی داستان یعنی دختر از آنها برخوردار می باشد. صفت های ذکر شده، از جمله صبوری، صفت هایی هستند که در فرهنگ بختیاری انتظار می رود که یک زن از آنها برخوردار باشد و از طریق قصه برای زنان بیان می شود تا آنها با شناختن این صفت های مثبت،

آنها را نهادینه کرده و در زندگی خود به کار گیرند. صفت منفی این داستان، فریب و دروغ گویی است که از طریق دختر کولی نشان داده می شود. البته نسبت دادن این صفت منفی به دختر کولی معنادار و ناشی از شیوه زندگی دورگردی آنها و نگرش مردم نسبت به آنها است.

به طور کلی، نسبت به زنان از جمله شخصیت اصلی قصه، نگرش مثبتی وجود دارد؛ برای مثال با دختر در خانواده اش با احترام بسیار رفتار می شود و علاقه آنها نسبت به دختر بسیار فراوان است: «دختر یکی یک دانه خانواده ای در ناز و نعمت روزگار را سپری می کرد و هر روز برای گردش به کنار دریاچه که در نزدیک عمارتشان بود می رفت» (لیموچی، ۱۳۸۵، ص ۱۸۷).

در این قصه، تعداد شخصیت های زن (۳ نفر) بیش از تعداد شخصیت های مرد (۲ نفر) است. از جمله دلایلی افزونی شخصیت های زنان بر مردان، این است که سازندگان و راویان قصه ها، زنان می باشند و بیشتر شنوندگان آنها نیز دختران هستند؛ بنابراین، آنها بیشتر شخصیت های زنان را به عنوان اشخاص قصه بر می گزینند تا بتوانند از طریق آنها مسائل و دغدغه های زندگی خود را بیان دارند. با وجود بیشتر بودن تعداد زنان و نگرش مثبت نسبت به آنها، زنان از جایگاه اجتماعی کمتری نسبت به مردان برخوردارند و زن باید در خدمت مرد باشد و این مرد است که به زن شخصیت اجتماعی می بخشد و می تواند که زن را به آسایش در زندگی برساند. چنان که دختر پس از ازدواج با پسر بهبود یافته از بیماری بود که طعم آسایش را می چشد و زندگی خوشی را آغاز می نماید. این مسئله نشانگر جایگاه زن در فرهنگ بختیاری است که در عین نگاه مثبت به زن، از او می خواهد که در خدمت مرد و زیر دست او باشد.

در این قصه نقش زن در خانه به تصویر کشیده شده، نقش او مادر، دختر، همسر و کلفت و به هیچ گونه فعالیت اقتصادی و سیاسی زن اشاره نشده است.

در این قصه از زنان انتظار می رود که از دروغ گویی و خیانت نسبت به دیگر زنان دوری جویند و در مقابل تقدیر تسلیم باشند.

## قصه دده گرده به شولار

این قصه، زندگی زن فقیری را به تصویر می کشد که می کوشد در دوران قحط سالی، اسباب معیشت فرزندان خود را تأمین نماید. این زن، روزی به نزد خواهر ثروتمند خود می رود تا بلکه از این طریق غذایی برای فرزندان خود تهیه کند؛ اما خواهر ثروتمند، بخل می ورزد و خواهر خود را بدون برآوردن خواسته اش به خانه اش روانه می سازد. تلاش و امید به آینده داشتن زنان، بخل نورزیدن در زندگی و کمک به هموعان از جمله درون مایه های این قصه است.

در این قصه نیز اشخاص داستان نام خاصی ندارند و با عنوان های زن فقیر و دده ثروتمند به خواننده معرفی می شوند.

زن فقیر و خواهر ثروتمند تنها شخصیت های این قصه هستند در این قصه، شخصیت پردازی به صورت مستقیم انجام گرفته است و راوی به توصیف ویژگی های فیزیکی و ظاهری اشخاص قصه می پردازد؛ نمونه آن توصیف دست های زن فقیر است «دست هایش خشن و اره گون شده بود» (لیموچی، ۱۳۸۵، ص ۱۳۳). گاهی نیز از طریق اعمال شخصیت های قصه است که خواننده به صفات اشخاص قصه پی می برد و شخصیت پردازی در قصه صورت می گیرد؛ برای مثال، زن ثروتمند با دیدن خواهرش گرده نان را زیر پای خود به طرز ماهرانه ای پنهان می سازد و خوانند از طریق این کنش اوست که به خصوصیت بخیلی او و عدم کمک به نیازمندان پی می برد: «دده به محض مشاهده خواهر فقیر خود، در یک چشم بهم زدن به زمین نشست و مثل شعبده بازاها نان گرده ای که پخته بود به زیر شلوار پرچین رنگارنگ خود پنهان ساخت» (همان، ص ۱۳۴).

شخصیت اصلی قصه، زن فقیری که از چهره مثبت برخوردار است و شخصیت مقابل او، خواهر ثروتمندش می باشد که شخصیت فرعی قصه محسوب می شود. نکته قابل ذکر این که در برخی موارد در قصه های بختیاری، یک شخصیت زن، به عنوان شخصیت منفی در مقابل شخصیت مثبت قصه - که او نیز یک زن است - قرار می گیرد. شاید این مسأله به جنبه تعلیمی و اخلاقی قصه ها مربوط می باشد. شخصیت های قصه ها «مظهر آرمان ها، خوشی ها و ناخوشی های مردمی هستند که قصه نویس خود به عنوان سخنگوی آن مردم، در خلال رفتار و گفتار آنان، با



زبانی ساده و جذاب و سرگرم کننده به شرح آن احساسات و عواطف می پردازد و خصال نیک و فضایل اخلاقی ایشان را بیان می کند» (رزمجو، ۱۳۸۲، ص ۱۸۰). یکی از راه های درونی و نهادینه کردن ارزش ها و ضد ارزش های پذیرفته یک فرهنگ برای افراد آن فرهنگ، از طریق قصه ها و اشخاص آن است. با توجه به این که قصه ها اغلب برای کودکان از جمله دختران بازگو می شود، بازگو کردن ارزش ها و ضد ارزش ها از طریق شخصیت های زن، در نهادینه کردن ارزش ها مؤثرتر می تواند واقع شود و شنونده نیز با اشخاص قصه بهتر می تواند احساس همذات پنداری نماید، ارزش های مطلوب را در زندگی خود به کار ببندد و از ارزش های نامطلوب دوری گیرند.

تعداد شخصیت های زن قصه دو نفر است و شخصیت مرد در این قصه وجود ندارد. گرچه یک بار به واژه پدر اشاره شده است؛ اما در روند قصه و پیشبرد طرح آن هیچ نقش ندارد. شخصیت های زن قصه نیز جزء دو خانواده ثروتمند و فقیر اند.

در این قصه، برخی از صفت های مثبت و منفی از زنان در فرهنگ بختیاری به تصویر کشیده شده است. تلاش و کوشش در برابر مشکلات و حفظ غرور و عدم احساس حقارت از صفت های مثبت زنان که تنها زن فقیر، بهرهمند از این صفت ها است: «غم تمام وجودش را گرفت، کاسه ی چشمانش پر از اشک شد، دلش شکست، اما غرورش به او نهب زد که برگردد و در حضور خواهرش خود را حقیر و کوچک نکند» (لیموچی، ۱۳۸۵، ص ۱۳۴). تنها صفت منفی زن در این قصه، بخل ورزیدن و کمک نکردن به نیازمندان است که در خواهر ثروتمند دیده می شود. از جمله اطلاعات سودمندی که در باره زن می توان از این قصه فهمید، نوع خوراکی و پوشاک زنان است. زن فقیر، بیشتر از غذاهای استفاده می کند که از علف های کوهی تهیه می شود: «غذای زن فقیر و فرزندانش از گیاهانی مثل شنگ شیر، ترشک، لوه، بلغوز، مچه و آرد آردک بود» (همان، ص ۱۳۳). نان گرده نیز بیشتر در خانواده های ثروتمند و توسط زنان آنها تهیه می شود. چنان که در این قصه نیز نان گرده در خانه خواهر ثروتمند یافت می شد: «بوی نان گرده بمشام خواهر فقیر رسید و مست بوی نان شد؛ اما غرورش اجازه نداد که از دده خود طلب نان کند» (همان، ص ۱۳۴).

مینا، لچک، شلوار پرچین و لباس های رنگارنگ از جمله پوشاک زنان بختیاری است که از طریق این قصه خواننده امروزی می تواند با آنها آشنا گردد: «دده اش را سر حال و ترگل و ورگل با لباس های رنگارنگ زیبا و مینا و لچک قشنگ که در تنور ایستاده دید» (همان، ص ۱۳۴).

گرچه هیچ گونه اظهار نظر صریحی در باره شخصیت زن در این قصه نشده است؛ اما از فحوای قصه می توان به این نتیجه رسید که نسبت به زن نوعی نگاه مثبت وجود دارد و اگر در شنونده یا خواننده قصه نسبت به خواهر ثروتمند نوعی احساس تنفر ایجاد می شود، به سبب جنسیت و زن بودن او نیست؛ بلکه به سبب صفت بخل اوست که به خواهر فقیر خود یاری نمی رساند.

آن گونه که در این قصه نشان داده شده است، فعالیت های زن تنها محدود به کارهای خانه نیست؛ بلکه زنان نیز در کنار مردان در تأمین وسایل معاش زندگی خود در بیرون از محیط خانه نیز به فعالیت می پردازند: «همه در حسرت خوردن یک نان جو می سوختند. مادران و پدران خود را به آب و آتش می زدند که شکم بچه های خود را سیر کنند» (لیموچی، ۱۳۸۵، ص ۱۳۳).

از جمله انتظاراتی که از زن در این قصه می رود و بازتاب فرهنگ بختیاری در این قصه می باشد، این است که در برابر سختی های زندگی پایداری نمایند، غرور متانت خود را از دست ندهند و نسبت به آینده بهتر امیدوار باشند. همچنین کمک کردن زنان های توانمند به زنان فقیر از خواسته ها و انتظارات دیگر تبلور یافته در قصه است.

-نگرانی زن در این قصه، تأمین وسایل زندگی فرزندان از جمله غذای آنهاست.

### دختر شاه پریان و ملک محمد

در قصه دختر شاه پریان و ملک محمد، ملک محمد پسر وزیر، عاشق دختر پادشاه می شود؛ اما پادشاه با ازدواج آنها مخالفت می ورزد. آنها، تصمیم به فرار می گیرند. در شبی که قصد فرار داشتند، دختر به اشتباه همراه نوکر ملک محمد که از اتفاق او نیز ملک محمد نام داشت، فرار می کند؛ اما از آنجایی که دیگر نمی توانست به خانه برگردد، با ملک محمد ازدواج می کند. ملک محمد، به کنار رودخانه ای می رود، می بیند دانه های ذر و مروارید در کنار آب ریخته است به جمع کردن آنها می پردازد تا به سرچشمه رودخانه می رسد و می بیند که این مروارید ها،

قطرات اشک دختر شاه پریان است که در دست دیوی اسیر شده است. ملک محمد، با کشتن دیو، دختر شاه پریان را نجات می دهد و بنابر خواست دختر پادشاه با دختر شاه پریان ازدواج می کند. پادشاه و وزیر قصد بردن زنان ملک محمد را دارد؛ اما ملک محمد با کمک دختر شاه پریان، آن پادشاه و وزیر را نابود می کند و خود به پادشاهی می رسد.

در این داستان، تنها ملک محمد و نوکرش است که نام خاص دارند و دیگر شخصیت های قصه نامی ندارند. خطاب های زنان، شاهزاده خانم و دختر شاه پریان است.

شخصیت های این قصه ترکیب از انسان و موجودات اساطیری و پریان است. در این قصه نیز شخصیت اصلی قصه زن، دختر شاه پریان است. این که دختر شاه پریان شخصیت اصلی قصه است، می تواند معنا دار باشد. در این قصه، شاه و وزیر او که نمادی از جامعه و ارزش های آن نیز هست، بر آنند که زنان زیبای ملک محمد را از او بگیرد؛ اما این دختر شاه پریان است که به ملک محمد یاری می رساند تا بتواند شاه و وزیر را نابود کند. این می رساند که خود زنان که دختر پادشاه نمادی از آنهاست، خود نمی توانند علیه تصمیم های نادرست جامعه درباره زن قیام نمایند و تنها نیروی ماورا طبیعی است که می تواند آنها را در این مسیر یاری نماید. البته خود زنان نمی توانند کاری از پیش ببرند؛ بلکه باید توسط مردان -ملک محمد نمادی از آنهاست- این امر صورت پذیرد و رسم های نادرست جامعه برانداخته شود.

شخصیت پردازی در این قصه ها از آن جهت اهمیت دارد که شنونده یا خواننده قصه را با خصوصیات اشخاص قصه از جمله زنان آشنا می کند در این قصه، نیز شخصیت پردازی به شیوه مستقیم و غیر مستقیم صورت گرفته است. شخصیت پردازی دختر شاه پریان هم به صورت مستقیم است: «دیو سر دختر را که موهای پرپشت بلند طلائی و صورت زیبا داشت به دست گرفت» (لیموچی، ۱۳۸۵، ص ۱۲۲) و هم به صورت غیر مستقیم و از طریق اعمال و کردار او صورت گرفته است. شنونده، از طریق راهنمایی ها و کمک او به ملک محمد، به توانایی و دانایی این شخصیت پی می برد.

شخصیت های زن قصه، دختر پادشاه و دختر شاه پریان است که شخصیت های مثبتی اند آنها در قصه نقش فعالی دارند و قصه پیرامون مسائل آنان شکل گرفته است. شخصیت های منفی قصه،

مردان از جمله پادشاه و وزیر می باشد. علت منفی بودن شخصیت های پادشاه و وزیر، این است که در آغاز قصه، پادشاه مانع ازدواج زن، دختر وزیر، با مرد، ملک محمد پسر شاه، می شود و در قسمت دوم قصه، پادشاه و وزیر قصد تعرض رساندن به دختر پادشاه و دختر شاه پریان دارند. گرچه تعداد شخصیت های مرد (۶ نفر) بیشتر از شخصیت های زن (۲ نفر) است؛ اما شخصیت زن نقش اصلی قصه را دارد.

از جمله صفت های زنان در این قصه زیبایی است: «وزیر نزد ملک محمد رفت، زن های زیبایی او را که همانند پنجه ی آفتاب بودند، دید» (همان، ص ۱۲۳). قدرت و علم دختر شاه پریان نیز صفت روحی زنان قصه است. جسارت و نترسی دختر شاه در فرار کردن با ملک محمد نیز از دیگر صفت های آنها می باشد. «ملک محمد و شاهزاده برای رسیدن به یکدیگر تصمیم گرفتند با هم فرار کنند» (همان، ص ۱۱۲۱).

در این قصه نیز هیچ گونه نگاه منفی نسبت به زنان وجود ندارد. هرچند که اظهار نظر مثبتی نیز درباره زنان بیان نشده است؛ اما همین که زنان به عنوان شخصیت های اصلی قصه انتخاب شده اند و قصه، دغدغه ها و مشکلات آنها را نشان می دهد از اهمیت داشتن زنان و حل مشکلات آنها در نزد قصه سازانی حکایت دارد که قصه در آنجا شکل گرفته است.

مسائل زنان طبقه مرفع و بالای جامعه موضوع قصه است. زن، در این قصه، در برابر تصمیمات نادرست جامعه ضد خود می ایستد. هرچند که زن خود مستقیم در این مبارزه علیه فرهنگ جامعه قیام نمی کند؛ ولی نقش غیر مستقیم او در این مبارزه دارای اهمیت فراوان است. شاهزاده خانم هنگامی که می بیند پادشاه با ازدواج او مخالفت می کند و قصد دارد که او را به ازدواج شاهزاده دیگری درآورد، با ملک محمد فرار می کند و این گونه اعتراض خود را نسبت به تصمیم پدر نشان می دهد. دختر شاه پریان، وقتی از نیت پلید پادشاه و وزیرش درباره او و شاهزاده خانم آگاه می شود، به یاری ملک محمد می شتابد و با کمک به او، پادشاه و وزیر را از بین می برد. در این قصه انتظارات مردان از زنان نشان داده شده است. مرد می خواهد که زن تابع فرمان او باشد؛ اما زنان، در مقابل فرمان آنها می ایستند و این نشان می دهد که همیشه زنان تابع دستورات مردان نبوده اند، هر چند که در جامعه مرد سالار چنین انتظاری از زنان می رود.

از جمله دغدغه های زنان در طول تاریخ ازدواج بوده است. در این قصه به مسائل مختلف ازدواج از جمله نحوه انتخاب همسر، چند همسری و ازدواج پادشاهان با زنان متعدد به تصویر کشیده شده است. زنان که شاهزاده نمادی از آنهاست، می خواهند که خود همسر آینده خود را برگزینند و بر اساس علاقه شخصی خود ازدواج نمایند. این که یک مرد چند زن بگیرد نیز از دغدغه های دیگر زنان بوده است؛ اما چنانکه خود زن به مرد اجازه ازدواج بدهد، دیگر زن در این باره دغدغه ندارد؛ چنان که ملک محمد بنابر درخواست شاهزاده خانم با دختر شاه پریان ازدواج می کند و زندگی خوشی دارد.

در طول تاریخ، پادشاهان و صاحب منصبان در دربارهای خود تعداد زیادی از زنان را به زورتصاحب و جمع می کردند، هر چند که آن زنان خود شوهرانی داشته اند. در این قصه نیز این مسئله که از دل نگرانی زنان به خصوص زنان زیبا در زندگی بوده، به تصویر کشیده شده است. «وزیر نزد ملک محمد رفت، زن های زیبای او را که همانند پنجه ی آفتاب بودند دید، طمع زن های ملک محمد تمام وجودش را گرفت، خبر را به عرض شاه رساند، شاه را وسوسه کرد که ملک محمد را نابود سازد تا دو همسرش از آن شاه و خودش شود» (همان، ص ۱۲۳). اگر چه در زندگی واقعی خود زنان در برابر این موضوع کاری از دست شان ساخته نبوده است و شاید سکوت کرده اند؛ اما از طریق قصه ها این آرزوی ایستادگی در مقابل این تعرض ها را نشان داده اند. چنان که در این قصه دختر شاه پریان با همکاری کردن با ملک محمد در مقابل شاه و وزیر می ایستد.

### شاهزاده خانم زندانی و باغات رنگی

این قصه، یک قصه عاشقانه است که نشان دهنده موانعی که زنان در ازدواج با شوهر مورد علاقه شان با آن مواجه هستند. پادشاهی بسیار به دختر خود علاقه داشت، حتی به او اجازه نمی داد که از قصر بیرون رود. پادشاه تصمیم گرفت دختر خود را به عقد وزیر خود در آورد؛ اما شاهزاده خانم، با نظر پدر مخالف و ورزید و گفت: قصد دارد با ملک محمد باغ دار ازدواج کند. پدرش او

را در صندوقی گذاشت و به آب انداخت. از قضا، ملک محمد دختر را از غرق شدن نجات داد و پس از مدتی شاهزاده خانم با راهنمایی مادر ملک محمد، موفق شد که با ملک محمد ازدواج کند. مضمون قصه بیانگر این مسئله است که انسان به خصوص زنان باید برای رسیدن به اهداف خود پافشاری و موانع اجتماعی را برطرف نمایند.

در این قصه، زنان نامی ندارند و در خطاب نسبت به آنها، از واژه های شاهزاده خانم و مادر استفاده شده است. باغ دار قصه تنها شخصیتی است که نام خاص، ملک محمد، دارد. در قصه شاهزاده خانم زندانی و باغات رنگی، زن نقش فعالانه دارد و مانند اغلب قصه های مورد بررسی، مشکلات زندگی زنان نشان داده شده است. شخصیت اصلی قصه، شاهزاده خانمی است که به دلیل نپذیرفتن دستور پدرش مبنی بر ازدواج با وزیر از خانه طرد می شود. از دیگر شخصیت های زن قصه، مادر ملک محمد که از شخصیت های فرعی داستان است و در رسیدن شاهزاده خانم به آرزوهایش نقش فعالی دارد.

شخصیت پردازی قصه به صورت مستقیم انجام گرفته است و خصوصیات ظاهری و روحی اشخاص به صورت گزارش و از طریق راوی به شنونده قصه منتقل می گردد. توصیف گوینده از شاهزاده خانم بدین صورت است: «پیر زن شیفته ی زیبایی، ادب و رفتار شاهزاده خانم شد» (لیموجی، ۱۳۸۵، ص ۲۰۵).

شاهزاده خانم و مادر ملک محمد شخصیت های مثبت داستان هستند؛ اما شخصیت منفی قصه، پادشاه است. این که در برخی از قصه ها، شخصیت منفی داستان مردان هستند، به این دلیل که مردان موانعی بر سر راه زنان در رسیدن به اهدافشان قرار می دهند.

در این قصه، در مقابل دو شخصیت زن، دو شخصیت مرد وجود دارد؛ البته نامی از وزیر و دیگر اشخاصی در قصه برده می شود؛ ولی با توجه به این که در پیشبرد داستان نقشی ندارند، جزء شخصیت های داستان بر شمرده نشده اند.

در این قصه، صفت های مختلفی برای زن بیان شده است که برخی از صفت های که مردان به زنان نسبت می دهند؛ مانند گستاخ و احمق منفی است: «دور شو، دور شو، از جلوی چشمانم دور شو، دختر گستاخ و احمق» (همان، ص ۲۰۴). دیگر صفت های که کار رفته برای زن که در

برگیرنده خصوصیات ظاهری و روحی آنهاست، صفت های مثبتی هستند. زیبا، باادب، مهربان و ریشه دار نمونه های از صفت های زنان در این قصه می باشند: «پسرم، دختری مناسب تر از این دختر نخواهی یافت، به نظرم اصیل و ریشه دار است، مهربان و با ادب است و بزرگی از سر و رویش می بارد» (همان، ص ۲۰۵). توصیف نوع پوشش و ظاهر شاهزاده خانم، از این نظر حائز اهمیت است که به نظر می رسد، نوع پوشش مورد علاقه یک زن بختیاری را نشان می دهد. «پیرزن دستور داد اسبی را با زین زیبائی آماده کنند. لباس زیبائی از حریر زرد بتن شاهزاده خانم پوشاند، کفش های زرد به پایش کرد، موهای طلایی نرم و ابریشم گونه دختر را با گل های زرد آراست» (همان، ص ۲۰۶).

در قصه مذکور، نگرشی مردسالارانه نسبت به زن ارائه شده است. تا زمانی که زن تحت فرمان مرد باشد، به زن احترام می گذاشته می شود؛ اما چنانچه زن اندیشه های مردسالار را نپذیرد، نوعی نگاه منفی نسبت به زن شکل می گیرد. در این قصه، پادشاه دخترش را بسیار دوست می داشت، به نحوی که اجازه نمی داد پا بر روی زمین بگذارد؛ اما به محض این که دخترش با خواسته او مخالفت کرد، او را در صندوقچه گذاشت و به آب انداخت. زن در این قصه، نقشی در فعالیت های سیاسی و اقتصادی ندارد؛ اما آنها به مبارزه با اندیشه های مردسالارانه جامعه می پردازند و این بیانگر این مسئله است که زن سرسپرده مردان نبوده اند و شخصیت منفعلی - حداقل در داستان ها - نداشته اند.

ازدواج، دغدغه زن این قصه است. او، می خواهد که همسر آینده اش را خود با معیار عشق انتخاب کند و از این که دیگران او را به اجبار به ازدواج وادارد، ناراحت است. همچنین معیار های انتخاب همسر در این قصه نشان داده شده اند. دارای جاه و مقام دنیوی بودن یکی از ملاک های است که مردان در انتخاب شوهر برای دختران خود در نظر دارند. چنان که پادشاه می خواهد دختر خود را به ازدواج وزیرش در آورد. پیرزن نیز در راهنمایی پسرش برای انتخاب همسر آینده اش به برخی دیگر از ملاک های انتخاب همسر از جمله اصالت خانوادگی، ادب و مهربانی زن اشاره کرده است: «پسرم، دختری مناسب تر از این دختر نخواهی یافت، به نظرم اصیل و ریشه دار است، مهربان و با ادب است و بزرگی از سر و رویش می بارد» (همان،

ص ۲۰۵). داستان با این جمله تمام می شود: «عقد شاهزاده و ملک محمد انجام شد، و سال های سال به خوشی زندگی کردند» (همان، ص ۲۰۸). گرچه این از ویژگی های قصه هاست که پایان خوشی داشته باشند؛ اما این مسئله می تواند بیانگر این موضوع باشد که زندگی موفق و سرشار از شادی، زندگی است که زن خود شوهرش را انتخاب نماید و رابطه عاشقانه بین زن و شوهر وجود داشته باشد. آنگونه که ازدواج ملک محمد و شاهزاده خانم بر اساس توافق دو طرف و عشق دو سویه انجام گرفت و سال های سال با خوشی نیز ادامه داشت.

از دیگر مشکلات زنان در ازدواج، این بوده است که با ازدواج زنان با مردانی غیر از طبقه اجتماعی خودشان مخالفت می شده است. در این قصه نیز این موضوع بیان و توسط زنان قصه با آن مبارزه شده است. شاهزاده خانم با وزیر که از طبقه اجتماعی خود است، ازدواج نمی کند؛ و بر خلاف میل پدر، مایل است که به ازدواج ملک محمد که یک باغ دار است، در بیاید. انتظار مردان از زنان در این قصه، این است که سر سپرده مردان و در مقابل آنها تسلیم محض باشند؛ اما خواسته زن از مردان این است که خودش برای زندگی آینده اش تصمیم بگیرد.

### تمتی

در این قصه، سرگذشت دخترانی روایت شده است که برای جمع آوری ننی از خانه هایشان دور می شوند؛ اما به سبب بازی گوشی و رقص به موقع به خانه هایشان باز نمی گردند. دختران هنگام بازگشت به محلی که خانه هایشان در آنجا منزل کرده بودند، متوجه می شوند که خانواده هایشان کوچ کرده و آنها جا مانده اند. آنها به جستجوی غذا می پردازند و گرده و روغن های محلی که خانواده هایشان برایشان به جای گذاشته بودند، پیدا می کنند؛ اما برای تمی به علت این که مادر نداشت، غذایی نگذاشته بودند و دیگر دختران، مقداری از غذاهای خود را به او می دهند. در این هنگام دیو هایی قصد آسیب رساندن به آنها را دارند که با هوشیاری تمی از دست این دیوها فرار می کنند؛ اما در بین راه دوباره به دیو دیگری برخورد می کنند و پس از مدتی با زیرکی تمی از دست این دیو نیز می گریزند و به نزد خانواده هایشان باز می گردند. مضمون قصه، هوشیاری و توانایی زن در دفاع از خود و حل مشکلاتش است. تمی، تنها شخصیتی که در این قصه دارای نام خاص است.



نقش فعال زن در این قصه نیز تکرار شده است. تمتی که شخصیت اصلی قصه است، شش دختر دیگر نیز در روند قصه نقش دارند و شخصیت های فرعی قصه می باشند. در مقابل تمتی و شش دختر که نقش مثبتی در قصه دارند، مادر تمتی نقش منفی قصه است.

در این قصه تأکید بسیار بر شخصیت پردازی و نشان دادن صفت های زنان شده است. به نظر می رسد که شکل گیری حوادث قصه برای نشان دادن صفت های توانایی، هوشیاری، زیرکی و زیبایی زن است. این صفت ها هم از طریق شخصیت پردازی مستقیم و هم غیر مستقیم از طریق اعمال اشخاص نشان داده شده است؛ برای مثال، راوی در مثال زیر خود به خصوصیت های زیرکی و باهوشی تمتی اشاره می کند: «تمتی باهوش و زیرک از فرصت بدست آمده استفاده نمود» (لیموجی، ۱۳۸۵، ص ۷۱)؛ هنگامی که تمتی از طریق پی بردن به اشعار رمزی دیو می فهمد که خطری آنها را تهدید می کند، خواننده قصه از طریق عمل اوست که به هوشیاری و زیرکی اش پی می برد (همان، ص ۶). مهمترین صفت های زن در این قصه، زیبایی، هوشیاری، دانایی، زیرکی و توانا بودن در حل مشکلات است. تنها صفت منفی زن در این قصه بی احترامی و بد رفتار است که از طریق نامادری نسبت به تمتی نشان داده می شود و به سبب همین رفتار، نامادری مجازات می گردد. از مجموع ده شخصیت فعال این قصه نه نفر زن و تنها یک نفر مرد است.

در این قصه اظهار نظر صریحی درباره زن بیان نشده است؛ اما با شادی و استقبال که خانواده ها از دختران گمشده خود نشان می دهند، می توان به علاقه خانواده ها نسبت به فرزند دختر پی برد: «اهالی مال دیدند گمشدگان نشان برگشتند، هیاهو پر مال شد. کِلُ گاله زدند و شادی کردند» (همان، ص ۷۵).

نقش زن قصه، دختر، مادر، خواهر و پیر زن است. یکی از کارهای زنان که از طریق این قصه بیان شده، آوردن هیزم (نی) برای سوخت در خانه است.

یکی از مسائلی که زن با آن مواجه بوده و در ادبیات کلاسیک بسیار به تصویر کشیده شده است، توصیف زنان به عنوان موجودات ضعیف و بی عقل هستند.

در این قصه به مبارزه با این اندیشه پرداخته شده است. راوی در پی این است که نشان دهد زن زیرک، باهوش و قادر است که در مقابل مشکلات از خود دفاع کند. تمتی در این افسانه، نمادی از چنین زنانی است. او، با هوشیاری و زیرکی توانست که خود و دختران دیگر را از دست دیوان نجات دهد و با پشت سر گذاشتن خطرات زیادی، دوباره به نزد خانواده خود بازگردد.

یکی دیگر از مشکلاتی که به نظر می‌رسد، زن در زندگی خانوادگی با آن روبه‌رو بوده و در قصه به تصویر کشیده شده، رابطه نامناسب نامادری با فرزندان از جمله فرزندان دختر بوده است. چنان که نامادری تمتی رفتار نامناسبی با او دارد: « تمتی دختری بود با روحیه ی قوی؛ اما با دیدن چنین صحنه ای نزد دختران شرمگین و سرافکننده شد، این کم لطفی زن پدر روح او را آزرده، قلبش شکست، احساس کرد وجودش آکنده از غم و درد است، غم نداشتن مادر او را افسرد، گریه را سر داد» (همان، ص ۶۵). هرچند که مجازات نامادری در برابر عمل او یعنی کشتنش همخوانی ندارد؛ اما می‌توان این عمل کشتن را نمادی از بین بردن این نوع رفتارها دانست.

### ددر گاپون و پادشاه

روزی پادشاهی به شکار می‌رود و یک دختر زیبا را می‌بیند. پادشاه، عاشق دختر می‌شود و هرچند که از نظر طبقه اجتماعی با او فاصله زیادی دارد، با او ازدواج می‌کند. بعد پی می‌برد که این دختر نمی‌تواند رفتار نامناسب خود را تغییر دهد؛ بنابراین او را طلاق می‌دهد. مضمون قصه بر این موضوع تأکید دارد که نباید از نظر طبقه اجتماعی بین زن و شوهر فاصله ی وجود داشته باشد.

با توجه به این که هر کدام از شخصیت های قصه شخصیت های نوعی هستند و نماینده طبقه اجتماعی می‌باشند، نام خاصی ندارند. پادشاه و وزیر، نشانگر طبقه اجتماعی ممتاز و مرفه هستند. دختر گاپون، جزء طبقه پایین و رعیت و رفتار او نشانگر خصوصیات این طبقه است. در این قصه، شخصیت اصلی مرد و پادشاه است. زن قصه از طبقه فرودست جامعه است و در قصه، نقش فعالی دارد.

با توجه به این که در این قصه تأکید بر این اندیشه است که مرد نباید با زنی جز متناسب با طبقه اجتماعی خود ازدواج کند، کمتر به شخصیت پردازی و در پی آن، آوردن صفت برای زن پرداخته شده است. شخصیت پرازی به صورت مستقیم است و دختر با صفت زیبا توصیف می شود: «دختر زیبایی را دید که به سوی آنها می آمد. هر چه دختر زیبا نزدیکتر می شد، زیبایی اش نمایان تر می گشت، زیبایی دختر وجود شاه را به لرزه در آورد» (لیموچی، ۱۳۸۵، ص ۱۲۸). در این قصه هیچ کدام از شخصیت ها منفی نمی باشند. کشمکش این قصه، بین دو تفکرست: تفکر انتخاب همسر براساس ملاک زیبایی با تفکر انتخاب همسر براساس ملاک های اصلیت و تناسب طبقه اجتماعی. پادشاه می خواهد که بر اساس عشق و معیار زیبایی با دختر گاوپون ازدواج کند و ملاک اصالت را نادیده بگیرد؛ اما در پایان پی می برد که این کار شدنی نیست و سرانجام دختر گاوپون را طلاق می دهد.

شخصیت های که در قصه نقش فعالی دارند، عبارت اند از: شاه، وزیر، دختر گاوپون و ندیمه های دختر گاوپون.

دختر گاوپون، همسر پادشاه، ندیمه و خدمتکار نقش های زن در قصه هستند. زن، هیچ گونه نقشی در فعالیت های اقتصادی و سیاسی ندارد.

در قصه مذکور ازدواج و ملاک های که باید مردان در ازدواج در نظر بگیرند، مطرح شده است. انسان باید با زنی یا مردی که با طبقه اجتماعی اش تناسب دارد، ازدواج کند. اصالت داشتن نیز یکی دیگر از ملاک های است که باید در ازدواج در نظر گرفته شود. وزیر پادشاه این گونه به این ملاک ها اشاره می کند: «سرور من، این دختر زیبا که شما شیفته اش شده اید، شأن همسری مقام شاه را ندارد؛ زیرا معلوم شد که ایشان از یک خانواده ی فقیر و پدرش یک گاوپون است» (همان، ص ۱۲۸). پادشاه که دارای شخصیت پویایی است در پایان قصه از اندیشه خود بر می گردد، به بی اصالتی دختر گاوپون پی می برد و می فهمد که زیبایی ظاهر نباید ملاک ازدواج قرار گیرد: « رویاهای زیبای زندگی با این زن زیبا برایش هیچ و پوچ شد، فهمید همسرش، ددر گاپون، دوره گرد و بی اصالت است» (همان، ص ۱۳۱).

گر چه دختر گاپون هیچ گونه اظهارنظر صریحی درباره ازدواج با پادشاه بیان نمی کند؛ اما از کردار او مشخص است که او نیز چنین ازدواجی را دوست ندارد. چنان که در مدتی که با پادشاه بود، غذا نمی خورد؛ اما هنگامی که فهمید پادشاه او را طلاق داده است، این گونه شادی خود را نشان می دهد: «دختر گاپون با لباس های مندرس و کیسه روی شانه اش مثل مرغ سبک بال از کاخ خارج شد، گویی رو به بهشت می رفت و در حال پریدن بالا و پائین از کاخ دور و دروتر شد» (همان، ص ۱۳۱).

### جیکم جیکم سرگشته که کمر نگشته

در روستای کوچکی، دختری همراه پدر، مادر و برادرش به خوبی و خوشی زندگی می کردند. روزی مادر خانواده مریض می شود و می میرد. پدر با زن دیگر ازدواج می کند؛ اما نامادری شروع می کند به آزار دادن دختر و برادرش. روزی از شوهر خود می خواهد که فرزندان خود را بکشد. هرچند پدر ابتدا از این کار سر می زند؛ اما یک روز که برای شکار بیرون رفته بود، پسر را می کشد و گوشت آن را به عنوان شکار، برای همسرش به خانه می آورد و به دخترش می گوید برادرت در آب غرق شد. دختر قصه، جونی، از مرگ برادر بسیار ناراحت شد و به کنار رودخانه رفت. خداوند برادرش کشته شده اش را به گنجشک تبدیل کرد. برادر نزد خواهر آمد و به او گفت که پدرش چه بلایی بر سرش آورده است. خواهر با کمک برادر توانست که نامادری و پدرش را بکشد و خودشان با خوشی به زندگی شان ادامه دهند.

نامهربانی نامادری نسبت به فرزندان شوهر، موضوع قصه است. شخصیت مثبت و اصلی قصه، جونی است. مادر او، شخصیت فرعی است که نقش چندانی در قصه ندارد؛ اما نامادریش در قصه نقش فعالی دارد همچنین نقش منفی قصه محسوب می شود.

مهربان و زحمتکش صفت های مثبت شخصیت های زن قصه هستند که از طریق شخصیت پردازی مستقیم به آنها اشاره شده است: «مادر مهربان و زحمتکش بود» (لیموچی ، ۱۳۸۵، ص ۹۵).

صفت شیطانی و خبیث نیز صفت شخصیت منفی قصه یعنی نامادری است: «نگران نباش. زمان انتقام از این زن پدر خبیث رسیده است» (همان، ص ۹۹).

تعداد شخصیت های زن قصه سه و شخصیت های مرد قصه دو نفر است. زن به تصویر کشیده در این قصه، زنی است که فعالیت اقتصادی و سیاسی انجام نمی دهد، تنها در خانه نشسته است و کارهای خانه را انجام می دهد. در این قصه تأمین آب خانه کاری زنان شمرده شده است. همسر، مادر، نامادری و دختر نقش زنان قصه در خانواده می باشد. در این قصه نسبت به زنانی که برخلاف اصول اخلاقی و انسانی عمل می کنند؛ مانند نامادری، نگاهی منفی وجود دارد؛ اما با توجه به توصیف مثبت از جونی و مادرش، می توان گفت که نگرش نسبت به آنها مثبت است. ملاک نگرش منفی یا مثبت بودن نسبت به زن در این قصه، رعایت کردن اصول اخلاقی است، چنان که جونی و مادرش بر اساس موازین اخلاقی و پذیرفته جامعه عمل می کنند، نگاه مثبتی نسبت به آنها وجود دارد؛ اما نگرش نسبت به نامادری با توجه با رفتار نامناسب با جونی و برادرش منفی است.

در این قصه یکی از مشکلاتی که فرزندان خانواده ها از جمله فرزندان دختر با آن روبه رو بوده اند؛ یعنی کودک آزاری، نشان داده شده است. عامل این کودک آزاری در این قصه، نامادری است که از شوهر خود می خواهد فرزندان خود را از بین ببرد و او نیز به چنین کاری دست می زند. در مقابل، فرزندان، پدر و نامادری خود را از بین می برند. در قصه با نشان دادن عیب شمردن این عمل، از زن بخصوص نامادری انتظار می رود که نسبت به فرزندان شوهرش مهربان تر باشد.

## گل گیس

قصه گل گیس، یک افسانه عاشقانه است. گل گیس دختر کدخدای ایل، عاشق چوپان شان شده است. پدر با ازدواج او با چوپان مخالفت می ورزد. چوپان که از این عشق می سوزد، یک روز گله را به چرامی برد و پس از چرای گوسفندان، شب هنگام به محل استراحت بازمی گردد. چوپان در خیالات عاشقانه خود غرق بود که صدای چند راهزن راشنید که در حال نزدیک شدن به گله بودند، ابتدا پشت تکه سنگی مخفی شد. چون دید دزدان گوسفندان را با چوب می زنند، از پشت تکه سنگ بیرون آمد. گفت تا من نی نزنم، گله حرکت نمی کند. دزدان او را کتک زدند

و برای حرکت گله به او دستور دادند تا نی بزند. او شروع به نواختن نی کرد و به صورت رمزی با نغمه نی به دختر کدخدا که در روستا بود، فهماند که دزدان گله را برده اند:

گل گیس مینات سر کن گل گیس گلن بردن

گل گیس ما له خور کن گل گیس بیان به امداد

گل گیس، پدر را از خواب بیدار کرد و پس از پافشاری فراوان او را متقاعد کرد که گله در خطر است. او، همراه اهالی به کمک چوپان شتافتند و گله را از دزدان پس گرفتند. کدخدا، هنگامی که شجاعت، صداقت و مهربانی چوپان را دید، او را به دامادی خود پذیرفت. در این قصه بر این مضمون تأکید شده است که مهمترین معیارهای ازدواج عشق و صداقت مهم است نه طبقه اجتماعی و ثروت.

در این قصه، از سه شخصیت فعال، تنها گل گیس دارای نام خاص است و دو شخصیت مرد قصه دارای نام عام کدخدا و چوپان هستند.

همان گونه که از نام قصه بر می آید، گل گیس، شخصیت فعال و اصلی قصه است. دزدان شخصیت های منفی قصه اند. در این قصه، همچنین اندیشه ازدواج بر اساس معیارهای ثروت و مساوی بودن از نظر طبقه اجتماعی در برابر ملاک های صداقت، مهربانی و شجاعت قرار گرفته است. در پایان، معیارهای دوم مورد پذیرش قرار می گیرند. صفت های زن قصه، همگی صفت های مطلوب و پذیرفته شده هستند. زیبا، نجیب، زرنگ، عاقل و با هوش صفت های گل گیس می باشند: «گل گیس زیبا، نجیب، زرنگ، عاقل و تنها دختر خانواده بود» (لیموچی، ۱۳۸۵، ص ۲۶۵).

قصه دارای یک شخصیت زن و دو شخصیت فعال مرد است. زن، در فعالیت های سیاسی یا اقتصادی نقشی ندارد. نقش اجتماعی او دختر و همسر است. کدخدا نسبت به دخترش بسیار حساس است و او را دوست دارد، چوپان نیز عاشق اوست و همراهی راوی قصه با گل گیس نشان می دهد که همه شخصیت های قصه و راوی آن، نسبت به گل گیس و به طور کلی زن نگاه مثبتی دارند.

انتظاری که از زن قصه می رود، این است که با مردی هم شأن خودش ازدواج کند؛ اما گل گیس به این انتظار پاسخ نمی دهد و عاشق چوپان می شود.

در این قصه مشکل زن ازدواج با افرادی است که خود دوست دارد؛ چنان که گل گیس عاشق چوپان است و به تمام خواستگاران خود جواب منفی می دهد. مانعی که سبب شده تا گل گیس نتواند به مرد مورد نظر خود برسد، تفاوت طبقه اجتماعی بین او و چوپان است. این ملاک در طعنه زدن های اهالی به چوپان دیده می شود: «بین چه روزگاری شده که طرف خودش را نمی بیند، همه چیزها وارونه شده، لقمه بزرگ تر از دهنش می گیرد، اگر خودش را نمی دید، ادعای پادشاهی می کرد، مگر ازدواج گل گیس و چوپان یک لا قبا، ممکنه؟ آخر زمان شده، گل گیس دختر کدخداست، مال داره، زیباست، یکی دردانه خانواده است. تمام جوان های مال خواهانش هستند» (همان، ص ۲۶۸). در پایان قصه، کدخدا دچار تحول روحی می شود و معیار های ازدواج را در چیزهای دیگر می بیند: «از این لحظه تو را به دامادی خود می پذیرم. زیرا لیاقت گل گیس را داری، دخترم شوهری می خواهد که شجاع، مهربان، صادق و با هوش باشد و تو دارای تمام این محسنات هستی» (همان، ص ۲۷۲). با این تغییر نگرش، موانع از سر راه ازدواج گل گیس و چوپان براشته می شود و آنها با هم ازدواج می کنند. پیام قصه، این است که نگرش ها درباره ازدواج باید تغییر بکنند، اصول اخلاقی ملاک ازدواج قرار بگیرند و معیار ثروت و طبقه اجتماعی نادیده گرفته شود.

### اژدها و زن ظالم

در این قصه که از بن مایه های طنز برخوردار است، ماجراهای زندگی مردی روایت می شود که زنش در خانه او را مورد آزار و اذیت قرار می دهد. او از خانه فرار می کند و با راهنمایی یک تاجر تصمیم می گیرد که زن خود را در چاهی بیندازد. به خانه بر می گردد و با فریب دادن زن، او را به درون چاهی می اندازد. بعد از چند روز نگران می شود و تصمیم می گیرد که زن را نجات دهد. طناب را درون چاه می اندازد؛ اما هنگامی که آن را بالا می آورد، می بیند که اژدهایی را از درون چاه بالا کشیده است. او از ترس بی هوش می شود، اژدها او را به هوش می آورد و

به او می گوید که نمی دانم چه خدا شناسی زنی را در این چاه که خانه من است انداخته و آسایش را از من گرفته است و به مرد قول می دهد که این لطف او را جبران نماید. روزی این اژدها به دور دختر پادشاه حلقه می زند که آن را بخورد، پادشاه دستور می دهد که هرکس دخترش را نجات دهد، دخترش را به ازدواج او در می آورد. مرد برای انجام این کار، داوطلب می شود و به نزد اژدها می رود. اژدها برای جبران لطف مرد دختر پادشاه را به او می بخشد و می رود. آن مرد با دختر پادشاه ازدواج می کند؛ اما بعد از چند روز دوباره اژدها دختر وزیر را گرفتار می نماید. وزیر از مرد می خواهد که دختر او را نجات دهد؛ اما مرد که می داند دیگر اژدها دختر را به او نمی بخشد، از این کار سر باز می زند. وزیر او را تهدید به مرگ می کند و او ناچار می شود که برای نجات دختر اقدامی انجام دهد. به نزد اژدها می رود. اژدها به خشم به او می گوید که هرگز دختر را به او نخواهد داد. مرد در این بین فکری به نظرش می رسد و به اژدها می گوید که من برای کار دیگری نزد تو آمده ام. زنی که درون چاه تو را اذیت می کرد، اکنون پشت در قصر به دنبال تو آمده است. اژدها با شنیدن نام آن زن دختر را رها و فرار می کند و از مرد می خواهد که هر کجا آن زن را دید، به او خبر دهد. بدین ترتیب، مرد دختر پادشاه را نجات می دهد و با این دختر نیز ازدواج می نماید.

در مقابل سه شخصیت زن، چهار شخصیت مرد در قصه وجود دارد. هیچ کدام از شخصیت های قصه نام خاصی ندارند. زن در این قصه، نقش فعالی دارد و شخصیت منفی قصه می باشد. زنان قصه، از طبقه فرادست جامعه - دختر پادشاه و دختر وزیر - و طبق فرودست جامعه - زن ظالم - است. هیچ کدام از این زنان، فعالیت اقتصادی و سیاسی انجام نمی دهند و نقش آنها در قصه همسر و دختر و هوو است.

در این قصه، نسبت به زنانی که برخلاف موازین اخلاقی جامعه عمل کنند، نگرش منفی وجود دارد، چنان که زنی که شوهر خود را را مورد آزار و اذیت قرار می داد با یک حالت طنزآمیز بدتر از اژدها به تصویر کشیده شده است. نسبت به دو زن دیگر قصه نگاهی مثبت است. چرا که پادشاه و وزیر برای نجات جان آنها حاضرند که حتی نصف سرزمین های خود را به نجات دهنده دخترانشان بپردازند.



انتظاراتی که از زن در قصه می رود خوش رویی، خوش اخلاقی و سازگاری با همسر است. صفت هایی که برای زن به کار می رود و از طریق روایت مستقیم یا با اعمال شخصیت ها نشان داده شده است، صفت های منفی همچون ناسازگاری ها و بد اخلاقی نسبت به شوهر می باشد. « از ناسازگاری ها و بد اخلاقی های همسرش، از این که این بد رفتای به حدی بوده است که او راضی شده زمین را تشک و آسمان را لحاف خود کند و از خانه بیرون بیاید، تعریف ها کرد» (همان، ص ۳۳).

### آقا خاکی

قصه «آقا خاکی» ماجرای هفت برادر است که تصمیم گرفته اند، با هفت خواهر که از هفت مادر و یک پدر هستند، ازدواج کنند. آنها برای یافتن دخترانی که دارای این شرایط باشند، به سفر می روند و بعد از پشت سر گذاشتن مشکلات فراوانی نشان چنین دخترانی را در خانواده یک پیرمرد در روستایی می یابند. هنگامی که به خانه پیرمرد می روند و دخترانش را از او خواستگاری می کنند، پیرمرد می گوید که دیو آنها را دزدیده و به قلعه خود برده است. هفت برادر به محل زندگی دیوها می روند و بعد از نجات دختران با آنها ازدواج می کنند. در این قصه زنان نقش فرعی دارند، شخصیت اصلی قصه مرد-آقا خاکی- می باشد و شخصیت منفی نیز شش برادر می باشند که نسبت به آقا خاکی حسادت می ورزند و در برخی از مراحل قصه نسبت به او خیانت می ورزند. در این قصه تعداد شخصیت های مرد ۱۱ و زن قصه ۸ نفر است. هیچ گونه توصیفی از زنان چه مثبت چه منفی نشده است. تنها شخصیت اصلی قصه دارای نام خاص- آقا خاکی- است. زنان قصه از طبقه فرودست جامعه اند.

نکته مهمی که در این قصه به آن اشاره شده است، یکی از ملاک های ازدواج؛ یعنی رعایت تناسب سنی در ازدواج است. «هفت برادر به نسبت سن یک دختر را برای همسری انتخاب و بر ترک اسب سوار کردند. هفتمین دختر که ته تغاری بود، نصیب آقا خاکی شد» (همان، ص ۱۷).

## اقبال خو رسیده

شخصیت اصلی این قصه نیز مرد تنبلی است که زیر درختی نشسته، منتظر است که بخت و اقبال او بیدار شود و هیچ کاری انجام نمی دهد. روزی پیرمردی به او می گوید که شانس او در فلان غار است. او برای بیدار کردن اقبال خود به راه می افتد و در راه به شیر، پیرزن و دختر پادشاهی بر می خورد که دارای مشکلاتی هستند. آنها، از او می خواهند که هنگامی شانس را یافتی، نحوه حل کردن مشکلات ما را از او بپرس. هنگامی که این جوان به چاه مورد نظر می رسد، دیوی را می بیند که به او می گوید شانس بیدار شده است. مرد جوان از او درمان درد دختر نابینا، گاو پیرزن و شیر را می پرسد. هنگام بازگشت گاو پیرزن و چشمان شاهزاده را شفا می دهد، هر چند که پدر دختر از او می خواهد که جوان به نزد آنها بماند و با دخترش ازدواج کند، جوان نمی پذیرد و برای یافتن شانسش به راه می افتد. هنگامی که به شیر می رسد، شیر از او می پرسد که درمان درد او را یافته است، جوان به او می گوید که مغز سر انسان احمقی است. شیر او را می گیرد و می کشد و می گوید که احمق تر از تو دیگر وجود ندارد چرا که درخواست ازدواج با دختر ثروتمند را رد کرده ای.

در این قصه نیز زنان تأثیری در روند قصه ندارند، از شخصیت های فرعی قصه محسوب می شوند و تعداد شخصیت های زن (۲ نفر) کمتر از شخصیت های مرد (۳ نفر) است. زنان از دو طبقه ثروتمند و فقیر جامعه هستند. در توصیفاتی که از زنان شده، به خصوصیت ظاهری یا وضعیت زندگی آنها پرداخته شده است. صفت پیرزن قصه فقر است: «جوان رفت و رفت تا به کلبه ی حقیری رسید که پیر زنی فقیر با گاوش در آنجا زندگی می کرد» (همان، ص ۲۳). در توصیف دختر به خصوصیت زیبایی او بیشتر توجه شده است: «ناگهان چشمش به دختر زیبای سپید رویی با قامتی بلند و موهائی برنگ طلا افتاد که با ندیمه هایش در باغ زیبای قصر قدم می زد» (همان، ص ۲۴).

مانند قصه های قبل زن هیچ گونه نقشی در فعالیت اقتصادی و سیاسی ندارد و نقش آنها دختر بیمار و پیر زن فقیر است.

نکته قابل ذکر درباره زن در این قصه، این است که نگاهی مثبت نسبت به زنان ثروتمند و بزرگ زادگان وجود دارد و ازدواج با آنها شانسی نیک برای مردان تلقی شده است: «شانس تو همان دختر زیبایی متمول و بزرگ زاده بود که پیشنهاد ازدواجش را رد کردی» (همان، ص ۲۶).

### بابا خارکش

قصه درباره مردی خارکش است که با فروختن خار گذران زندگی می کرد. روزی تخم طلائی می بیند، آن را به خانه می آورد و به زنش می دهد. زن او که شخص ساده لوحی بود آن را به تاجری می فروشد و با پول کمی که می گیرد، احتیاج های زندگی شان را تأمین می کند. این پیدا کردن و فروختن تخم طلا برای مدتی ادامه می یابد تا روزی پیرمرد خارکش توانست که خود مرغ تخم طلا گذار را پیدا کند. وقتی تاجر از ماجرای پیدا شدن مرغ آگاه می شود، زن را فریب می دهد که مرغ را بکشد و سر و جگر مرغ را به او بدهد. تاجر می دانست سر و جگر و سنگدان را هر کس بخورد، پادشاه می شود و هر روز یک کیسه پول به او می رسد. دو پسر مرد خارکش بدون اطلاع مادرش، جگر و سر مرغ را می خورند و تاجر، وقتی می فهمد که چه اتفاقی افتاده است، دو پسر را دنبال می کند؛ اما آنها فرار می کنند و بعد از مدتی به پادشاهی می رسند و به نزد پدر مادرشان بازمی گردند. تاجر را نیز به سزای عملش می رسانند. در این قصه، هیچ کدام از شخصیت های قصه نامی ندارند و شخصیت اصلی قصه مرد است. تعداد شخصیت های زن دو و مرد چهار نفر است. مردان در نقش خارکشی، نگهبانی، تاجر و پادشاهی است؛ اما زنان در نقش های خانه داری هستند. صفت های زیبا، حيله گر، نیرنگ باز و ساده لوح خصوصیت زن قصه هستند. «زن ساده لوح نمی دانست که علت چرب زبانی های تاجر چیست، فریب خورد» (همان، ص ۴۸). نمونه دیگر آن توصیف پری است: «پری شب بعد با حيله و نیرنگ گیاه تهوع آوری را در غذای جوان ریخت» (همان، ص ۴۸). با این حال، زنان نیز نقش فعالی و شخصیت پویایی در قصه دارند، در پایان قصه دچار تحول می شوند و صفت های منفی خود را رها و زندگی خوشی را با شوهران خود آغاز می کنند.

انتظاری که از زن قصه می رود، این است که برای داشتن یک زندگی راحت زن باید مطیع مرد باشد، خواسته های مرد را بر آورده کند و حيله گری و ساده لوحی را کنار بگذارد.

### علی میشه زا

علی میشه زا، مردی ثروتمند که دارای دو زن است. هیچ کدام از زنانش بچه دار نمی شوند. آنها با هم ناسازگاراند. روزی زن کوچک او دارای بچه می شود؛ اما می میرد و سرپرستی فرزند او به زن بزرگ داده می شود. این زن با بچه رفتار مناسبی ندارد، به گونه ای که بچه از خانه فرار می کند و به شهر دیگری می رود. برای تهیه غذای خود مجبور می شود که چوپان پیرزنی شود. در این بین، دختر پادشاه تصمیم می گیرد، با او ازدواج کند. آنها، پس از پشت سر گذاشتن مشکلات و سختی های فراوانی با هم ازدواج می کند و پسر، جانشین پادشاه می گردد.

این قصه، دارای پنج شخصیت زن و هفت شخصیت مرد است که تنها شخصیت اصلی آن، علی میشه زا، دارای نام خاص و دیگر شخصیت ها فاقد نام اند. در این قصه شخصیت های مرد از طبقه های مختلف جامعه مانند پادشاه، داماد پادشاه، ثروتمند، حکیم و معلم است. زنان قصه از طبقه مرفه و فرودست جامعه هستند: دختران پادشاه و زنان ثروتمند از طبقه فرادست و پیرزن از طبقه فرودست می باشد.

در این قصه در مقابل شخصیت های مثبت زن قصه، شخصیت های منفی از زنان نیز دیده می شود. زن بزرگ مرد ثروتمند، به علت ناسازگاری ها، بد رفتاری نسبت به شوهر و کودک آزاری هایش شخصیت منفی قصه شده است. از دیگر زنان منفی قصه، دختران پادشاه هستند که به خواهر کوچکتر خود حسادت می ورزند، سبب می شوند پادشاه نسبت به او علاقه کمتری نشان دهد و تا حدودی نسبت به او بی تفاوتی نماید. حسادت، ناسازگاری، کودک آزاری، آزدن شوهر و حيله گری صفت های زنان منفی قصه هستند؛ برای مثال، راوی کودک آزاری زن اول مرد ثروتمند را بدین گونه به تصویر کشیده است: «علی میشه زا دیگر احساس تنهایی نمی کرد، مونس یافته بود که با او در دل می کرد و اوقاتش را می گذراند. با او گپ می زد و دیگر اذیت و آزار زن پدر چندان به او اثر نداشت ... زن پدر از این که می دید علی میشه زا روز به روز سر

حال تر و بشاش تر می شود، مونس یافته، به آرامش رسیده، عذاب می کشید، حسادتش گل کرد، دندان قروچه کرد و گفت: همین روزها داغ تو را بدل این کره اسب سیاه خواهم گذاشت. بفکر فرو رفت، نقشه کشید. زن پدر یک مار سیاه سمی را در تشک و لحاف علی میشه زان نهاد» (همان، ص ۲۲۲). از جمله شخصیت های مثبت قصه، زن کوچک مرد ثروتمند است که صفات و ویژگی های یک زن مورد انتظار در جامعه مرد سالار را دارا است: «مرد جواب داد: همسر دوم، زیرا مهربان، کم توقع، انسان و احترام شوهر را خوب به جا می آورد» (همان، ص ۲۱۸). دیگر شخصیت مثبت زن قصه دختر کوچک پادشاه است که به صراحت از عشق خود با پدر سخن می گوید و بر خواسته خود پافشاری می کند تا پدرش را راضی کند که با مرد مورد نظر خود ازدواج نماید. زنان نیز نقش مؤثری در روند قصه دارند. هر چند که شخصیت اصلی قصه مرد است؛ اما راوی کوشیده تا بیشتر مشکلات و خواسته های زنان را به تصویر بکشد.

یکی از مسائل مربوط به زنان در این قصه، موضوع چند همسری که سبب ایجاد مشکلاتی چند شده است. یکی از نتایج داشتن چند زن از هم پاشیدن کیان خانواده است به گونه ای که مرد ثروتمند، علی رغم داشتن همه اسباب آسایش به علت ناسازگاری زنانش با هم، آرزوی مرگ می کند: «دائما بین زنهایم بر سر ارث و میراث نزاع بود. هنوز نمرده زن بزرگ می گفت: چون من همسر اول تو هستم پس من وارث توام، زن دوم می گفت: من همسر تو هستم من هم حقی دارم؛ اما زن بزرگ زورگویی می کرد» (همان، ص ۲۱۸). کودک آزاری، یک دیگر از مشکلات داشتن چند زنی است. آن گونه که در این قصه نشان داده شده است زن بزرگ مرد ثروتمند آن گونه علی میشه زان را مورد آزار و اذیت قرار می دهد که تصمیم به فرار از خانه را می گیرد.

ازدواج که یکی از دغدغه های زنان بختیاری در قصه های مورد بررسی بوده، در این قصه نیز مطرح شده است. در این قصه زن نه تنها خود زمان شوهر کردن را معین می کند؛ بلکه در انتخاب شوهر خود نیز کاملا از آزادی عمل برخوردار است. چنان که دختر کوچک پادشاه این گونه در گفتگوی با پدرش به مناسب بودن وقت ازدواج خود و خواهرهایش اشاره می کند: «پدر بهتر نیست ما ازدواج کنیم، ما بزرگ شده ایم، وقت زناشویی ما رسیده است، بیش از این ماندن جایز نیست» (همان، ص ۲۲۹). زنان نیز در انتخاب شوهر آزاد هستند و با هر کس که بخواهند

ازدواج می کنند. چنان که پادشاه دستور می دهد که جوانان در کشور او جمع شوند و دختران او با هر کدام که خواستند، ازدواج نمایند. البته در انتخاب شوهر به این رسم نیز اشاره شده است که دختران پادشاه هر کدام از پسرانی را که انتخاب می کردند، سیب را به سمت آن فرد پرتاب می کردند و آن شخص شوهر آن دختر می شد. «دختران طبق سنت هر کدام سیبی در دست داشتند، در فرصت مناسب یکی پس از دیگری سیب ها را به جوانان پرتاب کردند، هر سیب به یک جوان اصابت می کرد و آن جوان برای ازدواج با دختری که سیب را به او پرتاب می کرد، انتخاب می شد» (همان، ص ۲۳۱). البته در این قصه دختر کوچک پادشاه به علت انتخاب شوهری که به نظر می رسد دارای شرایط ازدواج با دختر یک پادشاه نیست، مورد بی مهری پدر قرار می گیرد؛ اما دختر کوچک همراه شوهر خود به پادشاه ثابت می نمایند که در ازدواج نباید بر اساس ظاهر افراد قضاوت نمود؛ چراکه افراد دارای توانایی هایی هستند که تنها در هنگام عمل می تواند به آنها پی برد. پادشاه در پایان دیدگاه خود را تغییر می دهد و شوهر دختر کوچک خود را بهترین داماد و جانشین خود معرفی می نماید.

### دسته گل قهقهه

«دسته گل قهقهه» قصه مردی است که با چراندن گوسفندان مردم وسایل معاش خود و مادر پیرش را تأمین می کرد. یک روز دسته گلی پیدا می کند که این دسته گل می خندید. مادر پیرش دست گل را برداشت و به نزد پادشاه برد. وقتی پادشاه آن را دید، از پیرزن خواست که چند دسته گل دیگر برای او ببرد، در غیر این صورت او را خواهد کشت. پیرزن اندوهناک به خانه برگشت و ماجرا را با کچل در میان گذاشت. کچل نیز در پی دسته گل رفت و فهمید که این گل ها از اشک دختری هستند که در دست دیوی گرفتار شده است. کچل دختر را نجات داد و با کمک دختر و دو خواهرش توانستند که خواسته های پادشاه را برآورده کنند و پس از مدتی این پادشاه ظالم را نابود و خود زندگی خوبی را آغاز کنند.

در این قصه، چهار شخصیت زن و سه شخصیت مرد وجود دارد. مادر کچل، پیرزن فقیری است که تنها در آغاز قصه حضور دارد و به رتق و فتق کارهای خانه می پردازد. راوی نیز این گونه

زندگی فقیرانه او را به تصویر کشیده است: «نعلین های پاره پاره را سر پاهایش انداخت و سلانه سلانه وارد حیاط گلی محقر شد. کاسه ی چلیده را که در گوشه ی حیاط دهن کجی می کرد، برداشت و به سوی سنگ چین که مشک آب روی آن درازکش بود، رفت» (همان، ص ۱۳۷). دیگر شخصیت های زن قصه سه خواهر هستند که یکی از آنها در دست دیوی اسیر است که توسط کچل نجات می یابد؛ به همین سبب، آنها به کچل کمک می کنند تا بتواند خواسته های پادشاه را برآورده کند، پادشاه را در پایان نابود سازد و خود بر تخت بنشیند. زنان قصه از دو طبقه فقیر و مرفه هستند. در این قصه، روای کوشیده است که وضعیت ظاهری زنان قصه را به تصویر بکشد. در توصیف پیرزن زندگی او و بدن نحیف و لاغر او را نشان داده است: «با دست های لاغر و چروکیده پورکیده ی رگ بیرون جهیده اش به سختی گره ی بند در مشک را گشود» (همان، ص ۱۳۶). زیبایی صفتی است که برای توصیف یکی از سه خواهر استفاده شده است: «به درخت تنومند و کهنسالی رسید، دختر زیبایی روی درخت خوابیده بود» (همان، ص ۱۴۰).

در این قصه، زنان هیچ گونه فعالیت اقتصادی انجام نمی دهند؛ اما آنها در فعالیت سیاسی شرکت دارند. نکته مهم این است که آنها خود مستقیم در برابر پادشاه ظاهر نمی شوند و تنها با کمک به کچل، مرد قصه است که در نابودی پادشاه شرکت دارند. این موضوع نیز به دلیل اندیشه های مرد سالار است که مباحث سیاسی را کاری مردانه می داند. «زنان را با سیاست بی ارتباط دانسته اند یا هرگاه از زنان ذکری به میان آمده است برای رفتار سیاسی آنان در قیاس با مردان اصالت کم تری قائل شده اند» (آبوت، ۱۳۸۷، ص ۲۴۹). در این قصه، گر چه نقش و توانایی سه خواهر در براندازی پادشاه بیشتر از کچل بوده است. کچل نیز در صورت عدم همکاری آنها هیچ کاری نمی توانست انجام دهد و پادشاه به راحتی می توانست او را نابود سازد؛ با این حال این توانایی زنان نادیده گرفته شده است و انجام این کار به نام کچل تمام شده است. این نادیده گرفتن نقش سیاسی زن به علت ناتوانی جسمی یا نادانی نبوده است؛ چرا که این زنان هستند که هر چه پادشاه از کچل می خواهد برای کچل فراهم می کنند و توانایی های خود را در قصه نشان می دهند. دلیل آن تنها همان اندیشه های مردسالارانه است که زن را موجود ضعیف تر از مرد می داند.

## دختر مو طلایی

در اکثر قصه های فرهنگ بختیاری، زن دعوت می شود که سختی های حاضر را به امید به آینده روشن تر و بهتر تحمل نماید؛ بنابراین می توان گفت که امیدوار بودن به آینده، یکی از راه هایی است که زن بختیاری به آن دعوت می شود تا بتواند سختی های زندگی را پشت سر بگذارد.

قصه مو طلایی نیز قصه مرد و زن فقیری هستند که بچه دار نمی شدند تا پس از سال ها خداوند به آنها بچه ای اعطا کرد؛ اما پیر زن جادوگری بچه را از آنها گرفت و آنها نیز در غم از دست دادن فرزندشان مردند. پیر زن نیز کودک را در خانه ای محبوس کرد تا پس از چندین سال شاه زاده ای توانست پیرزن را بکشد، دختر را نجات داده و با او ازدواج نماید.

در این قصه تنها دختر، مو طلا از میان شخصیت ها نام خاصی دارد. تعداد شخصیت های زن و مرد قصه با هم برابر است. زنان و مردان قصه از طبقات مختلف جامعه هستند. طبقه مردان: پادشاه، پسر پادشاه و مرد فقیر است و زنان جزء طبقه پائین جامعه زن فقیر، دخترش و پیر زن جادوگر می باشد. همسر، دختر و عروس پادشاه نقش های زن در این قصه هستند. زنان هیچ گونه فعالیت سیاسی و اقتصادی ندارند.

زن مرد فقیر و بخصوص دخترش نقش مثبتی در قصه دارند، در توصیف آنها هم به خصوصیت ظاهری آنها و هم به صفات روحی شان توجه شده است؛ برای مثال موهای زیبای دختر به این صورت به تصویر کشیده شده است: «کم کم موهای طلایی و زیبای دختر آن قدر بلند شد که دیگر پیرزن برای بالا رفتن از نردبان استفاده نمی کرد» (آسمند، ۱۳۷۷، ص ۱۴۶). دختر با گفتن این حقیقت که پسر پادشاه نزد او آمده بود، صفت راستگویی خود را نشان داد. جادوگری و بدجنسی نیز صفت های شخصیت منفی داستان؛ یعنی پیر زن است: «بله همین پیرزن به ظاهر ناتوان یک جادوگر بدجنس است» (همان، ص ۱۴۸).

در این قصه، شخصیت اصلی دختر مرد فقیر است که در قصه، نقش فعالی دارد و حوادث قصه نیز روایت گر زندگی اوست. او نمادی از دخترانی است که با تحمل آزار و اذیت های پیرزن که می توان گفت نمادی از هرچیزی است که زندگی زنان را دچار سختی و تلخی می سازد، به



خوشی می رسد و بدین گونه راوی با به تصویر کشیدن سختی های زندگی او و در پایان دست یافتن به زندگی خوب و خوش زنان را به تحمل کردن ناخوشی های زندگی دعوت کرده است. نکته قابل ذکر در این قصه، این است که موطلا به کمک یک مرد، شاهزاده است که می تواند بر پیرزن پیروز شود که این مسئله نشانگر دید مردسالارانه در قصه است؛ چراکه نشان داده شده است که زن بدون مرد نمی تواند مشکلات خود را برطرف سازد.

### آهو بچه

درونمایه این قصه مانند قصه قبل تحمل سختی های زندگی برای زندگی بهتر در آینده است. قصه آهو بچه، قصه دختر و پسری است که نامادریشان آنها را کتک می زند. آنها از خانه فرار می کنند و پسر که کوچک تر از خواهر بود، در راه، از آبی می نوشد و تبدیل به آهوایی می شود. روزی مرد جوانی آنها را می بیند، به خانه خود می برد. پس از مدتی دختر و مرد جوان به هم علاقمند می شوند و با هم ازدواج می کنند. دختر حامله می شود و هنگامی که به حمام رفته بود، دختر کولی ای، او را در حمام زندانی می کند، به خانه دختر می آید و با فریفتن شوهرش، زن او می شود؛ اما شوهر سرانجام زن خود را که وضع حمل کرده بود، پیدا کرده و دختر کولی را از خانه خود بیرون می کند.

از جهت نام گذاری هیچ کدام از شخصیت های داستان نام خاصی ندارند. سه زن و سه مرد در این قصه حضور دارند. طبقه اجتماعی زن قصه مشخص نشده است؛ اما با توجه به قراین در قصه، بتوان گفت که آنها جزء طبقه متوسط یا پائین جامعه هستند. نامادری، همسر، دختر نقش زنان قصه است.

زن هیچ فعالیت سیاسی و اقتصادی انجام نمی دهد و به نظر می رسد که زنان بختیاری بیشترین مشکلاتشان مسائل اجتماعی و فرهنگی بوده است. در این قصه نیز یکی از مشکلات اجتماعی زنان یعنی کودک آزاری نشان داده شده است. این موضوع در بسیاری از قصه ها تکرار شده است و اغلب کودک آزاری از طریق همسر دیگر مرد اتفاق می افتد. در این قصه نیز کودکان به خصوص دختر از طریق نامادری اش کتک می خورد: «زن بابای آنها خیلی بدجنس بود و هر روز

آنها را کتک می زد» (همان، ص ۶۴). البته در همه قصه ها نیز زنانی که به کودک آزاری می پردازند، شخصیت های منفی قصه هستند و بدین گونه نشان داده می شود که این نوع رفتار مورد پسند جامعه نیست.

با توجه به این که راوی در این قصه مشکلات زنان را نشان داده است، زنان نقش فعالی در روند قصه دارند، نامادری به علت آزاردان کودکان و دختر کولی به علت دروغ گویی و خیانت، شخصیت های منفی قصه هستند. دختر که شخصیت اصلی قصه است، شخصیت مثبت قصه نیز می باشد.

زشتی، کودک آزاری، دروغگویی صفت های منفی شخصیت های زن قصه هستند که از طریق شخصیت پردازی مستقیم یا اعمال آنان نشان داده شده است: «مرد جوان که منتظر زنش بود دید که آهو بچه با یک زن زشت و بدترکیب برگشته است» (همان، ص ۶۶).

آن گونه که تا کنون نشان داده شده است، نگرش نسبت به زن در قصه ها با توجه به رفتارها و گفتارهای خود آنان شکل می گیرد. چنان چه زنی بر اساس موازین پذیرفته شده جامعه عمل نماید، نگرش ها نسبت به او مثبت و در غیر این صورت منفی است. در این قصه نیز نسبت به نامادری به علت کودک آزاری و رفتار غیر اخلاقی - انسانی اش نگرش منفی شکل گرفته است.

### دخترک چوپان

روزی دختری گوسفندانشان را به چرا می برد. در بیابان خرسی او را می دزدد، به سوراخی در کوهی می برد و برای این که دختر نتواند فرار کند، سنگی را جلوی غار می گذارد. دختر که دید نمی تواند فرار کند، گردنبندها را به سر گوسفندی می اندازد که به نزدیک غار برای چرا آمده بود. هنگامی که گوسفند به خانه باز می گردد، مادر دختر با دیدن گردن بند مردان ایل را خبر می کند. آنها به کمک دختر می شتابند و او را نجات می دهند.

شخصیت اصلی قصه زن است و همه شخصیت های قصه نقش مثبتی دارند. مادر و دختر شخصیت زن قصه و چوپان و مردان ایل شخصیت های مرد قصه می باشند. زن و دختر بودن نقش زنان قصه است.

در این قصه نیز زن نقش فعالی دارد و راوی می کوشد تا صفت زرنگی و تیز هوشی زنان را به تصویر بکشد. انتظاری که از زنان در این قصه می رود نیز همین مسأله است.

گوسفند چرانی در این قصه فعالیت اقتصادی زن است و شیر دوشی نیز کاری زنانه محسوب شده است. زنان قصه فعالیت سیاسی ندارند.

### سیب سرخ

در قصه «سیب سرخ» زندگی دختری به تصویر کشیده می شود که به دسیسه های زنی خالکوب مادر خود را می کشد و پدر خود را مجبور می کند که با آن زن خالکوب ازدواج نماید. زن خالکوب که نامادری او شده است او را مورد آزار قرار می دهد.

در این قصه، شخصیت اصلی دختری است که با فریب خوردن از زنی کولی، مادر خود را می کشد و پس از آن از طریق این زن کولی مورد شکنجه قرار می گیرد: «زن بابا هم بنای بد رفتاری را گذاشته بود و از صبح تا شب از او کار می کشید و فقط یک تکه نان خشک به او می داد» (همان، ص ۲۰). گرچه او مادر خود را می کشد؛ با این حال جز شخصیت های مثبت قصه است؛ چرا که این کار او بر اثر فریب دیگران بوده و در جریان قصه از کرده خود پشیمان و دچار تحول می شود و جزء شخصیت های پویای قصه قرار می گیرد: «هر وقت که به یاد مادرش می افتاد، گریه می کرد و به خاطر کار بدی که کرده بود، خودش را نفرین می کرد» (همان، ص ۲۰). گرچه مادر دختر حضور فزینگی چندانی در قصه ندارد؛ اما در خواب و خیال دختر حضور فعالی دارد و در تسکین دادن دردهای دختر او را راهنمایی می کند: «تا خوابش برد و خواب دید که مادرش می گوید: دخترم ناراحت نباش! همین امروز برو پیش دایی کوچکت و گوساله زردش را بگیر و ببر صحرا، آنجا هرچه بخواهی به تو می دهد» (همان، ص ۲۰). در مقابل این دو شخصیت مثبت زن قصه، دو شخصیت منفی زن خالکوب و دخترش قرار دارند. زن خالکوب و دخترش به صورتی

که می توانند این دختر را آزار می دهند و دختر خالکوب، با فریب دادن او، دست هایش را می بندد، به گونه ای که شیری او را می خورد.

در این قصه، همان گونه که نشان داده شد، زن حضوری پررنگ دارد و راوی کوشیده است که خشونت نامادری را نسبت به کودکان نشان دهد. خشونت نسبت به زن در این قصه از نوع خشونت خانوادگی است: «خشونتی که در محیط خصوصی به وقوع می پیوندد و عموماً میان افرادی رخ می دهد که به سبب صمیمیت یا قانون به یکدیگر پیوند خورده اند» (کار، ۱۳۷۹، ص ۳۴). دختر مادر خود را می کشد و خالکوب نیز نادختری اش را کتک می زند: «این بار نامادری حساسی او را کتک زد» (آسمند، ۱۳۷۷، ص ۱۹).

زنان این قصه جزء طبقه فقیر و فرودست جامعه می باشند. مادر، نامادر، دختر و همسر نقش زنان این قصه است و آنها هیچ گونه فعالیت سیاسی ندارند و تنها فعالیت اقتصادی آنها، خالکوبی است. چهار زن و سه مرد شخصیت های هستند که در قصه حضور پررنگی دارند. در توصیف زنان هم به خصوصیات درونی آنها مانند بدجنسی و نادرستی توجه شده است: «از این به بعد حق نداری به خانه این مرد بروی، این زن آدم درستی نیست» (همان، ص ۱۹) و هم زیبایی و زشتی آنها به تصویر کشیده شده است: «دختر زیبا تنها و سرگردان مانده بود» (همان، ص ۲۳).

دید مردسالارانه ی نیز به صورت غیر صریح در این قصه مطرح شده است. در این قصه، پسر پادشاه است که ناجی دختر می شود و با ازدواج با او زندگی خوشی را برای اش رقم می زند. این موضوع بیانگر این است که زنان تنها با اتکاء به مردان است که می توانند مشکلات خود را حل کنند و به خوشی برسند و خود در این کار ناتوان هستند.

گر چه هیچ گونه اظهار نظر صریحی نسبت به زن در این قصه نشده است؛ اما با توجه به این که پسر پادشاه فقط به علت زیبایی عاشق دختر می شود، نشانگر نوعی نگاه شی وارگی به زن است؛ چرا که در این عشق او نسبت به زن، به هیچ کدام از صفت های اخلاقی و روحی او توجه نشده است: «یک روز پسر پادشاه آن دختر زیبای ستاره نشان و خورشید نشان را در کوچه دید و یک دل نه صد دل عاشق او شد» (همان، ص ۲۳).

نکته قابل توجه در فعالیت های اقتصادی زنان در این قصه و اکثر قصه های دیگر این است که زن هنگامی به فعالیت اقتصادی می پردازد که شوهر نداشته باشد یا مرد خانه او قادر به کار کردن نباشد؛ بنابراین می توان تصور کرد که در این قصه ها فعالیت های اقتصادی کاری مردانه است و زنان تنها بر حسب ضرورت است که به فعالیت اقتصادی می پردازند و این مسأله نیز از یک بینش مرد سالارانه حکایت دارد. «مردان نان آور محسوب می آیند، در صورتی که زنان تیمار داران خانه اند. حال آن که هیچ دلیل موجه ای برای این وضع وجود ندارد و کاملاً ممکن است که زن و مرد را به یک اندازه در تأمین معاش خانواده و انجام کارهای خانه و بچه داری مسؤل دانست» (ابوت، ۱۳۸۷، ص ۱۷۳).

### دوخواهر

تقابل دوخواهر فقیر و ثروتمند یکی از موضوع هایی است که در قصه های مورد بررسی تکرار شده است. قصه «دوخواهر» نیز روایت زندگی دو خواهر فقیر و ثروتمند است که خواهر ثروتمند، خواهر فقیر خود را اذیت می کند به گونه ای که خواهر فقیر مجبور به کوچ می شود؛ اما پس از مدتی خواهر فقیر نیز ثروتمند می شود و دختر خود را به ازدواج با پسر پادشاه در می آورد و زندگی خوشی را آغاز می کند.

در این قصه چهار شخصیت زن حضور فعالی دارند و شخصیت اصلی قصه نیز زن است. شخصیت های مرد قصه نیز چهار نفر می باشد. زنان از طبقه ثروتمند و فقیر جامعه می باشند. زن ثروتمند شخصیت منفی قصه و خواهر فقیر شخصیت مثبت قصه است.

شخصیت اصلی قصه، دختر زن فقیر است که اشک او تبدیل به مروارید می شود و خنده او به گل. هنگام راه رفتن نیز جای پای او تبدیل به زر و نقره می گردد. پسر پادشاه عاشق او می گردد و سرانجام با او ازدواج می کند.

یکی دیگر از شخصیت های زن در این قصه مادر دختر که جزء شخصیت های مثبت قصه است. در ابتدا دچار فقر شدیدی؛ اما در پایان زندگی او تحول می یابد و به ثروت فراوانی دست پیدا می کند.

خواهر ثروتمند او زنی بسیار بدجنس است که از هرگونه کار برای آزار دادن خواهر و خواهر زاده اش استفاده می کند.

در این قصه، نوعی جبرگرایی وجود دارد و راوی در پی این است، تا نشان دهد که افراد دچار تحول نمی شود؛ به همین دلیل شخصیت های قصه از نوع شخصیت های ایستا هستند. زن فقیر در زمان فقری و پس از آن همواره از خصلت نیکو برخوردار بوده است. خواهرش نیز دچار تحول نمی شود و تا پایان قصه کارهای ناپسند انجام می دهد. «خواهر بزرگ تا وضع خواهرش را دید تعجب کرد و هیچ باور نمی کرد که آنها این قدر ثروتمند شده باشند و وقتی فهمید قرار است دخترشان عروس پادشاه شود، بیشتر تعجب کرد و از روی حسادت نقشه یی کشید تا این خوشبختی را از آنها بگیرد» (همان، ص ۱۰۲).

زنان فعالیت سیاسی انجام نمی دهند و فعالیت اقتصادی زن در قصه دوک ریزی است. در جوامع مختلف ماهیت کار زنان با مردان متفاوت است و نوعی تقسیم کار بر حسب جنس وجود دارد؛ یعنی کارهایی خاص زنان و کارهای مربوط به مردان است (ر.ک. ابوت، ۱۳۸۷، ص ۱۷۲). در این قصه، دوک ریزی کاری که مختص زنان است و معمولاً زنان فرودست جامعه به آن می پردازند.

انتخاب همسر با توجه به ویژگی های ظاهری او که زن را تا حد شی و ارگی تنزل می دهد، در این قصه وجود دارد. «تا این که یک روز پسر پادشاه که به شکار می رفت او را دید که وقتی می خندد از دهانش گل می ریزد و از راه رفتنش هم یک خشت طلا و یک خشت نقره به جا می ماند. این پسر یک دل نه، صد دل عاشق او شد» (آسمند، ۱۳۷۷، ص ۱۰۱).

### قلعه هفت در

هفت تا دختر تنها در قلعه ی زندگی می کردند و هر شب یکی از آنها نگهبانی می داد تا چیزی داخل قلعه نیاید. روزی که نوبت پاسبانی خواهر کوچک بود، یکی از درهای قلعه را نمی بندد و دیوی از آن راه وارد قلعه می شود. دیو این خواهر کوچک را می برد و هر چند که او تلاش می

کند تا از دست دیو فرار کند، نمی تواند. یک روز مرد جوانی او را می بیند، از دست دیو نجاتش می دهد و او را به عقد خود درمی آورد.

در این قصه تنها شخصیت اصلی قصه، نمکی، دارای نام خاص است و دیگر شخصیت های قصه نامی ندارند. هفت شخصیت زن و یک شخصیت مرد در قصه نقش دارند. طبقه اجتماعی دختران مشخص نیست. همه زنان شخصیت مثبتی دارند. زنان قصه هیچ فعالیت اقتصادی یا سیاسی ندارند.

در این قصه، از هفت خواهر، شش نفر از آنها حضور کم رنگی در قصه دارند و تنها در آغاز و پایان قصه به آنها اشاره شده است. نمکی، خواهر کوچک است که نقش فعالی در قصه دارد و قصه حوادث برهه ای از زندگی او را نشان می دهد که توسط دیو دزدیده شده بود، هر چند که در بین راه چند بار دیو را فریب می دهد و از دست او فرار می کند؛ اما دیو او را می یابد و با خود به لانه اش می برد. در پایان، توسط جوانی نجات می یابد.

این قصه در پی مستحکم کردن اندیشه های مردسالارانه در جامعه است. آن گونه که راوی نشان می دهد، زن هر چند که توانا و زرنگ باشد، باز هم نمی تواند که در برابر خطرات از خود محافظت کند، هر چند که تعداد آنها بسیار زیاد باشد. آنها نیاز به یک مرد دارند تا از آنها مراقبت نماید. در این قصه، با وجود این که خواهران هفت نفر بودند، نتوانستند که در برابر دیو بایستند و مرد جوان بود که توانست دیو را بکشد و با ازدواج با خواهر کوچک آن دختران، زندگی خوبی را برای آنها بنیاد نهد. «جوان هم از دیو دور شد و شیشه را محکم به زمین کوبید و شکست. در همین لحظه دیو نعره ی بلندی کشید و دود شد و به هوا رفت. بعد همگی خوشحال و خندان به خانه رفتند و در جشن مفصلی که به راه انداختند، نمکی را به عقد آن جوان در آوردند. آن دو سال های سال را به خوبی و خوشی کنار هم زندگی کردند و شرّ دیو هم برای همیشه کم شد» (همان، صص ۱۱۰-۱۰۹). زن تنها پس از ازدواج با مرد و در کنار او بودن است که دیگر خطری تهدیدش نمی کند. او خوشی های زندگی را تنها زمانی حس می کند که ازدواج کرده باشد و مردی را در کنار خود ببیند. این اندیشه، تفکری مردسالارانه است که زن را ضعیف به تصویر می کشد.

## به دنبال روزگار

راوی در این قصه، زندگی مردی را روایت کرده است که به دنبال بخت و روزگار خود می‌گردد و پس از پیدا کردن آن به خانه خود باز می‌گردد. در این قصه، مرد بدبخت نقش اول قصه است و زن حضور بسیار کم رنگی در قصه دارد؛ اما همین حضور کم رنگ از جهت شناخت فعالیت های سیاسی زن می‌تواند که مفید واقع شود. مرد بدبخت در بین راه به پادشاهی برمی‌خورد که همیشه در جنگ‌ها شکست می‌خورد. پادشاه از مرد بخت می‌خواهد که در صورت دیدن روزگار علت شکست هایش را از او بپرسد. مرد بدبخت نیز هنگامی که روزگار را می‌بیند، علت شکست پادشاه را از او می‌پرسد. روزگار جواب می‌دهد او زنی که لباس مردانه پوشیده است: «پیرمرد گفت: آن پادشاه دختر است ولی خودش را به شکل مردها در آورده، باید از لباس مردانه خارج شود» (همان، ص ۳۱). بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که پادشاهی کردن کاری مردانه بوده است و زن نمی‌توانست که پادشاه شود و برای این کار، زن مجبور بوده است که خود را به شکل پدرآورد. هنگامی که راز زن فاش گردید، او از مرد بدبخت درخواست کرد که با او ازدواج کند و خود به پادشاهی برسد: «حالا که از راز من آگاه شدی بیا با من ازدواج کن و به جای من بر تخت پادشاهی بنشین» (همان، ص ۳۲).

## قصه حمالی که رمال شد

در قصه مذکور، مردی رمال، شخصیت اصلی قصه است که زنش از او می‌خواهد شغل حمالی را رها نماید و به شغل رمالی بپردازد. او با تغییر شغل به رمالی پرداخت و بر اساس شانس توانست که در شغل رمالی پیشرفت‌هایی بنماید و به دربار پادشاه راه یابد. به دلیل انجام درست درخواست های پادشاه جزء مقربان گردید؛ اما پس از مدتی به خود مغرور شد، شانس از او برگشت و پادشاه نیز او را از دربار خود دور ساخت.

در این قصه، در مقابل سه شخصیت مرد قصه، هفت شخصیت زن وجود دارد که از طبقه فرادست و فرودست جامعه می‌باشند. شخصیت پردازی شخصیت های زن به صورت مستقیم صورت گرفته است و به صفت های بیرونی زنان مثل زشتی و زیبایی توجه شده است: «یک



حمالی زنی داشت؛ مثل حور بهشتی از بس که زیبا بودحمال هم از جون و دل دوستش داشت» (ارشادی، ۱۳۸۸، ص ۸۳۸).

گرچه برخی از شخصیت های قصه از اعضای درباریان می باشد؛ اما فعالیت سیاسی انجام نمی دهند و فعالیت اقتصادی نیز ندارند.

نکته مهم این قصه، مبارزه با تبعیض های است که علیه زنان صورت می گیرد. اعتراض زن در این قصه به تبعیض های است که بوسیله زنان در بین زنان طبقه فرودست جامعه و زنان درباری صورت می گیرد. به علت این که زن رمال دربار به زن مرد حمال توهین می کند، او، از شوهر خود می خواهد که شغل حمالی را رها کند، رمال شود تا بتواند به دربار راه یابد. علت این درخواست او این است که او هم بتواند انتقام خود را از زنان اهل دربار بگیرد. « من به اندازه زن زشت رمال شاه هم نشده ام. امروز توی حمام داشتم گیس هایم را حنا می گذاشتم که یک دفعه حمالی با دو زن دیگر آمدند، همه ی زن ها را چه آن هایی که خودشان را شسته بودند و آنهایی که خود را نشسته بودند، از حمام بیرون کردند. دائم داد می زد، زود باشید خلوت کنید که زن رمال باشی شاه دارد می آید حمام» (همان، ص ۸۳۸).

### قصه نی

خلاصه قصه چنین است که روزی سه خواهر قصد داشتند که به خانه خاله شان بروند. در بین راه به رودخانه ای برخورد می کنند که نمی توانند از آن عبور نمایند. خواهر بزرگ و متوسط با انجام کار غیر اخلاقی با یک مرد دیو مانند با کمک آن مرد از رودخانه عبور کردند؛ اما خواهر کوچک به علت این که به این کار تن نداد، مرد دیو مانند او را از رودخانه عبور نداد. خواهران از ترس این که خواهرشان جریان را به پدرشان نگوید، او را می بندند و می روند. پس از مدتی او را جانوری می خورد و از خون ریخته شده ی او بر زمین نی سبز می شود. آن را چوپانی می چیند و با آن نی نوازی می کند. هنگام نواختن نی صدای حزن انگیزی از نی بیرون می آمد. پسر

پادشاه نی را از چوپان خرید و بعد از مدتی نی دوباره تبدیل به دختر شد. سرانجام پسر پادشاه به اسرار آن دو خواهر پی برد. آنها را نابود و با خواهر کوچک ازدواج کرد.

خواهر کوچک، شخصیت اصلی قصه است. دختران از طبقه متوسط جامعه هستند که با دربار نیز در ارتباط هستند. شخصیت های زن قصه، هفت نفر و مردان سه نفر می باشند. زن، فعالیت اقتصادی یا سیاسی انجام نمی دهد. نکته دیگر این که هیچ کدام از شخصیت های قصه نام خاصی ندارند. در این قصه دو خواهر بزرگ و متوسط شخصیت های منفی قصه می باشند که دارای صفت هایی همچون عدم پاک دامنی، دروغ گویی و خیانت هستند و خواهر کوچک که مهمترین صفت او پاک دامنی است، شخصیت مثبت قصه می باشد. علت شکل گیری قصه، بیان این نکته است که روزی دروغ گویی و عدم صداقت انسان آشکار می شود؛ بنابراین باید از این کارهای غیر اخلاقی دست برداشت. چنان که دو خواهر هر کاری که توانستند، انجام دادند تا رازشان آشکار نشود؛ اما سرانجام پسر پادشاه که شوهر آنها بود، به اسرار آنها پی برد و آنها را به سزای عملشان رساند.

### حسینا

پادشاهی دختر خود را مورد آزار و اذیت قرار می دهد. او از خانه فرار و با مردی به نام حسینا ازدواج می کند. شیطان قصد داشت که این دختر را آزار بدهد؛ اما از آنجا که دید دختر از اراده و ایمان قوی برخوردار است، نزد شوهرش رفت و توانست که شوهر را فریب دهد. شوهر به زن مشکوک می شود و او را می کشد. «حسینا از کوره در رفت، خنجر کشید تا دسته در شکم او فرو کرد» (ارشادی، ۱۳۸۸، ص ۸۳۳). زنان قصه از دو طبقه فرادست، دختر پادشاه و فرودست، پیرزن می باشند. شخصیت اصلی قصه دختر پادشاه است که بر اثر نقشه شوم پدر فرار می کند و زن حسینا پسر پیر زن می شود؛ اما حسینا نیز بر اثر اتهام خیانت او را می کشد و در پایان می فهمد که اشتباه کرده است. دیگر شخصیت زن قصه، پیر زنی است که تنها به کارهای خانه می پردازد و حضور کم رنگی در قصه دارد. تعداد شخصیت های زن قصه پنج نفر و تعداد مردان چهار نفر می باشد. صفت درونی زن ایمان و پاکدامنی است و زیبایی صفت ظاهری زن می باشد: «دختری

داشت که خیلی زیبا و نازنین بود» (همان، ص ۸۳۰). زن در این قصه شخصیت مثبت محسوب می شود و پادشاه شخصیت منفی قصه می باشد.

### گُلّاله زری و خواهر زال مورّه

این قصه، روایتی از سه خواهر است که به عنوان دختران وزیر با خود شرط می گذارند چنان چه زنان سه پسر پادشاه شوند، کارهای برای آنها انجام دهند. بعد از ازدواج با پسران پادشاه دختر بزرگ که قرار بود قالی ببافد، با بهانه هایی به قول خود عمل نکرد. دختر میانی نیز برای پسر پادشاه لباس زیبا ندوخت؛ اما دختر کوچک یک پسر و دختر برای پسر پادشاه به دنیا آورد. آن دو خواهر به خواهر کوچک حسادت ورزیدند و به او تهمت زدند. پس از مدتی مشخص شد که آن تهمت بی اساس بوده است. پادشاه دستور قتل آن دو خواهر را صادر کرد.

در این قصه تعداد شخصیت های مرد و زن قصه به ترتیب ۷ و ۶ نفر است. خواهر کوچک شخصیت اصلی و مثبت قصه می باشد و دو خواهر دیگر او، شخصیت های منفی است که در روند قصه نقش فعالی دارند. فعالیت اقتصادی زن تنها کلفتی است و زن فعالیت سیاسی ندارد. در این قصه، زنان از طبقه فرادست جامعه، دختران پادشاه و فرودست کلفت و زن ماهی گیر هستند. حسادت و نیرنگ، صفت منفی زن قصه است و مظلوم بودن صفت مثبت آنها است. شخصیت های قصه نام خاصی ندارند. با توجه به نگرش های زنانی که در قصه «گُلّاله زری و خواهر زال مورّه» نقش اساسی را در قصه بر عهده دارند، می توان پی برد که از زنان در فرهنگ حاکم بر جامعه قصه چه انتظاراتی میرفته است. دوختن، بافتن و بیچه به دنیا آوردن مهمترین دغدغه زن قصه است. با توجه به این که پسران وزیر نیز با شنیدن کارهای زنان قصه که قصد انجام آنها را داشتند، از آنها خواستگاری کردند، می توان نتیجه گرفت که این کارها، چیزهای هستند که از زن انتظار می رود.» پسران وزیر از آنجا می گذشتند و حرف های دختران شاه را شنیدند که دختر بزرگ تر می گفت: اگر پسر بزرگ وزیر مرا به زنی بخواهد، من یک قالی برایش می بافم و دختر دومی گفت: اگر پسر دوم وزیر مرا به زنی بخواهد، من یک دست لباس زیبا برایش می دوزم و

دختر کوچک تر گفت: اگر پسر کوچک وزیر مرا به زنی بخواهد، من برایش یک پسر کاکل زری و یک دختر بور به دنیا می آورم» (طهماسبی، ۱۳۸۸، ص ۲۶۱).

### سبز قبا

داستان عاشقانه ای است که دختر پادشاه عاشق سبز قبا می شود. سبز قبا به علت ناسازگاری های نامادریش شهر را رها می کند و به سفر می رود. پادشاه که می بیند دخترش از دوری سبز قبا در رنج و عذاب است، از پیر زنی راهنمایی می خواهد. پادشاه و دخترش با راهنمایی های پیرزن بعد از هفت سال سبز قبا را پیدا می کنند و زندگی خوبی را با هم آغاز می کنند. دختر پادشاه از شخصیت های اصلی و مثبت قصه است که عاشق پسری به نام سبز قبا می شود. بر خلاف قصه های دیگر، در این قصه پادشاه با دختر که عاشق فردی از طبقه پایین دست جامعه شده است، مخالفت نمی کند و به یاری دخترش می پردازد تا بتواند به معشوق خود برسد. پیر زن در این قصه حضور کم رنگی و نقش راهنما را برعهده دارد. شخصیت منفی قصه نامادری سبز قبا است که با آزدن سبز قبا، سبب می شود که خانه و کاشانه را رها کند و به شهر دیگری برود.

در این قصه ۴ شخصیت مرد و در مقابل، ۵ شخصیت زن وجود دارد. نقش زنان قصه دختر، نامادری، کنیز و پیرزن راهنماست. در این قصه دو شخصیت، سبز قبا (مرد) و بی دل هوا (دختر پادشاه) دارای نام خاص هستند. زنان قصه نیز فعالیت سیاسی یا اقتصادی انجام نمی دهند. بدجنس و بدذات صفت های منفی زن قصه هستند و دانایی و راهنماکنندگی صفت های مثبت آنهاست «پیش پیرزن دانایی که راهنماشون بود، رفت و از او سؤال کرد» (صفرپور، ۱۳۸۸، ۶۵).

### زن بابا

دختری بود که مورد آزار و اذیت زن بابایش قرار می گرفت، روزی برای گاو چرانی و نخ ریسی به صحرا می رود. در این بین گاوش را گم می کند و به دنبال آن می گردد تا به خانه یک الازنگی می رسد. الازنگی از او سؤال های می پرسد و با توجه به این که مطابق میل او به سؤال

ها جواب می دهد، الازنگی او را به یک دختر زیبا تبدیل می کند. هنگامی که به خانه آمد، نامادری او را مجبور کرد تا نحوه زیبا شدنش را به او باز گوید. زمانی که نامادری علت زیبایی دختر پی برد، به دختر خودش دستور داد تا او هم به خانه الازنگی برود تا الازنگی او را زیبا گرداند. از آنجایی که دختر به سؤال های الازنگی درست جواب نداد، الازنگی او را به یک دختر زشت تبدیل کرد. روزی پسر پادشاه دختر زیبا را می بیند، عاشق او می شود و مادر و خواهرش را به خواستگاری او می فرستد. نامادری می خواست که به جای دختر زیبا، دختر زشت خود را به پسر پادشاه دهد، به این قضیه پی می برند و سرانجام دختر زیبا با پسر پادشاه ازدواج و زندگی خوشی را آغاز می کند.

شخصیت اصلی قصه دختری است که نامادریش رفتار نادرستی با او دارد و مجبور است که به کارهای سختی مانند نخ ریسی و گاوچرانی بپردازد؛ اما با تحمل این سختی ها سرانجام خوشبخت می شود و با پسر پادشاه ازدواج می کند.

شخصیت منفی قصه، نامادری اوست که نسبت به این دختر بسیار حسودی می کند و او را به کارهای سخت و می دارد. دختر اصلی این نامادری، شخصیتی فرعی است که نقش چندانی در قصه ندارد. تنها در آنجای قصه حضور دارد که نزد الازنگی می رود و الازنگی او را به یک دختر زشت تبدیل می کند.

از دیگر شخصیت های زن قصه مادر و خواهر پسر پادشاه هستند که برای خواستگاری دختر ماه پیشانی یعنی شخصیت اصلی قصه به خواستگاری می روند.

همسر، نامادری، مادر، دختر و خواهر نقش های زن قصه هستند. زنان قصه از دو طبقه فرادست و فرودست جامعه اند. تعداد شخصیت های مرد قصه دو نفر و شخصیت های زن قصه پنج نفر می باشند. مردان نقش چندانی در قصه ندارند. فعالیت اقتصادی زن گاو چرانی و نخ ریسی است و فعالیت سیاسی ندارند.

بدجنس و ظالم، ناز پروده، مغرور و زشت صفت های منفی زنان است: «صبح زود دختر ناز پرورده و مغرور زن بابا با چرخ و چله با گاب و گوساله برداشت و به طرف صحرا به راه افتاد» (همان، ص ۸۷). صفت مثبت زنان زیبایی است: «در یک روستای دور دختری زیبا بود که با

زن باباش زندگی می کرد. زن بابای دختر قصه به این دختر زیبا خیلی ظلم می کرد» (همان، ص ۸۶).

در این قصه شنونده نیز با رسم نحوه خواستگاری کردن نیز آشنا می شود، زنان ابتدا برای دیدن دختر به خانه پدرش می روند و پس از دیدن و پسندیدنش، دختر را برای پسرشان خواستگاری می کنند.

### خواست خدا

اعتقاد به سرنوشت تم اصلی قصه است. پیرمرد جارو فروشی سه دختر داشت که این دختران برای فروش جارو به نزدیک قصر شاه رفته بودند. هر کدام از دختران آرزویی کردند: دختر بزرگ آرزویش ازدواج با پادشاه و دختر متوسط آرزویش ازدواج با وزیر بود؛ اما دختر کوچک آرزو کرد که شاه و وزیر بنده و کنیز او شوند. پادشاه که از آن نزدیکی می گذشت و آرزوهای آنها را شنید. با ازدواج خود و وزیر با دختر بزرگ و متوسط آرزوهای آنها را برآورده کرد؛ اما به پدر دختر دستور داد که باید دختر کوچکش را بکشد. پدر دختر نیز دختر را فراری داد و به جای آن خون کبوتر را به پادشاه نشان داد. دختر کوچک پس از پشت سر گذاشتن ماجراهایی سرانجام پادشاه می شود و این پادشاه و وزیر کنیزی او را می کنند.

در این قصه سه دختر حضور دارند. دختر بزرگ و متوسط تنها آرزوهایشان را بیان می کنند و بعد از برآورده شدن آرزوهایشان از صحنه قصه محو می شوند؛ اما دختر کوچک شخصیت اصلی قصه است و بررسی وضعیت زندگی او در این قصه گوشه ای از آرزوهای سیاسی زن را نشان می دهد. در فرهنگ مردسالار بختیاری زن با تکیه بر فعالیت های خود نمی تواند که به پست های مهم سیاسی برسد؛ به همین دلیل زن قصه در آرزو و با اعتقاد به سرنوشت است که آرزو می کند ای کاش به مقامی برسد که شاه و وزیر مملکتش بنده او بشوند. «ای کاش خدا آنقدر ثروت به من بدهد که شاه و وزیرش برای من کنیزی بکنند» (همان، ص ۱۶۴). این دختر بعد از فرار به صورت اتفاقی کوزه ای از طلا می بیند و ثروتمند می شود. زمینی برای خود می خرد و قصری در آن برای خود می سازد. شکوه و آوازه ای او به گوش آن پادشاه و وزیر می رسد.

روزی آنها تصمیم می‌گیرند که برای دیدن این پادشاه به نزد او بروند. زمانی که پادشاه و وزیر به قصر آن دختر وارد شدند، او قصد داشت که به حمام برود. به محض دیدن شاه و وزیر آنها را شناخت و برای برآوردن آرزوی خود به آنها دستور داد که اسباب حمام او را تا حمام برایش بیاورند. شاه و وزیر نیز چنین کردند و در پایان دختر به شاه و وزیر گفت که من همان دختری هستم که شما قصد هلاک کردن مرا داشتید و دیدید که اگر خدا بخواهد شما کنیز من می‌شوید. «اگر خدا بخواهد هر کسی را عزت و شکوه بدهد، کسی نمی‌تواند جلوی او را بگیرد و خواست خدا بود که من شاه این کشور بشوم و جاه و جلالی بهتر از تو بدست آورم» (همان، ص ۱۶۵). زنان در این قصه فعالیت اقتصادی انجام می‌دهد و با فروش جارو به پدرشان در تأمین معاش زندگی یاری می‌رسانند. «یک روز که در نزدیکی قصر شاه دخترها مشغول جارو فروشی بودند» (همان، ص ۱۶۴).

تعداد شخصیت‌های مرد قصه (۴) نفر با شخصیت‌های زن قصه (۴) برابر است. شخصیت اصلی قصه دختر کوچک مرد جارو فروش است. نقش منفی قصه را پادشاه و وزیر برعهده دارند. نقش زن دختر و همسر می‌باشد که از طبقه فرودست جامعه‌اند؛ اما با ازدواج با پادشاه و وزیر طبقه اجتماعی آنها تغییر می‌کند. هیچ‌کدام از زنان قصه نام خاص ندارند.

### بی بی نارنج

پیرزن حسودی بوده که با ماه به بحث می‌پردازد که من بهترم یا تو. ماه به او جواب می‌دهد که بی بی نارنج از من و تو زیباتر است. پیرزن تصمیم می‌گیرد که بی بی نارنج را نابود کند؛ اما هر کاری انجام می‌دهد به نتیجه نمی‌رسد و سرانجام بی بی نارنج با پسر پادشاه ازدواج می‌کند و پیرزن نیز از کارهای خود پشیمان می‌شود.

محور اصلی این قصه حسادت زن نسبت به زن است. شخصیت اصلی و منفی قصه پیر زنی است که نسبت به بی بی نارنج حسادت می ورزد و قصد کشتن او را دارد؛ اما بی بی نارنج با توجه به هوش و سرنوشتش از خطرات نجات می یابد.

در این قصه، دو شخصیت زن و دو شخصیت مرد حضور دارند. شخصیت اصلی و منفی آن پیر زن است. صفت های منفی زن حسودی و بد ذاتی است: «این پیر زن بسیار حسود و بد ذات بود» (همان، ص ۱۵۴). از شخصیت های قصه تنها دختر، بی بی نارنج نام خاص دارد که صفت های مثبت او درستکار و مهربان است. در این قصه زن فعالیت اقتصادی یا سیاسی ندارد؛ اما این نگرش وجود دارد که زن است که می تواند کارهای خانه را انجام دهد و زن را مسؤل کار خانه می دانند: «معلومه که می تواند کارهای خانه را انجام دهد» (همان، ص ۱۵۵).

## فصل دوم

### حضور زنان در عرصه فعالیت های سیاسی و اقتصادی

بر اساس قصه های مورد بررسی، می توان گفت حضور زنان در فعالیت های سیاسی و اقتصادی محدود است و همین مشارکت اندک آنها نیز تحت تأثیر فرهنگ مردسالار جامعه قرار گرفته و فعالیت های آنها، در این زمینه ها نادیده انگاشته شده است. البته این موضوع تنها اختصاص به فرهنگ بختیاری ندارد. گر چه امروز زنان نقش فعالی در عرصه های سیاسی و اقتصادی دارند؛ اما هنوز نسبت به وضع موجود معترض هستند. «در عصر کنونی که زنان خود را محدود به وظایف خانه و خانه داری نمی دانند، به نحوی در فعالیت های اجتماعی، سیاسی و فرهنگی شرکت می کنند؛ اما نگرش کلی وضع موجود زنان در سراسر دنیا، نشانی از خدماتی بودن حرفه آنها دارد. با این که هنوز تعداد زیادی از زنان به کار اجتماعی و علمی اشتغال دارند؛ اما بیشتر نقش های خدماتی دارند تا کار تولیدی خلاقه» (زواریان، ۱۳۷۰: ۷۸).

هر چند که در بسیاری از این قصه ها، زنان درباری بوده و نقش همسر، مادر و خواهر پادشاهان و حاکمان را داشته اند؛ اما فعالیت سیاسی خاصی انجام نمی دهند. این مردان هستند که در نقش هایی مانند پادشاه و وزیر ظاهر شده و زنان در فعالیت های سیاسی مشارکت فعالی نداشته اند.

در تعداد محدودی از قصه ها، زنان ضد نظام حاکم به فعالیت می پردازند، هر چند که آنها از مردان در این زمینه قوی تر بوده، بسیاری از کارها را انجام می دهند؛ با این حال نقش آنها نادیده گرفته شده است؛ برای مثال در قصه «دسته گل فهقهه»، که پادشاه از کچل، شخصیت اصلی قصه،



درخواست های غیر منطقی دارد، زنان در فعالیت سیاسی شرکت دارند و علیه پادشاه ظالم به فعالیت می پردازند، آنها خود مستقیماً در برابر پادشاه ظاهر نمی شوند؛ بلکه تنها با کمک به کچل، مرد قصه است که در نابودی پادشاه شرکت می کنند. این عدم شرکت مستقیم آنها در فعالیت های سیاسی نیز به دلیل اندیشه های مردسالار است که مسائل سیاسی را کاری مردانه می داند. «زنان را با سیاست بی ارتباط دانسته اند یا هرگاه از زنان ذکری به میان آمده است، برای رفتار سیاسی آنان در قیاس با مردان اصالت کم تری قائل شده اند» (آبوت، ۱۳۸۷: ۲۴۹). در این قصه، گر چه نقش و توانایی سه خواهر در براندازی پادشاه بیشتر از کچل بوده است و کچل نیز در صورت عدم همکاری آنها، هیچ کاری نمی توانست انجام دهد و پادشاه به راحتی می توانست او را نابود سازد؛ با این حال، این توانایی زنان نادیده گرفته شده و انجام این کار به نام کچل تمام شده است. این نادیده گرفتن نقش سیاسی زن به علت ناتوانی جسمی یا نادانی نبوده، چرا که این زنان قصه هستند که هر چه پادشاه می خواهد برای کچل فراهم می کنند و توانایی های خود را در قصه نشان می دهند. دلیل آن تنها همان اندیشه های مردسالارانه است که زن را موجود ضعیف تر می داند و سیاست را کاری مردانه می پندارد.

در قصه «دختر شاه پریان و ملک محمد» که قصه ی عاشقانه ای است و در آن، دختر پادشاه با پسر وزیر به دلیل مخالفت پادشاه با ازدواجشان، از قصر فرار می کنند، ملک محمد به این دلیل که پادشاه و وزیر-این شخصیت ها به غیر از پدر و مادر دختر و ملک محمد هستند- می خواهند که زنانش را از او بگیرند، در مقابل آنها می ایستد و در این راه زنانش نیز به یاری او می شتابند. شاه برای این که ملک محمد را نابود سازد، درخواست های نامعقولی از او می کند: «شاه ملک محمد را خواست و به او دستور داد که باید به آن دنیا بروی و تصویر پدرم را بیاوری» (لیموچی، ۱۳۸۵: ۱۲۳). ملک محمد وقتی این درخواست پادشاه را می شنود، می داند که انجام این کار ناشدنی است پس ناامید به خانه بازمی گردد: «ملک محمد می دانست که این کار ناممکن است و این دستور یعنی مرگ او. پس با ناراحتی به خانه رفت» (همان: ۱۲۴). زن قصه نه تنها ناامید نمی شود؛ بلکه با اعتماد به نفس بالا و تکیه بر توانایی های خود به ملک محمد این گونه امید می دهد: «دختر شاه پریان خطاب به ملک محمد گفت: نگران نباش، بلائی سر وزیر و شاه خواهم آورد که نتیجه اش را آن دنیا نزد پدرانشان ببینند و راه برگشتی به کاخ و زندگی با شکوهشان نداشته باشند» (همان: ۱۲۴). سرانجام زنان ملک محمد به او کمک می کنند تا پادشاه و وزیر را نابود سازد و ملک محمد خود به پادشاهی برسد.

در قصه «به دنبال روزگار»، مرد بدبخت نقش اول قصه است و زن حضور بسیار کم رنگی در آن دارد؛ اما همین حضور کم رنگ زن از جهت شناخت نقش سیاسی آنها در فرهنگ بختیاری می تواند مفید واقع شود. مرد بدبخت که برای پیدا کردن بخت و روزگار خود به سفر می پردازد، در بین راه به پادشاهی برمی خورد که همیشه در جنگ ها شکست می خورد. پادشاه، از مرد بدبخت می خواهد که در صورت دیدن روزگار، علت شکست هایش را از او بپرسد. مرد بدبخت نیز هنگامی که روزگار را می بیند، علت شکست پادشاه را از او می پرسد. روزگار جواب می دهد که او زنی است که لباس مردانه پوشیده است: «پیرمرد گفت: آن پادشاه دختر است ولی خودش را به شکل مردها در آورده، باید از لباس مردانه خارج شود» (همان: ۳۱). از این قصه می توان نتیجه گرفت که پادشاهی کردن کاری مردانه فرض شده است و زن نمی توانست پادشاه شود؛ به همین دلیل، او مجبور بوده خود را به شکل مردان در آورد تا بتواند به مقام پادشاهی برسد.

هنگامی که راز زن قصه فاش گردید، او اعلام کرد که از پادشاهی کناره گرفته و از مرد بدبخت می خواهد که با ازدواج با او، خود بر تخت پادشاهی بنشیند: «حالا که از راز من آگاه شدی بیا با من ازدواج کن و به جای من بر تخت پادشاهی بنشین» (همان: ۳۲).

در قصه «خواست خدا» سه دختر حضور دارند. هر کدام از سه دختر آرزوهایی دارند که آرزوی دختر کوچک از نظر فعالیت سیاسی زن دارای ارزش خاصی است. دختر بزرگ و متوسط آرزوی ازدواج با شاه و وزیر را دارند که با برآورده شدن خواسته هایشان از صحنه قصه محو می شوند؛ اما بررسی وضعیت زندگی دختر کوچک که شخصیت اصلی قصه است، گوشه ای از آرزوهای سیاسی زنان را نشان می دهد. در فرهنگ مردسالار بختیاری زن با تکیه بر فعالیت های خود نمی تواند به پست های مهم سیاسی و پادشاهی برسد؛ چرا که این مسائل، کاری مردانه محسوب می شده است؛ به این دلیل، زن قصه تنها در خیال و با اعتقاد به سرنوشت است که آرزو می کند ای کاش به مقامی برسد که شاه و وزیر مملکتش بنده او شوند. «ای کاش خدا آنقدر ثروت به من بدهد که شاه و وزیرش برای من کنیزی بکنند» (صفرپور، ۱۳۸۸: ۱۶۴). شاه با آگاه شدن از خواسته او، با امر به پدرش دستور کشتنش را صادر می کند؛ اما پدرش با فریب پادشاه، او را فراری می دهد. این دختر بعد از فرار به صورت اتفاقی کوزه ای از طلا می بیند و ثروتمند می شود. زمینی برای خود می خرد و قصری در آن می سازد. شکوه و آوازه ی او به گوش پادشاه و وزیر می رسد. روزی آنها تصمیم می گیرند که برای دیدن این پادشاه نزد او بروند. زمانی که پادشاه و وزیر به قصر آن دختر وارد شدند، او قصد داشت که به حمام برود، به محض دیدن شاه

و وزیر آنها را شناخت و برای برآورده کردن آرزوی خود به آنها دستور داد که اسباب حمام او را تا حمام برایش بیاورند. شاه و وزیر نیز چنین کردند و در پایان دختر به شاه و وزیر گفت که من همان دختری هستم که شما قصد هلاک کردن مرا داشتید و دیدید که با خواست خدا بنده من شدید. «اگر خدا بخواهد هر کسی را عزت و شکوه بدهد، کسی نمی تواند جلوی او را بگیرد و خواست خدا بود که من شاه این کشور بشوم و جاه و جلالی بهتر از تو بدست آورم» (همان: ۱۶۵).

بر اساس قصه های مورد بررسی، هنگامی زنان در فعالیت های اقتصادی مشارکت دارند که خانواده های خیلی فقیری دارند یا این که به دلیل نبودن مردی در خانه، خود مجبور هستند که به تأمین معاش خانواده شان پردازند؛ بنابراین می توان تصور کرد که در این قصه ها، فعالیت های اقتصادی کاری مردانه محسوب شده است و زنان تنها بر حسب ضرورت است که به فعالیت اقتصادی می پردازند و این مسأله نیز از یک بینش مرد سالارانه حکایت دارد. «مردان نان آور محسوب می آیند، در صورتی که زنان تیمار داران خانه اند. حال آن که هیچ دلیل موجهی برای این وضع وجود ندارد و کاملاً ممکن است که زن و مرد را به یک اندازه در تأمین معاش خانواده و انجام کارهای خانه و بچه داری مسؤل دانست» (آبوت، ۱۳۸۷: ۱۷۳). در قصه «بی بی نارنج» که پیر زنی با فریب دادن بی بی نارنج او را به خانه الازنگی می برد تا دیو ها او را بکشند، هنگامی که دیو او را می بیند او را از بین نمی برد و مسؤل کار های خانه اش می کند و بدین ترتیب این نگرش بیان می شود که کار زن مختص به کارهای خانه است: «معلومه که می تواند کارهای خانه را انجام دهد» (صفرپور، ۱۳۸۸: ۱۵۵).

در قصه «تنبل پازردآلو» که روایت پسری فلج است که با کمک دختر پادشاه به زندگی باز می گردد و تبدیل به یک تاجر موفق می شود، زن با توجه به طبقه اجتماعی اش کار و فعالیت اقتصادی انجام می دهد؛ برای مثال پیرزن فقیر برای تأمین اسباب زندگی اش به کلفتی می پردازد. «پیرزن برای گذران زندگی خود و پسرش در خانه های مردم کلفتی می کرد» (لیموجی، ۱۳۸۵: ۷۷). آن گونه که در این قصه نشان داده شده است، این باور وجود دارد که فعالیت های اقتصادی متعلق به مردان است و نقش زنان تنها تهییج مردان به کار است؛ چنان که در قصه بی بی اختر، تنبل پا زردآلو را به کار تشویق کرد و او توانست به یک تاجر مشهور تبدیل شود. در «قصه دده گرده به شولار» زنان نیازمند نیز در کنار مردان در تأمین وسایل معاش زندگی خود در بیرون از

محیط خانه به فعالیت می پردازند: « همه در حسرت خوردن یک نان جو می سوختند. مادران و پدران خود را به آب و آتش می زدند که شکم بچه های خود را سیر کنند» (همان: ۱۳۳). در فعالیت های اقتصادی زنان و مردان قصه ها نوعی تقسیم کار دیده می شود. زنان بیشتر به کارهای درون خانه می پردازند و مردان در بیرون خانه مشغول کار هستند. «اساس این تقسیم کار بر این اصل استوار است که کارهای خارج از محیط خانه به عهده مرد واگذار می شود و کارهایی نظیر پخت و پز، دوشیدن گوسفندان و نظافت خانه و از این قبیل به عهده زن قرار می گیرد» (قائم مقامی، ۱۳۵۷: ۱۸۸).

کلفتی، جاروفروشی، چوپانی و دوک ریزی نمونه هایی از کارهایی است که زنان برای تأمین هزینه های زندگی خود به آنها می پرداختند. موضوع دیگر مربوط به فعالیت های اقتصادی زنان در این قصه ها، این است که برخی از کارها مانند دوک ریزی، شیر دوشی، خالکوبی و کلفتی کردن کارهایی هستند که تنها زنان به آنها می پردازند و معمولاً زنان به کارهایی می پردازند که بین آن کارها و کارهای خانه نوعی تناسب وجود داشته باشد. قابل ذکر است که در جوامع مختلف ماهیت کار زنان با مردان متفاوت و نوعی تقسیم کار بر حسب جنس وجود دارد؛ یعنی کارهایی خاص زنان و کارهایی مربوط به مردان است (آبوت، ۱۳۸۷: ۱۷۲).

#### اندیشه های مردسالارانه در قصه های مورد بررسی

فرهنگ بختیاری تا میزان زیادی فرهنگی مردسالار است و زنان در آن مانند بسیاری از جوامع دیگر، مطیع و وابسته به مردان می باشند. در قصه های مورد بررسی، این فرهنگ مردسالار به طریق مختلف نشان داده شده است. با توجه به این که این قصه ها بیشتر جنبه تعلیمی دارند و برای کودکان نقل می شوند، بسیاری از این اندیشه های مردسالار بدین شیوه برای کودکان نهادینه می شود و برخی از این قصه ها نقش مهمی در تحکیم اندیشه های مردسالار در فرهنگ بختیاری دارند.

همان طور که بیان شد، در عرصه سیاست و اقتصاد تفکر مردسالارانه ای بر فرهنگ حاکم بر قصه ها وجود دارد، زنان از عرصه اقتصاد و سیاست دور نگه داشته شده اند و فعالیت های محدود آنها را نیز نادیده گرفته اند. خدمات زنان بختیاری «در زمینه های سیاسی محدود می گردد و مردسالاری در این زمینه حاکم می باشد و به زنان فرصت دخالت در این کوشش ها را نمی دهند و علت اساسی آن کم سواد بودن زنان و فقر اجتماعی و عدم نیاز این طبقه از ایل به با سواد شدن بوده و این شاخص را تنها متعلق به مردان ایل می دانسته اند» (خسروی، ۱۳۸۴: ۳۲۰-۳۱۹).

همچنین زنان خیلی کم از وضعیت اقتصادی که در آن به سر می‌برند، شکایت می‌کنند. «شاغلان زن در ایل بختیاری دارای استقلال اقتصادی نیستند و درآمدهای آنان نصیب خانواده می‌شود» (احمدیان، ۱۳۸۷: ۲۷۴). در زمینه‌های اجتماعی و فرهنگی نیز وضع به همین منوال است. از جمله دلایل این امر، حاکمیت این تفکر سنتی است که زنان عموماً باید به انواع معینی از کار؛ یعنی کار بدون مزد، نگهداری از اعضای خانواده و خانه‌داری بپردازند که این مسأله سبب شده است تا حضور زن در عرصه‌های گوناگون فعالیت‌های اجتماعی و اقتصادی محدود گردد (خسروی، ۱۳۸۲: ۲۴۶-۲۴۵). تا زمانی که زنان اندیشه‌های مردسالارانه را می‌پذیرند، نسبت به آنها نگرشی مثبت وجود دارد؛ اما در اکثر مواقع هنگامی که زنان به مخالفت با این اندیشه‌ها می‌پردازند، از خانه و جامعه رانده می‌شوند.

انتظاری که از زن در این قصه‌ها می‌رود این است که به کارهای خانه بپردازد و دخالتی در مسائل بیرون از خانه نداشته باشد. بافتن، دوختن و بچه به دنیا آوردن از جمله انتظاراتی است که از زنان می‌رود؛ برای مثال در قصه «گل‌اله زری و خواهر زال مورّه» این انتظارات انعکاس یافته است. سه دختر پادشاه با هم قرار می‌گذارند که چنان چه پسران پادشاه با آنها ازدواج نمایند، برای آنها قالی ببافند، لباس بدوزند و فرزندان زیبایی بزنند با توجه به این که پسران وزیر نیز با شنیدن این سخنان دختران پادشاه به خواستگاری آنها می‌روند، می‌توان نتیجه گرفت که از زن در جامعه همین نمونه کارها که محدود به درون خانه هستند، انتظار می‌رود. «پسران وزیر از آنجا می‌گذشتند و حرف‌های دختران شاه را شنیدند که دختر بزرگ تر می‌گفت: اگر پسر بزرگ وزیر مرا به زنی بخواهد، من یک قالی برایش می‌بافم و دختر دومی گفت: اگر پسر دوم وزیر مرا به زنی بخواهد، من یک دست لباس زیبا برایش می‌دوزم و دختر کوچک تر گفت: اگر پسر کوچک وزیر مرا به زنی بخواهد، من برایش یک پسر کاکل زری و یک دختر بور به دنیا می‌آورم» (طهماسبی، ۱۳۸۸: ۲۶۱).

در قصه «تنبل پا زردآلو» پادشاه که می‌توان او را نمادی از تمام مردانی دانست که اندیشه‌های زن ستیزانه دارند و مردان را برتر از زنان می‌دانند، این گونه اندیشه‌های مردسالارانه خود را نشان می‌دهد: «این مرد است که زن را می‌سازد، زندگی را می‌سازد، زن هیچ نقشی جز زاد و ولد و خدمت به شوهر ندارد، زن حق دخالت در امور زندگی را ندارد» (لیموچی، ۱۳۸۵: ۷۹). با توجه به متن قصه که نشان می‌دهد منظور از «امور زندگی» فعالیت‌های اقتصادی و اجتماعی بیرون از خانه است، پادشاه می‌خواهد که فعالیت‌های زنان را محدود در امور خانه کند و حیطه

عمومی را فقط مختص به مردان بدانند. در برخی از قصه‌ها، اندیشه‌های مردسالارانه از طریق اعمال شخصیت‌ها نشان داده شده است. «در قصه سنگ صبور» این مرد است که به زن شخصیت اجتماعی می‌بخشد و می‌تواند زن را به آسایش در زندگی برساند. چنان که دختر پس از ازدواج با پسر بود که طعم آسایش را چشید و زندگی خوشی را آغاز کرد. «جوان فهمید ناجی او این دختر بوده نه دختر کولی، دختر کولی را رها کرد. با دختر ازدواج کرد و زندگی خوشی را شروع کرد» (همان: ۱۹۰). در قصه «شاهزاده خانم زندانی و باغات رنگی»، نگرشی مردسالارانه ارائه شده است. تا زمانی که زن تحت فرمان مرد باشد به زن احترام گذاشته می‌شود؛ اما چنانچه زن اندیشه‌های مردسالار را نپذیرد، نوعی نگاه منفی نسبت به زن شکل می‌گیرد. در این قصه، پادشاه دخترش را بسیار دوست می‌داشت، به نحوی که اجازه نمی‌داد پا بر روی زمین بگذارد؛ اما به محض این که دخترش با خواسته او مخالفت کرد، او را در صندوقچه گذاشت و به آب انداخت. «شاه به محافظین خود دستور داد: دختر گستاخ را دور کنید، این دیگر شاهزاده نیست. یک لحظه آن همه عشق و علاقه شاه تبدیل به نفرت شد و به نابودی او راضی گشت» (همان: ۲۰۵-۲۰۴).

در قصه «بابا خارکش» زنی به تصویر کشیده شده است که بر اساس دستورات شوهرش عمل نمی‌کند و مشکلات فراوانی را برای خود و خانواده اش ایجاد می‌کند و بدین گونه راوی به صورت غیر صریح بیان می‌کند که زن باید همیشه مطیع شوهر خود باشد و هر آنچه که شوهر از او درخواست، انجام دهد.

قصه «قلعه هفت در» در پی مستحکم کردن اندیشه‌های مردسالارانه است. آن گونه که راوی نشان می‌دهد، زنان هر چند که توانا و زرنگ و از نظر تعداد بسیار زیاد باشند، باز هم نمی‌توانند در برابر خطرات از خود محافظت کنند، آنها نیاز به یک مرد دارند تا در مقابل خطرات از آنها مراقبت نماید. در این قصه، با وجود این که خواهران هفت نفر بودند، نتوانستند در برابر دیو بایستند و مرد جوان بود که توانست دیو را بکشد و با ازدواج با خواهر کوچک آنان، زندگی خوبی را برای آنها بنا نهد. «جوان هم از دیودور شد و شیشه را محکم به زمین کوبید و شکست. در همین لحظه دیو نعره‌ی بلندی کشید و دود شد و به هوا رفت. بعد همگی خوشحال و خندان به خانه رفتند و در جشن مفصلی که به راه انداختند، نمکی را به عقد آن جوان در آوردند. آن دو سال‌های سال را به خوبی و خوشی کنار هم زندگی کردند و شرّ دیو هم برای همیشه کم شد» (آسمند، ۱۳۷۷: ۱۱۰-۱۰۹). در این قصه، زن موجودی ضعیف نشان داده شده است. تنها

پس از ازدواج با مرد است که خطر، دیگر تهدیدش نمی کند. او، خوشی های زندگی را تنها زمانی حس می کند که ازدواج کرده باشد و مردی را در کنار خود ببیند.

### مبارزه با اندیشه های مردسالارانه و تبعیض ها بوسیله زنان

در هر کجا که زنا تحت انقیاد بوده اند که تقریباً در همه جا چنین بوده است، زنانی نیز بوده اند که این موقعیت را تشخیص داده و به صورتی آن را مورد اعتراض قرار داده اند (ریتزر، ۱۳۸۳: ۴۶۴-۴۶۳). در این قصه ها، زنان در برابر اندیشه های مردسالار در زمینه های اقتصادی و سیاسی سکوت کرده اند و اعتراضی ندارند؛ اما اندیشه های مردسالارانه را در زمینه های اجتماعی و فرهنگی نپذیرفته اند و در موارد بسیاری، در مبارزه با اندیشه های مردان، کوشیده اند تا اندیشه های خود را اثبات نمایند و از حق خود دفاع کنند.

در قصه «نبل پا زردآلو»، دو نوع نگرش نسبت به زنان وجود دارد: یکی نگرش پادشاه است که معتقد است که زن فقط باید به زاد و ولد و خدمت به شوهر پردازد و بر آن است که زن حق دخالت در امور زندگی را ندارد؛ چرا که زن ضعیف تر از آن است که بتواند به مسائل دیگر پردازد. صدای دیگر قصه، نگرش دختر پادشاه است. او بر این باور است که نقش زن بیش از آن چیزی است که پادشاه به آن اعتقاد دارد. با توجه به نظریه فمینیست ها از جمله لیبرال ها، زنان» برای شکوفایی و تحقق استعداد هایشان نیاز به آزادی عمل دارند؛ اما ساختار اجتماعی قدرت به آنها اجازه نمی دهد که مانند مردان آزادانه این نیاز طبیعی را برآورده ساخته و درصدد تحقق استعداد هایشان برآیند» (همان: ۵۱۹). بنابراین دختر پادشاه، برای رهایی از این نظام مردسالار و اثبات عقیده خود از خانه فرار می کند و بعد از آن، در پی اثبات توانایی های خود است. از نظر او «یک زن می تواند یک درویش را به مقام پادشاهی برساند، یک زن می تواند به مرد انگیزه کارهای بزرگ را بدهد. یک زن می تواند با ارائه عشق و علاقه مرد را بجایی برساند که کندن سخت ترین کوه برایش سهل باشد (لیموچی، ۱۳۸۵: ۷۹). این قصه در حقیقت کشمکش بین این دو اندیشه است که در پایان قصه، این اندیشه بی بی اختر است که پیروز می شود، پادشاه شکست خورده و به قابلیت ها و توانایی های زن اقرار می کند و می پذیرد که اندیشه های او نسبت به زنان نادرست بوده است. «شاه متعجب شد، پشتکار و جدیت بی بی اختر را در به کرسی نشاندن عقاید و اعتقاداتش تحسین کرد. در عقاید خود تجدید نظر نمود و اعتراف کرد که تاکنون اشتباه میکرد» (همان: ۹۴).

یکی از مسائلی که زن در این قصه‌ها با آن مواجه بوده و در فرهنگ گذشته ایران به تصویر کشیده شده است، توصیف زنان به عنوان موجودات ضعیف و بی عقل اند. «زن ناقص العقل است» (صادقی، ۱۳۸۴: ۷۴ به نقل از تقدسی، ۱۳۵۵: ۲۴). در قصه «تمتی» به مبارزه با این اندیشه پرداخته شده است. در این قصه، سرگذشت دخترانی روایت شده است که برای جمع آوری نی از خانه هایشان دور می شوند؛ اما به سبب بازی گوشی و رقص به موقع باز نمی گردند. دختران هنگام بازگشت به محلی که خانه هایشان در آنجا منزل کرده بودند، متوجه می شوند که خانواده هایشان کوچ کرده و آنها جا مانده اند. دختران به جستجوی غذا می پردازند و گرده و روغن های محلی که خانواده هایشان برایشان به جا گذاشته بودند، پیدا می کنند؛ اما برای تمی به علت نداشتن مادر، غذایی نگذاشته بودند و دختران دیگر مقداری از غذاهای خود را به او می دهند. در این هنگام دیو ها قصد آسیب رساندن به آنها را دارند که با هوشیاری تمی از دست این دیوها فرار می کنند؛ اما در بین راه دوباره به دیو دیگری برخورد می کنند و پس از مدتی با زیرکی تمی از دست این دیو نیز می گریزند و به نزد خانواده هایشان باز می گردند. در قصه مذکور، راوی در پی این است که نشان دهد، زن زیرک، باهوش است و قادر در مقابل مشکلات، از خود دفاع کند. تمی در این افسانه، نمادی از چنین زنانی است. او با هوشیاری و زیرکی توانست خود و دختران دیگر را از دست دیوان نجات دهد و با پشت سر گذاشتن خطرات زیادی دوباره به نزد خانواده خود بازگردد.

در برخی از قصه‌ها زنان با اندیشه‌های مردان به مخالفت برخاسته اند، هر چند که این کار آنها، سبب طرد شدن آنها از خانواده هایشان شده است؛ برای مثال در قصه «شاهزاده خانم زندانی و باغات رنگی» پادشاه با وجود علاقه بسیار زیادش به دختر خود هنگامی که تصمیم گرفت که او را به عقد وزیر درآورد؛ شاهزاده خانم با نظر پدرش مخالفت ورزید و بیان کرد که قصد ازدواج با ملک محمد باغ دار را دارد و به همین سبب، او را از خانه بیرون کردند.

نکته مهم قصه «حمالی که رمال شد»، اعتراض به تبعیض های است که بین زنان طبقه فرودست جامعه و زنان درباری صورت می گیرد. در این قصه زن حامل به علت این برای زن رمال دربار که می توان او را نمادی از تمام زنان دربار دانست، احترام بیشتری قائل می شوند، اعتراض می کند. او از شوهر خود می خواهد که شغل حمالی را رها کند و رمال شود برای این که بتواند به دربار راه یابد تا او نیز به تواند انتقام خود را از زنان اهل دربار بگیرد. «من به اندازه زن زشت رمال شاه هم نشده ام. امروز توی حمام داشتم گیس هایم را حنا می گذاشتم که یک دفعه حمامی



با دو زن دیگر آمدند، همه ی زن ها را چه آن هایی که خودشان را شسته بودند و آنهایی که خود را نشسته بودند، از حمام بیرون کردند. دائم داد می زد، زود باشید خلوت کنید که زن رمال باشی شاه دارد می آید حمام» (ارشادی، ۱۳۸۸: ۸۳۸).

### ازدواج و دغدغه های زنان

یکی از پر بسامدترین موضوع های مطرح در قصه، ازدواج و مسائل مربوط به آن است که می توان گفت مهمترین دغدغه زنان قصه ها ست. ازدواج و جفت جویی هدف غایی در بسیاری از قصه ها می باشد (دلشوی، ۱۳۶۴: ۱۹). اهمیت این موضوع «از آنجایی که در جامعه ی مردسالار، دختران تنها از طریق ازدواج هویتی اجتماعی می یابند، این امر در زندگی آن ها نقش و اهمیتی بسیار پیدا کرده است. در جامعه ی سنتی، ازدواج مهمترین رویدادی است که در زندگی دختران به وقوع می پیوندد و تعیین کننده ی سرنوشت آنان است» (بشیری، ۱۳۹۰: ۵۹).

در قصه «علی میشه زا» نمونه ای از شیوه ازدواج مطرح شده است که زن در فرهنگ بختیاری آرزوی آن را دارد. در این قصه زن نه تنها خود زمان شوهر کردن را معین می کند؛ بلکه در انتخاب شوهر نیز کاملاً از آزادی عمل برخوردار است. چنان که دختر کوچک پادشاه این گونه در گفتگوی با پدرش به مناسب بودن وقت ازدواج خود و خواهرهایش اشاره می کند: «پدر بهتر نیست ما ازدواج کنیم، ما بزرگ شده ایم، وقت زناشویی ما رسیده است، بیش از این ماندن جایز نیست» (لیموچی، ۱۳۸۵: ۲۲۹). یکی از شیوه های ازدواج این است که اشخاص می توانند شخصا دست به انتخاب بزنند (محسنی، ۱۳۷۹: ۳۰۱). در این قصه، زنان نیز در انتخاب شوهر آزاد هستند و با هر کس که بخواهند ازدواج می کنند. چنان که پادشاه دستور می دهد که جوانان در کشور او جمع شوند و دختران او با هر کدام از جوانان که خواستند ازدواج نمایند. «دختران طبق سنت هر کدام سیبی در دست داشتند، در فرصت مناسب یکی پس از دیگری سیب ها را به جوانان پرتاب کردند، هر سیب به یک جوان اصابت می کرد و آن جوان برای ازدواج با دختری که سیب را به او پرتاب می کرد، انتخاب می شد» (لیموچی، ۱۳۸۵: ۲۳۱). قابل ذکر است که این شیوه ازدواج در قصه ها و داستان های عامیانه نیز نمود دارد؛ برای مثال «در سمک عیار نوعی آیین عشق بازی و ازدواج هست که با میوه ی ترنج انجام می شود. در برخی از داستان های ایرانی و غیر ایرانی این آیین بازتاب داشته؛ اما نادر و کم نمود بوده است. در بیشتر این نمونه ها دختران با انداختن و یا دادن ترنج یا ابزارهای مختلف به مردان ابراز عشق می کنند و این، خود نشانه هایی از نظام زن سالاری و استقلال عمل و آزادی دوشیزگان در عشق و ازدواج است» (جعفرپور، ۱۳۸۹: ۱۵۶-۶۵).

۱۵۵). در برخی از داستان های ایرانی استفاده از ترنج زر به عنوان یکی از آیین های ازدواج است. در روایت ازدواج آبتین و فرارنگ (فرانک) در منظومه کوش نامه رد و قبول ترنج نماد موافقت یا مخالفت دختر با خواستگار خویش است (آیدنلو، ۱۳۸۸: ۲۱۷). البته ازدواج همیشه بدین نحو صورت نگرفته است و زنان با مشکلاتی مواجه بوده اند.

در قصه «تنبل پا زردآلو»، مهمترین دغدغه زن، این است که فاصله طبقاتی را حذف و با هر مردی از هر طبقه که خود بخواهد، ازدواج کند. «بی بی اختر به محض شنیدن ماجرا جرقه های به مغزش رسید، با خود گفت: این جوان حق حیات دارد، باید او را درمان کنم، به او زندگی ببخشم، این کار از من ساخته است، خواستن توانستن است، او را به مقام برسانم و با او ازدواج کنم. حتما نباید یک شاهزاده، وزیر و یا فرمانروا شوهر من باشد» (لیموچی، ۱۳۸۵: ۷۸). بی بی اختر نه تنها این از دغدغه های ذهنی اوست؛ بلکه با ازدواج با تنبل پا زردآلو که فردی از طبقه فرودست جامعه و فقیر است، عملاً این فاصله طبقاتی را نادیده می گیرد.

در قصه «دختر شاه پریان و ملک محمد» مسائل مختلف ازدواج از جمله نحوه انتخاب همسر، چند همسری و ازدواج پادشاهان با زنان متعدد به تصویر کشیده شده است. زنان که شاهزاده نمادی از آنهاست، می خواهند که خود همسر آینده خود را برگزینند و بر اساس علاقه شخصی خود ازدواج نمایند. شاهزاده خانم هنگامی که می بیند پادشاه با ازدواج او مخالفت می کند و قصد دارد که او را به ازدواج شاهزاده دیگری درآورد، با ملک محمد فرار می کند و این گونه اعتراض خود را نسبت به تصمیم پدر نشان می دهد. «ملک محمد پسر وزیر، عاشق و واله دختر پادشاه شد. شاهزاده خانم هم به ملک محمد علاقه داشت. پادشاه دختر خود را به ملک محمد نمی داد و می خواست دخترش با شاهزاده ی سرزمین دیگری ازدواج کند و ملکه شود» (همان: ۱۲۱).

در طول تاریخ پادشاهان و صاحب منصبان در دربارهای خود تعداد زیادی از زنان را به زورتصاحب و جمع می کردند، هر چند که آن زنان خود شوهرانی داشته اند. در این قصه نیز این مسئله که از دل نگرانی زنان به خصوص زنان زیبا در زندگی بوده، به تصویر کشیده شده است. «وزیر نزد ملک محمد رفت، زن های زیبای او را که همانند پنجه ی آفتاب بودند دید، طمع زن های ملک محمد تمام وجودش را گرفت، خبر را به عرض شاه رساند، شاه را وسوسه کرد که ملک محمد را نابود سازد تا دو همسرش از آن شاه و خودش شود» (همان: ۱۲۳). اگر چه در زندگی واقعی زنان در برابر این موضوع کاری از دست شان ساخته نبوده است و شاید سکوت

کرده اند؛ اما از طریق قصه ها، این آرزوی ایستادگی در مقابل این تعرض ها را نشان داده اند. چنان که در این قصه، دختر شاه پریان با همکاری با ملک محمد در مقابل شاه و وزیر می ایستد و نمی گذارد که شاه و وزیر به خواسته شان برسند.

ازدواج دغدغه زن قصه «شاهزاده خانم زندانی و باغات رنگی» است. شاهزاده خانم، می خواهد که همسر آینده اش را خود با عشق انتخاب کند و از این که دیگران او را با اجبار به ازدواج وادارند، ناراحت است. معیارهای انتخاب همسر نیز یکی از مسائل مربوط به ازدواج است که در این قصه ها به آن پرداخته شده است. «در همسر گزینی (علاوه بر شیوه ی انجام آن) همواره در جامعه ها معیارها و ضوابطی نیز بر پایه ی ارزش های اجتماعی مورد توجه بوده است که در طول زمان تحولات زیادی داشته است» (محسنی، ۱۳۷۹: ۳۰۱). دارای جاه و مقام دنیوی بودن یکی از ملاک های است که مردان در انتخاب شوهر برای دختران خود در این قصه در نظر دارند. چنان که پادشاه می خواهد دختر خود را بر اساس همین معیار به ازدواج وزیرش در آورد. پیرزن نیز در راهنمایی پسرش برای انتخاب همسر آینده اش به برخی دیگر از ملاک های انتخاب همسر از جمله اصالت خانوادگی، ادب و مهربانی زن اشاره کرده است: «پسرم، دختری مناسب تر از این دختر نخواهی یافت، به نظرم اصیل و ریشه دار است، مهربان و با ادب است و بزرگی از سر و رویش می بارد» (لیموجی، ۱۳۸۵: ۲۰۵). قصه با این جمله تمام می شود: «عقد شاهزاده و ملک محمد انجام شد، و سال های سال به خوشی زندگی کردند» (همان: ۲۰۸). گرچه این از ویژگی های قصه هاست که پایان خوشی داشته باشند؛ اما این نوع پایان یافتن قصه می تواند بیانگر این موضوع نیز باشد که زندگی موفق و سرشار از شادی، زندگی است که زن خود شوهرش را انتخاب نماید و رابطه عاشقانه بین زن و شوهر وجود داشته باشد. آنگونه که ازدواج ملک محمد و شاهزاده خانم بر اساس توافق دو طرف و عشق دو سویه انجام گرفت و سال های سال با خوشی نیز ادامه داشت. «تأثیر نابرابر زناشویی روی دو جنس، زمانی متوقف خواهد شد که زن و شوهر از قید و بندهای نهادی رایج رهایی یابند و آن نوع ازدواجی را در پیش گیرند که با نیازها و شخصیت هایشان بهترین همخوانی را داشته باشد» (ریتزر، ۱۳۸۳: ۴۷۶). در این قصه نیز مانند قصه «دختر شاه پریان و ملک محمد» با ازدواج زنان با مردانی غیر از طبقه اجتماعی خودشان مخالفت شده و توسط زنان قصه این اندیشه پذیرفته نشده است. شاهزاده خانم با وزیر که از طبقه خود اوست، ازدواج نمی کند؛ اما بر خلاف میل پدر، مایل است که به ازدواج ملک محمد که یک باغ دار است، در بیاید.

در قصه «ددر گاپون و پادشاه» ملاک های که باید مردان در ازدواج در نظر بگیرند، مطرح شده است. مضمون قصه این است که انسان باید با زنی یا مردی که با طبقه اجتماعی اش تناسب دارد، ازدواج کند. اصالت داشتن نیز یکی از ملاک هایی است که باید در ازدواج در نظر گرفته شود. وزیر پادشاه این گونه به این ملاک ها اشاره می کند: «سرور من، این دختر زیبا که شما شیفته اش شده اید، شأن همسری مقام شاه را ندارد. زیرا معلوم شد که ایشان از یک خانواده ی فقیر و پدرش یک گاوپون است» (لیموچی، ۱۳۸۵: ۱۲۸). پادشاه که دارای شخصیت پویایی است در پایان قصه از اندیشه خود بر می گردد و به بی اصالتی دختر گاوپون پی می برد و می فهمد که زیبایی ظاهر نباید ملاک ازدواج قرار گیرد: «روایهای زیبای زندگی با این زن زیبا برایش هیچ و پوچ شد، فهمید همسرش، ددر گاپون، دورگرد و بی اصالت است» (همان: ۱۳۱). گر چه دختر گاپون هیچ گونه اظهار صریحی در باره ازدواج با پادشاه بیان نمی کند؛ اما از کردار او مشخص است که او نیز چنین ازدواجی را دوست ندارد. چنان که در مدتی که با پادشاه بود، غذا نمی خورد؛ اما هنگامی که فهمید پادشاه او را طلاق داده است، این گونه شادی خود را نشان می دهد: «دختر گاوپون با لباس های مندرس و کیسه روی شان اش مثل مرغ سبک بال از کاخ خارج شد، گویی رو به بهشت می رفت و در حال پریدن بال و پائین از کاخ دور و دروتر شد» (همان: ۱۳۱). در قصه «گل گیس» مشکل زن ازدواج با افرادی است که خود دوست دارد؛ چنان که گل گیس که دختر کدخدا است، عاشق چوپان است و به تمام خواستگاران خود جواب منفی می دهد. مانعی که سبب شده تا گل گیس نتواند به مرد مورد نظر خود برسد، تفاوت طبقه اجتماعی بین او و چوپان است. این ملاک در طعنه زدن های اهالی به چوپان دیده می شود: «بین چه روزگاری شده که طرف خودش را نمی بیند، همه چیزها وارونه شده، لقمه بزرگ تر از دهنش می گیرد، اگر خودش را نمی دید، ادعای پادشاهی می کرد، مگر ازدواج گل گیس و چوپان یک لا قبا، ممکنه؟ آخر زمان شده، گل گیس دختر کدخداست، مال داره، زیباست، یکی دردانه خانواده است. تمام جوان های مال خواهانش هستند» (همان: ۲۶۸). در پایان قصه، کدخدا دچار تحول روحی می شود و معیار های ازدواج را در چیزهای دیگر می بیند: «از این لحظه تو را به دامادی خود می پذیرم. زیرا لیاقت گل گیس را داری، دخترم شوهری می خواهد که شجاع، مهربان، صادق و با هوش باشد و تو دارای تمام این محسنات هستی» (همان: ۲۷۲). با این تغییر نگرش، موانع از سر راه ازدواج گل گیس و چوپان برداشته می شود و آنها با هم ازدواج می کنند. پیام

قصه این است که نگرش‌ها درباره ازدواج باید تغییر بیابد و اصول اخلاقی ملاک ازدواج قرار بگیرند و معیار ثروت و طبقه اجتماعی نادیده گرفته شود.

در برخی از قصه‌ها، زنان فرودست با طبقه فرادست جامعه ازدواج می‌کنند که علت آن بهتر شدن وضعیت اقتصادی و طبقه اجتماعی زنان است؛ اما زمانی که زنان از طبقه فرادست قصد ازدواج با مردانی پایین‌تر از خود را دارند، شاید بتوان گفت به این دلیل است که می‌خواهند نشان دهند در ازدواج توجه به معیارهای اخلاقی و انسانی مهم است که می‌تواند انسان را به خوشبختی برساند و فاصله طبقاتی نمی‌تواند که چندان در این امر مؤثر باشد.

در قصه «آقا خاکی» به یکی از ملاک‌های ازدواج؛ یعنی رعایت تناسب سنی در ازدواج اشاره شده است: «هفت برادر به نسبت سن یک دختر را برای همسری انتخاب و بر ترک اسب سوار کردند. هفتمین دختر که ته تغاری بود، نصیب آقا خاکی شد» (همان: ۱۷).

اگر زن طبقه پایین جامعه همواره آرزوی ازدواج با مردان طبقه فرادست را داشته‌اند. ازدواج با زنان طبقه مرفه جامعه نیز آرزوی مردان بوده است و آن را برای خود شانس و خوش اقبالی تلقی می‌کرده‌اند. نکته قابل ذکر درباره زن قصه «اقبال خو رسیده» این است که نگاهی مثبت نسبت به زنان ثروتمند و بزرگ زادگان وجود دارد و ازدواج با آنها شانس نیک برای مردان تلقی شده است: «شانس تو همان دختر زیبای متمول و بزرگ زاده بود که پیشنهاد ازدواجش را رد کردی» (همان: ۲۶).

در گذشته به دلیل عوامل اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی مختلف مردان با چند زن ازدواج می‌کرده‌اند و این چند همسری همواره از دغدغه‌های زنان بوده است؛ البته چنان که خود زن به مرد اجازه ازدواج مجدد را می‌داد، دیگر زن در این باره دغدغه نداشت؛ چنان که در قصه «شاه پریان و ملک محمد» ملک محمد بنابر درخواست شاهزاده خانم با دختر شاه پریان ازدواج می‌کند و زندگی خوشی هم دارند.

یکی از نتایج داشتن چند زن از هم پاشیدن کیان خانواده است. در قصه «علی میش‌زا» مرد ثروتمند، علی رغم داشتن همه اسباب آسایش به علت ناسازگاری زنانش با هم آرزوی مرگ می‌کند: «دائماً بین زنهایم بر سر ارث و میراث نزاع بود. هنوز نمرده زن بزرگ می‌گفت: چون من همسر اول تو هستم پس من وارث توام، زن دوم می‌گفت: من همسر تو هستم من هم حقی دارم؛ اما زن بزرگ زورگویی می‌کرد» (همان: ۲۱۸).

کودک آزاری بخصوص کودکان دختر یکی دیگر از مشکلات داشتن چند زنی است. در قصه «سیب سرخ» همان گونه که زن حضوری پررنگ دارد، راوی کوشیده است که خشونت نامادری را نسبت به کودکان نشان دهد. خشونت نسبت به زن در این قصه و بسیاری از قصه های دیگر از نوع خشونت خانوادگی است: «خشونتی که در محیط خصوصی به وقوع می پیوندد و عموماً میان افرادی رخ میدهد که به سبب صمیمیت یا قانون به یکدیگر پیوند خورده اند» (کار، ۱۳۷۹: ۳۴). در این قصه دختر با فریب زن خالکوب، مادر خود را می کشد و زن خالکوب نیز بعد از ازدواج با پدر دختر پس از مدتی به آزار و اذیت او می پردازد: «این بار نامادری حسابی او را کتک زد» (آسمند، ۱۳۷۷: ۱۹).

در قصه «جیکم جیکم سرگشته که کمر نگشته» این مسأله نشان داده شده است. عامل این کودک آزاری در این قصه نامادری است که از شوهر خود می خواهد که فرزندان خود را از بین ببرد: «زن از غرولند کردن یک لحظه غافل نبود و عقده هایش را به این بهانه سر بچه های همسرش خالی می کرد. دائماً زیر گوش مرد می خواند که بچه ها را نابود کند» (همان: ۹۷). شوهر نیز بنا بر اصرار زن خود به چنین کاری دست می زند. در قصه «آهوبچه» نیز این موضوع تکرار شده است و کودکان به خصوص دختر از طریق نامادری اش کتک می خورد: «زن بابای آنها خیلی بدجنس بود و هر روز آنها را کتک می زد» (همان: ۶۴).

نکته قابل ذکر این است که در همه قصه ها نیز زنانی که به کودک آزاری می پردازند، شخصیت های منفی قصه هستند و بدین گونه نشان داده می شود که این نوع رفتار مورد پسند جامعه نیست. همچنین به نظر می رسد، زنان که خود اکثراً سازندگان قصه هستند، با نشان دادن نتایج چند همسری مردان را از این کار باز بدارند.

### صفت های زنان

یکی از مباحثی که در بررسی مسائل زنان به آن پرداخته شده، صفت های زنان و کلیشه های مربوط به آن است. معمولاً در مقایسه صفات مردان نسبت به زنان این نظر وجود دارد که «به طور معمول صفات متناسب به مردان، که زنان از آنان بی بهره هستند، شامل مواردی است که در جوامع امروزی صفات مثبت تلقی می گردند؛ مانند شجاعت، خطرپذیری و ماجراجویی؛ در صورتی که صفات کلیشه ای زنان اگر بار منفی همراه نداشته باشند، چندان هم مثبت در نظر گرفته نمی شوند؛ مانند احساساتی بودن، محافظه کار بودن و داشتن رفتارهای عاطفی» (جزنی، ۱۳۸۰: ۴۵). در مطالعاتی که درباره صفت های زنان در بیش از ۳۰ کشور جهان انجام

گرفت، نتایج نشان می دهد که صفت های همچون عاطفی، آرام، رویایی، پیچیده، هیجانی، ترسو، وابسته، عصبی، خجالتی، بی ثبات، نگران، کنجکاو، پرحرف، خرافی، مغشوش، حساس، خوش آیند، محتاط و خجالتی بیشتر صفت های زنانه اند (خمسه، ۱۳۸۳: ۱۲۲).

در بررسی های که درباره صفات زنان در جامعه ی ایران صورت گرفته، صفات متناسب به زنان دارای این ویژگی ها است: صفات زنان به طور معمول وابسته به کنش های اجتماعی با دیگران است و زنان در کنش های اجتماعی، نقش فرد وابسته و با ملاحظه نسبت به دیگری را دارا هستند؛ مانند صفات دلسوز، شکيبا، مهربان، خوش برخورد؛ صفات مستقلى که به زنان نسبت داده شده، دربرگیرنده ی ویژگی های ظاهری فرد است؛ مانند شاد، ظریف و زیبا؛ صفات منسوب به زنان به صورت معمول در محیط های اولیه مانند خانواده ارزش زیادی دارند و در محیط های کاری به عنوان شاخص کارایی مطرح نمی شوند؛ صفات زنان انطباق با خواست و تمایل دیگری را در خود نهفته دارد و متابعت از دیگری و انفعالی بودن زن را در کنش متقابل نشان می دهد (همان: ۴۹-۴۸).

مارزلف نیز در باره صفات و نقش زنان در قصه های ایرانی می نویسد که زن به عنوان شخصیت اصلی و در نقش فعال صفاتی از قبیل حلیه گری، هفت خطی، توطئه چینی، تهمت زدن و خباث حضور علنی دارد؛ اما گاه به ندرت هم در نقش فعال به صورت مثبت و با صفات مطلوب دیده می شود که اغلب به عنوان شخصیت فرعی مشاور و راهنماست (مارزلف، ۱۳۷۶: ۴۵).

اهمیت بررسی صفت های منسوب به زنان، از آن جهت اهمیت دارد که نگرش های خاص یک فرهنگ را نسبت به زنان نشان می دهد و همچنین انتظاراتی که از زنان در فرهنگ ها می رود، از طریق صفت ها مشخص می گردد.

بارزترین صفت های به کار رفته برای زنان در قصه های مورد بررسی، درجدول شماره یک بیان شده است. ۷۲٪ از این صفت ها، مختص به صفت های اخلاقی و روحی زنان و تنها ۲۸٪ اختصاص به خصوصیات فیزیکی آنها داشت که این مسأله نشان می دهد در فرهنگ بختیاری بیشتر به خصوصیات روحی و اخلاقی زنان توجه می شود تا ظاهر فیزیکی آنها.

از جهت خصوصیات ظاهری زنان ۸۲٪ اختصاص به صفت هایی دارد که زیبایی زنان را نشان می دهد. از جمله این صفت ها: زیبا، خوش اندام، سپیدرو، مویلا و خوش اندام است. در قصه «اقبال خو رسیده» بدین گونه به این صفت زنان اشاره شده است: «ناگهان چشمش به دختر زیبای سپید رویی با قامتی بلند و موهائی برنگ طلا افتاد که با ندیمه هایش در باغ زیبای قصر

قدم می زد» (لیموچی، ۱۳۸۵: ۲۴). ۹٪ از صفت های فیزیکی زن مختص به صفت های لاغر یا چاق بودن و خشن داشت. در توصیف زن فقیر در قصه «دده گرده به شولار» از صفت خشن و پینه بسته استفاده شده است. «دست هایش خشن و اره گون شده بود» (همان: ۱۳۳). زشتی و بدترکیبی زن نیز (۹٪) از دیگر صفت های فیزیکی زن که در این قصه ها به آن اشاره شده بود. بنابراین می توان گفت که از جهت زیبایی شناسی، یک زن در فرهنگ بختیاری، زنی است بلند قامت، سپیدرو، خوش ترکیب و موطلا.

از ۸۲٪ صفت های اخلاقی و روحی زنان، ۳۲٪ اختصاص به صفت های منفی همچون حسود، نیرنگ باز، شیطان صفت، خبیث، بخیل، بدجنس، دروغگو و بدذات دارد. ۲۳٪ مختص به صفت هایی مانند توانا، زرنگ، تیزهوش، جسور و نترس و ۳٪ از این صفت ها، به ساده لوحی و حماقت زن مربوط بوده که این مسأله بیانگر این است که به توانایی و قابلیت های زنان در فرهنگ بختیاری بیشتر توجه شده است و زنان به عنوان موجودات ناقص العقل شناخته نمی شوند. ۱۷٪ نیز مربوط به صفت هایی همچون مهربان، فداکار، صبور، مظلوم و کم توقع است و بقیه صفت ها بدین ترتیب اند: پاکدامن، با ایمان و راستگو (۷٪)؛ کودک آزار، ناسازگار و بداخلاق (۹٪)؛ نجیب و ریشه دار (۳٪)؛ فقیر و ثروتمند (۳٪)؛ شاد و سرحال (۲٪).

جدول ۱: بارزترین صفت های زنان در ۳۰ داستان مورد بررسی

نام داستان	صفت های بارز زنان
تنبل پا زردآلو	زیبا، خوش اندام، جسور، توانایی، مهربان، فداکار
سنگ صبور	زیبا، جوان و صبور
دده گرده به شولار	فقیر، دست های خشن، بخیل، شاد و سرحال
دختر شاه پریان و ملک محمد	زیبا، توانا، دانا، جسور و نترس
شاهزاده خانم زندانی و باغات رنگی	زیبا، با ادب، گستاخ، احمق، مهربان و اصیل
تمتی	توانا، هوشیار، زیرک، زیبا و بدجنس
ددر گاپون و پادشاه	زیبا
جیکم جیکم سرگشته که و کمر نگشته	مهربان، زحمتکش، شیطان و خبیث
گل گیس	زیبا، نجیب، زرنگ و عاقل



ازدها و زن ظالم	ناسازگار و بد اخلاق
آقا خاکی	-
اقبال خورسیده	فقیر، زیبا، سپید رو و موطلائی
بابا خارکش	زیبا، حيله گر، نیرنگ باز و ساده لوح
علی میش زا	مهربان، کم توقع، انسان، ناسازگار، کودک آزار و حسود
دسته گل قهقهه	نحیف و زیبا
دختر موطلائی	زیبا و موطلا، راستگو، جادوگر و بدجنس
آهو بچه	دروغ گو، خیانت کار، کودک آزار و زشتی
دخترک چوپان	زرنگ و تیز هوش
سیب سرخ	بدجنس، نادرست، زشت و زیبا
دو خواهر	بدجنس، فقیر و غنی
قلعه هفت در	توانا و زرنگ
به دنبال روزگار	-
حمالی که رمال شد	زشت، زیبا و معترض
قصه نی	پاکدامن، دروغ گو، خیانت کار و ناپاک دامن
حسینا	بایمان، پاکدامن، زیبا و نازنین
گلاله زری و خواهر زال موره	حسود، نیرنگ باز و مظلوم
سبز قبا	بدجنس، بد ذات و دانا
زن بابا	بدجنس و ظالم، نازپرورده، مغرور، زشت و زیبا
بی بی نارنج	بد ذات و حسود، زیبا، درستکار و مهربان
خواست خدا	-

برخلاف نظر مارزلف که بیان کرده است زنان قصه های ایرانی خیلی کم دارای صفات مطلوب هستند، در این قصه ها، زنان بیشتر دارای صفات مطلوبانند. از صفت های به کار رفته برای زنان ۶۷٪ صفت های مثبت بوده و ۳۳٪ صفت های منفی است. برخی از این صفت های منفی به کار رفته برای زن، به نگرش مردسالار فرهنگ حاکم بر قصه ها مربوط می شود؛ برای مثال صفت جسور و گستاخ که صفت منفی برای زنان است، برای این منظور به کار رفته که زن قصه

در مقابل اندیشه مردسالار ایستاده و به نگرش آنها اعتراض داشته است. نمونه آن رابطه پادشاه با دخترش در قصه «شاهزاده خنم زندانی و باغات رنگی» است. هنگامی که دختر در مقابل خواسته پدرش مبنی بر ازدواج با وزیر به مخالفت می پردازد، این گونه او را توصیف می کند: «دور شو، دور شو، از جلوی چشمانم دور شو، دختر گستاخ و احمق» (همان، ص ۲۰۴). صفت های منفی دیگر زن حسادت، خیانت، کودک آزاری، جادوگری و بدجنسی هستند که مخصوص به خواهر، نامادری و پیرزنان می باشد و اغلب زنان قصه، زنانی با ویژگی های مثبت می باشند.

جدول شماره ۲: درصد صفت های مثبت و منفی زنان

صفت های مثبت زنان	٪۶۷
صفت های منفی زنان	٪۳۳

### شخصیت های زن در قصه های مورد بررسی

از مسائل مهم زنان در قصه ها، نام گزینی آنهاست. «با مطالعه ی نام شناسی تاریخی داستان می توان تا حدودی به روند فکری جامعه پی برد و تغییرات احتمالی آن را بررسی کرد؛ مثلا می توان این نکته را روشن کرد که چرا در دوره ای نام های خاصی در جامعه و همین طور در داستان معمول می شوند و یا چرا سیاست های نام گذاری داستانی در دوره ای با دوره ی دیگر متفاوت است» (اخوت، ۱۳۷۱: ۱۶۴). نام گزینی شخصیت های زن قصه ها بدین نحو است:

الف) یکی از شیوه ای نام گذاری شخصیت های قصه استفاده از اسم خاص است. در قصه های مورد بررسی خیلی کم از نام خاص برای اشخاص استفاده شده است. تمتی، نمکی، بی بی اختر، جوننی، بی بی نارنج و گل گیس تنها نام های زن قصه هستند که این اشخاص، شخصیت های اصلی قصه ها می باشند و معمولا کارهای بزرگی از آنها سر می زند. هر چند که این عدم نام گزینی را به بی هویتی اشخاص قصه و داستان نسبت داده اند: «با این که می دانیم نام در واقع بار هویت بخشی دارد و در حقیقت محروم کردن از نام، معادل به رسمیت نشناختن موجودیت و هویت متفاوتی است که بر پایه ی اندیشه ای متفاوت شکل گرفته است» (احمدی خراسانی، ۱۳۸۲: ۵۸)؛ اما باید توجه داشت که شخصیت های مرد قصه هم در بسیاری از موارد نام خاص ندارند همچنین با توجه به جنبه تعلیمی قصه ها، یکی از دلایل این موضوع، این است که با عدم نامگذاری شخصیت ها، خواننده و شنونده می تواند که خود را به جای شخصیت های قصه قرار دهد و به نوعی، این همانی بین آنها ایجاد گردد.

ب) شاهزاده خانم از دیگر واژه هایی که برای نام‌گزینی زنان از آنها استفاده شده است. «بازتاب فرهنگ حاکم بر طبقات مختلف اجتماعی به خصوص دو طبقه ی اشراف و فرودست جامعه در شماری از نام‌گذاری‌ها تأثیر می‌گذارد. استفاده از القاب و عناوینی چون سیده خاتون و ملکه در قصه‌ها، نمایش از فرهنگ اشرافی است، بیشتر زنان درباری بر این اساس نام‌گزینی شده‌اند» (حسینی، ۱۳۹۰: ۱۱۶).

ج) در نام‌گذاری اکثر شخصیت‌های زن قصه از اسم‌های عام، خویشاوندی و جنس مانند زن، دختر، مادر، همسر استفاده شده است. فقیر و ثروتمند که بازتاب دهنده وضعیت اقتصادی زنان می‌باشد، در نام‌گذاری اشخاص قصه تأثیر داشته است. در خانواده‌های ثروتمند، زن جزء طبقه ثروتمند محسوب می‌شود و نامی که برای آنها انتخاب می‌شود نیز زن ثروتمند است. چنانچه شوهر زن، فقیر باشد از نام فقیر برای اسم‌گذاری آن زن استفاده می‌شود. «بر حسب قانونی که بر خانواده حکم فرماست، قانون پدر را ملزم می‌کند معیشت زن و فرزندان خود را فراهم آورد. در این سیستم اقتصاد خانوادگی، مرد فراهم‌کننده اصلی وسایل معیشتی می‌گردد، پایگاه اصلی خانواده را اشغال می‌کند. نام خود را به آن‌ارزانی می‌دارد و شرائط زندگی را بر حسب شغلی که به او داده شده و طبقه و وضعیت اجتماعی خود تعیین می‌کند» (رید، ۱۳۸۰: ۹۸).

در قصه‌های مورد بررسی، ۲۰۳ شخصیت نقش اساس برعهده دارند که از این میان ۵۳٪ اختصاص به شخصیت‌های زن و ۴۷٪ مختص به شخصیت‌های مردان دارد. بنابراین می‌توان گفت که زن در قصه‌های بختیاری نقش اساسی برعهده دارد و در این قصه‌ها بیشتر نگرش‌ها و مسائل مربوط به آنها مطرح شده است. «تمرکز قصه‌ها بر مسائل زنان، شاید به این دلیل است که در گذشته، زنان در مقایسه با مردان فرصت بیشتری برای قصه‌گویی داشته‌اند. ضمن این‌که این کار با روحیات زنان و جایگاه آنان در خانواده در رابطه با کودکان تناسب بیشتری داشته است. [...] در روایت شفاهی و سینه‌به‌سینه ی قصه‌ها، سهم اصلی از آن زنان بوده است» (بیات، ۱۳۸۹: ۱۱۰).

جدول شماره ۳: تعداد شخصیت‌های زن و مرد قصه‌ها

تعداد شخصیت‌های زن	۵۳٪
تعداد شخصیت‌های مردان	۴۷٪

بر اساس تحقیق‌های انجام گرفته درباره قصه‌های ایرانی، بیان شده است که زنان در قصه‌ها بیشتر دارای نقش و خصلت‌های منفی هستند: «... باز بیش از همه اعضای مؤنث خانواده دارای خصایل منفی هستند. به خصوص مادر شوهر، زن پدر و عمه یا خاله کسانی هستند که حسادت می‌ورزند و با تهمت زدن، بی‌ملاحظگی و میل و ولع به تخریب و ویران کردن می‌کوشند به هدف‌های خود برسند» (مارزلف، ۱۳۷۶: ۴۳). بر اساس تعداد شخصیت‌های مرد قصه، ۱۵٪ از شخصیت‌های مردان نقش منفی و ۸۵٪ نقش مثبتی در قصه داشتند. نکته قابل ذکر این که شخصیت‌های منفی مردان، افرادی بوده‌اند که به زنان به خصوص به دختر خود ظلم کرده‌اند و نقش آنها پادشاه و وزیر می‌باشد. تعداد شخصیت‌های مثبت زن (۸۰٪) از شخصیت‌های منفی (۲۰٪) بیشتر بوده است و معمولاً شخصیت‌های منفی و مثبت زن قصه در مقابل هم قرار گرفته‌اند. بر خلاف ادبیات کلاسیک و رسمی، در این قصه‌ها، نشانی از این موضوع کلیشه‌ای که زنان در نقش منفی و مردان در نقش مثبت باشد وجود ندارد چنانچه این موضوع در قصه‌های هزار و یک شب نیز نمود دارد: «زنان همان اندازه می‌توانند نیک یا بد باشند که مردان و زن یا مرد بودن معیار تشخیص نیکی از بدی نیست» (مهندس پور، ۱۳۹۰: ۲۸۲).

از ۳۶ شخصیت منفی در قصه‌های مورد بررسی، ۲۲ شخصیت زن و ۱۴ شخصیت مرد نقش منفی داشت. این که تعداد شخصیت‌های منفی زن قصه بیش از مردان است به همان اندیشه مردسالار مربوط می‌شود که با وجود نگاه مثبت به زنان آنها را فروتر از مردان می‌دانند.

این که مارزلف بیان کرده است زنان در قصه‌های ایرانی بیشتر در نقش منفی حضور دارند، درباره قصه‌ها در فرهنگ بختیاری نمی‌تواند صحیح باشد. چنانچه بیان شد بیش از ۸۰٪ از زنان نقش مثبت در قصه‌ها داشته‌اند.

شخصیت‌های منفی زنان در این قصه‌ها نامادری، خواهر و پیرزنان هستند. نامادری منفی‌ترین شخصیت منفی زن در اکثر قصه‌های مورد بررسی است و اغلب صفت‌های منفی مثل کودک‌آزاری، بد اخلاقی و ناسازگاری با همسر از ویژگی‌های اوست. نمونه آن نامادری در قصه «زن بابا» است. شخصیت منفی قصه، نامادری دختری است که نسبت به دختر بسیار حسودی می‌کند و او را مجبور می‌کند به کارهای سختی مانند نخ‌ریسی و گاوچرانی بپردازد؛ اما دختر با تحمل این سختی‌ها، سرانجام خوشبخت می‌شود و با پسر پادشاه ازدواج می‌کند. «در یک روستای دور دختر زیبایی بود که با زن باباش زندگی می‌کرد. زن بابای دختر قصه به این دختر خیلی ظلم می‌کرد» (صفرپور، ۱۳۸۸: ۸۶). یکی از علت‌های که نامادری شخصیت منفی قرار گرفته است،

این می باشد که نامادری کودکان بخصوص دختران را بسیار مورد آزار و اذیت قرار می دهد و راپیان قصه ها، از طریق منفی جلوه دادن کردار آنها، می خواستند تا نامادران را از این کار نهی کنند همچنین با نشان دادن مشکلاتی که زن دوم برای یک خانواده به وجود می آورده است مردان را از ازدواج مجدد و چند همسری باز می داشته اند. بعد از نامادری، خواهر نقش منفی زن در قصه های بختیاری است و صفت های آنها خیانت، حسودی، ناپاکی، بخل است و همواره آنها نسبت به خواهر های خودشان که معمولا خواهر کوچکتر است، دسیسه می کنند. برای مثال در قصه «دوخواهر» که روایت زندگی دو خواهر فقیر و ثروتمند است، خواهر ثروتمند، خواهر فقیر خود را اذیت می کند به گونه ای که خواهر فقیر مجبور به کوچ می شود. پس از مدتی خواهر فقیر نیز ثروتمند می شود؛ اما حسادت های خواهر ثروتمند همچنان ادامه دارد. « خواهر ثروتمند به جای کمک به خواهر فقیرش به او زخم زبان می زد و او را آزار می داد. خواهر فقیر وسیله یی برای روشنایی نداشت و نور خانه اش از دریچه ی کوچکی که بین خانه ی او و خواهرش بود، تأمین می شد. خواهر فقیر در پرتو این نور کم رنگ دوک ریزی می کرد؛ اما یک روز خواهر ثروتمند، این دریچه را گل گرفت تا خواهرش نتواند از نور چراغ آنها استفاده کند» (آسمند، ۱۳۷۷: ۹۹-۱۰۰). پیر زن نیز نقش دوگانه یی در قصه ها دارد. در کنار نقش راهنمایی کردن دیگران، گاهی نیز با حسادت ها، سحر و جادوگری اش مشکلاتی را برای دیگر شخصیت های قصه بوجود می آورد.

جدول شماره ۴: میزان شخصیت های مثبت و منفی زن و مرد در قصه ها

شخصیت های مثبت زن	٪۸۰
شخصیت های منفی زن	٪۲۰
شخصیت های مثبت مرد	٪۸۵
شخصیت های منفی مرد	٪۱۵

برای بررسی حضور کمی زنان در داستان و قصه ها، گذشته از حضور کلی زنان، که از شمارش تعداد شخصیت های زن و مرد در داستان به دست می آید، بررسی شخصیت های اصلی داستان است (صادقی، ۱۳۸۷، ص ۷۶). از این نظر نیز در سی قصه بررسی شده، ۶۳٪ زنان و ۳۷٪ مردان شخصیت اول قصه ها بوده اند.

جدول شماره ۵: تعداد شخصیت های اصلی زن و مرد قصه ها

شخصیت های اصلی زن قصه	٪۶۳
شخصیت های اصلی مرد قصه	٪۳۷

### نتیجه گیری و تحلیل یافته ها

از مجموع آنچه گذشت، می توان نتیجه گرفت که بررسی قصه ها و ادبیات عامیانه در شناخت زوایای مختلف زندگی زنان می تواند نقش مهمی را ایفا کند. این قصه ها، گذشته از این که وسیله ای برای سرگرم کردن کودکان می باشند، در بسیاری از مواقع خواسته ها و آرزوهای زنان را بیان کرده و اعتراض آنها را نسبت به مسائل مختلفی از جمله دنیای مردسالار نشان داده اند. قصه ها، همچنین در تحکیم آموزه های مردسالاری نقش مهمی دارند. گذشته از کارکرد سرگرمی، آنها تأثیر بسزائی در آموزش افراد در هر جامعه دارند. با توجه به محتوای مردسالارانه ای قصه ها، می توان گفت آنها از نقش مهمی در نهادینه کردن فرهنگ مردسالاری برخوردارند. بنابراین بررسی آنها به عنوان یکی از عوامل ایجاد نابرابری بین زن و مرد از اهمیت خاصی برخوردار است.

در فرهنگ بختیاری، اندیشه های مردسالارانه بر تمام جوانب زندگی غلبه دارد و نقش مردان در عرصه های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی خیلی بیشتر از زنان است و زنان نیز اندیشه های مردسالارانه در زمینه های سیاسی و اقتصادی را پذیرفته اند. با توجه به زندگی قبیله ای در فرهنگ بختیاری و نهادینه شدن این موضوع که مردان تنها می توانند رهبری سیاسی قبیله و جامعه را برعهده بگیرند، زنان نقش سیاسی بر عهده ندارند و یا مجبورند که برای برعهده گرفتن رهبری سیاسی جامعه خود را به شکل مردان در بیاورند. بنابراین در فعالیت های سیاسی مشارکت بسیار محدودی دارند و همین فعالیت های کم آنها نیز تحت تأثیر اندیشه های مردسالارانه نادیده گرفته و کم ارزش قلمداد شده است. در فعالیت های اقتصادی زن، تنها بنابر اجبار و زمانی حضور دارد که مرد نتواند هزینه های زندگی را تأمین نماید یا این که خانواده بدون سرپرست مرد باشد. بنابراین در زمینه اقتصادی و همچنین سیاسی نوعی نابرابری و تبعیض جنسی وجود دارد همچنین این اندیشه مسلط است که کار زنان در حیطة خانه است؛ زن حق ورود به حیطة عمومی را ندارد و تنها مسئولیت های عرصه ی خصوصی را به گردن او انداخته اند.

زنان، در زمینه اجتماعی و فرهنگی بسیاری از این اندیشه‌های مردسالارانه را نپذیرفته‌اند و کوشیده‌اند تا اندیشه‌های منفی را به نفع خود تغییر دهند. آنها، در بسیاری از موارد می‌کوشند که اندیشه‌های مردان را در زمینه ازدواج نادیده بگیرند و بر اساس معیارهای خود از جمله عشق ازدواج نمایند؛ چرا که تأثیر نابرابر زناشویی روی دو جنس، زمانی متوقف خواهد شد که زن و شوهر از قید و بندهای نهادی رایج‌رهای یابند و آن نوع ازدواجی را در پیش گیرند که با نیازها و شخصیت‌هایشان بیشتر همخوانی داشته باشد. در بسیاری از موارد، مردان مجبور به تغییر دیدگاه نسبت به زنان شده‌اند. به طور کلی، نابرابری‌های جنسی در فرهنگ بختیاری دیده می‌شود و این نابرابری بر اساس نوع نگرش‌های نسبت به دو جنس در این فرهنگ شکل گرفته است نه تفاوت‌های زیست‌شناختی بین آنها. در فرهنگ بختیاری از زنان و مردان فعالیت‌های متفاوتی انتظار می‌رود و این تفاوت در نگرش که به نفع مردان شکل گرفته است؛ سبب شده تا زن در بسیاری از زمینه‌ها مشارکت نداشته یا فعالیت او محدود باشد. نکته قابل ذکر این است که این نابرابری جنسی قابل دگرگون شدن است و امکان بهبود ساختن موقعیت زن در این فرهنگ وجود دارد. چنانچه در این قصه‌ها، زنان بخصوص در زمینه ازدواج، هر چند در سطح قصه‌ها، این نابرابری را به نفع خود تغییر داده‌اند.

در این قصه‌ها، بیشتر به صفت‌های اخلاقی و روحی زنان توجه شده است تا خصوصیات فیزیکی آنها. مهمترین علت این امر جنبه آموزشی و تربیتی داشتن این قصه‌هاست. در قصه‌ها کوشیده می‌شود تا صفت‌های مهم اخلاقی و روانی که یک زن در فرهنگ بختیاری باید داشته باشد، به افراد بخصوص کودکان دختر یاد داده شود؛ بنابراین بیش از صفت‌های فیزیکی، بر صفت‌های اخلاقی و روانی زنان تأکید شده است. شجاعت، مهربانی، نترسی، باهوشی، پاکدامنی، صبوری، فداکار، زحمتکش و مانند این نمونه‌هایی از صفات مثبت زنان قصه‌ها هستند و این صفت‌ها بیانگر خصوصیات است که در فرهنگ بختیاری از یک زن انتظار می‌رود که باید داشته باشند. حسادت، کودک‌آزاری، شیطان‌صفت، دروغ‌گو، خیانت‌کار، بدجنس‌صفت‌های منفی زن قصه‌ها هستند. البته این صفت‌ها تنها مختص به زنان نبوده؛ بلکه این صفت‌ها در مردان دیده می‌شود.

با توجه به نقش آفرینندگی زنان در قصه‌ها و این که این قصه‌ها برای آموزش مفاهیم اخلاقی، روحی و نحوه زندگی به کودکان بویژه کودکان دختر بوجود آمده‌اند، زنان در قصه‌ها حضور پررنگ دارند و اغلب شخصت اصلی و در نقش مثبت قصه هستند. نقش منفی زنان بیش از

مردان بود که این موضوع به علت بستر بودن تعداد شخصیت های زن قصه و همچنین دیدگاه های مردسالار در قصه ها است. باید توجه داشت که در برخی از قصه ها، شخصیت های زنی که برخلاف معیارهای مردسالاری رفتار کرده اند، صفت های منفی برایشان به کار رفته است و آنها را جزء شخصیت های منفی داستان برشمرده اند که این موضوع، سبب افزونی شخصیت های منفی زن قصه شده است.

#### منابع:

- ۱- آبوت، پاملا، والاس، کلر، جامعه شناسی زنان، چاپ پنجم، نشر نی، تهران، ۱۳۸۷
- ۲- آسمند، علی، خسروی، حسین، افسانه های چهار محال بختیاری، چاپ اول، انتشارات ایل، شهرکرد، ۱۳۷۷
- ۳- آیدنلو، سجاد، از اسطوره تا حماسه، چاپ دوم، سخن، تهران، ۱۳۸۸
- ۴- احمدیان، بهرام، پژوهشی در باره ی ایل بختیاری، چاپ یکم، تهران، آگاه، ۱۳۸۷
- ۵- احمدی خراسانی، نوشین، زنان زیر سایه ی پدر خوانده ها، چاپ پنجم، نشر توسعه، تهران، ۱۳۸۲
- ۶- اخوت، احمد، دستور زبان داستان، چاپ اول، نشر فردا، اصفهان، ۱۳۷۱
- ۷- ارشادی، عیدی محمد، فرهنگ بختیاری، چاپ اول، انتشارات آوران، تهران، ۱۳۸۸
- ۸- الول ساتن، لارنس پل، قصه های مشدی گلین خانم، ویرایش اولریش مارزلف، چاپ چهارم، نشر مرکز، تهران، ۱۳۸۴
- ۹- انجوی، ابوالقاسم، گذری نظری در فرهنگ مردم، چاپ اول، انتشارات اسپرک، تهران، ۱۳۷۱
- ۱۰- بشیری، محمود، معصومه، بررسی مقایسه ای موضوعات و درون مایه های مرتبط با زنان در داستان های زن محور زنان داستان نویس (۱۳۸۰-۱۳۰۰)، فصلنامه زبان و ادب پارسی، شماره ۴۷، ۱۳۹۰
- ۱۱- بیات، حسین، محوریت قهرمانان زن در قصه های عامیانه، فصلنامه نقد ادبی، س ۳، ش ۱۱ و ۱۲، پاییز و زمستان ۱۳۸۹



- ۱۲- تایسن، لیس، نظریه و نقد ادبی معاصر، مترجم مازیار حسین زاده و فاطمه حسینی، چاپ اول، نگاه امروز و حکایت قلم زرین، تهران، ۱۳۸۷
- ۱۳- جعفرپور، میلاد، سبک های ازدواج در سمک عیار، فصلنامه نقد ادبی، س ۳. ش ۱۱ و ۱۲ زمستان ۱۳۸۹
- ۱۴- حسینی، مریم و قدرتی، حمیده، نام گزینی زنان در داستان های هزار و یک شب، متن پژوهی ادبی، دانشگاه علامه طباطبایی، سال پانزده، ۱۳۹۰
- ۱۵- خسروی، زهره و همکاران، مبانی روانشناختی جنسیت، چاپ اول، دفتر برنامه ریزی اجتماعی و مطالعات فرهنگی، تهران، ۱۳۸۲
- ۱۶- خسروی، عبدالعلی، فرهنگ سیاسی عشایر جنوب ایران، چاپ دوم، شهسواری، اصفهان، ۱۳۸۴
- ۱۷- خمسه، اکرم، بررسی طرح واره های نقش جنسیتی و کلیشه های فرهنگی در دانش جویان دختر، مطالعات زنان، سال دوم، شماره ۶، زمستان ۱۳۸۳
- ۱۸- دلاشو، م. لوفلر، زبان رمزی افسانه ها، ترجمه ی جلال ستاری، توس، تهران، ۱۳۶۴
- ۱۹- رزمجو، حسین، انواع ادبی و آثار آن در زبان فارسی، چاپ اول، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ۱۳۸۲
- ۲۰- رفیع پور، فرامرز، تکنیک های خاص تحقیق، انتشارات شرکت سهامی، تهران، ۱۳۸۴
- ۲۱- رید، ایولین، آزادی زنان، مترجم افشنگ مقصودی، چاپ اول، نشر گل آذین، تهران، ۱۳۸۰
- ۲۲- ریتزر، جورج، نظریه ی جامعه شناسی در دوران معاصر، مترجم محسن ثلاثی، چاپ هشتم، انتشارات علمی، تهران، ۱۳۸۳
- ۲۳- ساروخانی، باقر، روش های تحقیق در علوم اجتماعی، جلد اول، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران، ۱۳۷۵
- ۲۴- صادقی، سهیلا، کریمی، شیوا، کلیشه های جنسیتی سریال های تلویزیونی ایرانی، پژوهش زنان، دوره ۳، شماره ۳، ۱۳۸۴
- ۲۵- صادقی، جواد، بررسی سیمای زن در ادبیات کودکان با تأکید بر تغییرات سیاسی - اجتماعی، مطالعات زنان، سال ۶، شماره ۱، ۱۳۸۷

- ۲۶- صفرپور، علی، ادبیات عامیانه منطقه شهرکرد: مثل ها و ضرب المثل ها، پایان نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه آزاد اسلامی شهرکرد، ۱۳۸۸
- ۲۷- قائم مقامی، زهت، آزادی یا اسارت زن، چاپ اول، انتشارات جاویدان، تهران، ۲۵۳۶
- ۲۸- کار، مهرانگیز، پژوهشی درباره ی خشونت علیه زنان در ایران، روشنگران و مطالعات زنان، تهران، ۱۳۷۹
- ۲۹- لیموچی، کتایون، افسانه های مردم بختیاری، چاپ اول، پازی تیگر، تهران، ۱۳۸۵
- ۳۰- مارزلف، اولریش، طبقه بندی قصه های ایرانی، ترجمه کیکاووس جهاننداری، چاپ دوم، سروش، تهران، ۱۳۷۶
- ۳۱- محسنی، منوچهر، مقدمات جامعه شناسی، چاپ هفدهم، دوران، تهران، ۱۳۷۹
- ۳۲- میر صادقی، جمال، عناصر داستان، چاپ پنجم، انتشارات سخن، تهران، ۱۳۸۵
- ۳۳- محجوب، محمد جعفر، ادبیات عامیانه ایران، به کوشش دکتر حسن ذوالفقاری، چاپ سوم، نشر چشمه، تهران، ۱۳۸۷
- ۳۴- مهندس پور، فرهاد، زنانگی و روایت گری در هزار و یک شب، چاپ اول، نشر نی، تهران، ۱۳۹۰

## The Women's reflections In the Stories Bakhtiary's culture

Hamid rezai

Ebrahim Zaheri Abdevand

### Abstract

Stories and fictions are important sorts of resources which in many cultures are produced and told by women using and imaginations, that are the reflection of ideals and desires of women, rich and poor, of high and low class of society. Therefore reviewing these Stories and fictions is necessary in order to better understanding the various aspects of women's lives in a society culture throughout different ages.

The objects of this paper is also to review the women's standing within the Bakhtiary's culture based on forty written Stories. Bakhtiary's culture is patriarchal which in spite of positive attitude towards woman, look upon them as a lesser being. Woman in such a culture have an in economical and political arenas which it is the result of the governing force in these fields predominantly a masculine one. But the thoughtful point here is that the Bakhtiary's women haven't taken indiscriminate attitude sitting down, but rather have rejected the existing sexual clichés particularly in social settings and have even succeeded in altering some traditional view of their men towards themselves. The most significant preoccupation of women in these types of Stories have been marriage and struggling against patriarchal thoughts. Although it is expected with women to submit to men's will regarding the issue of marriage however they have, on many occasions, rejected such a kind of views and have committed themselves to marry in accordance with their own outlooks. In this paper the presence of women in these Stories has been subjected to qualitative and quantitative analysis. In this paper (this paper is intended to examining) attends to the presence of women in the political and economical arenas, struggling against patriarchal thinking's, partaking in naming their children, marriage, Womanly issues, major and minor (subordinate) characters of positive and negative ones and the number of Women in the Stories are issues which have been examined in this paper.

**Keywords:** Bakhtiary's culture, Women, Story, marriage, economical and political activities